



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

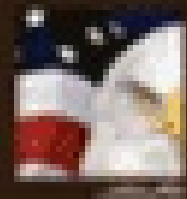
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) و خانواده اش

موسکول

شماره ۱۷

ماهنامه



موسکول، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۸، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی هنری شهید ابوالحسن علی حسینی (عج)



هر آرزوی ما در روزگار است که ما را از این عالم ببرد / **آغاز اعانت** / حضرت ابن العسکری (عج)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۱۷

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۱۷ - آذر و دی ۱۳۷۸
۶	مشخصات کتاب
۷	در محضر دوست
۹	تکلیف عاشقان-۷
۱۰	عصر امام خمینی، ۲
۱۴	با دعای ندبه در پگاه جمعه ۴
۲۵	یک سبو عطش-۳
۳۱	حکومت علوی، الگوی حکومت مهدوی
۴۰	رمضان، بهار انتظار
۴۲	نعمانی و کتاب «الغیبه»
۴۶	نگرشی به زیارت آل یاسین-۳
۵۰	جهان در آستانه جنگ جهانی سوم (مصاحبه با پروفیسور هانتینگتون)
۵۸	آمدنم دور نیست
۶۰	اسب و شمشیر
۶۱	کیسه سر به مهر
۶۳	تو اگر بیایی ...
۶۴	طواف ماندگار
۶۶	خدا کند تو بیایی
۶۷	مسجد مقدس جمکران از دیدگاه بزرگان
۶۹	یک کتاب در یک مقاله
۷۳	پرسش و پاسخ
۷۶	معرفی کتاب
۸۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۸

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۱۷ - آذر و دی ۱۳۷۸ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

فرارسیدن نیمه شعبان، سالروز میلاد حجت حق، مولانا امام المهدی، صلوات الله علیه، را به همه منتظران و مشتاقان دیدار جمالش تبریک می گوئیم. این شماره از مجله درحالی تقدیم می گردد که سه سال از عمر فعالیتهای «مؤسسه فرهنگی موعود» می گذرد. و در گوشه گوشه این وطن بزرگ اسلامی در کنار مجلسهای جشن و نقل و شیرینی مردان و زنانی بی واهمه از هر اتهام و انگلی بنام آن عزیز گرامی مشغول به فعالیت فرهنگی و علمی اند تا شاید جشن میلاد عمری به درازای همه سال پیدا کند و معرفت درباه امام عصر، علیه السلام، میان همه مردم و بویژه جوانان گسترده شود و «موعود» تا رسیدن به این نقطه راه پرفراز و نشیبی را پشت سر نهاد و قطعاً نیل به نقطه مطلوب، تلاش بیش از این را می طلبد. «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد» آن روز که می گفتیم: «لازم است میدان نشر آثار فرهنگی درباره آخرین حجت حق گسترده شود»، می گفتند: «مگر امام زمان، علیه السلام، هم مجله می خواهد؟ هرچه لازم بوده گفته شده. وقتی می گفتیم: «برای در امان نگه داشتن جوانان از تبعات سوء فرهنگ بیگانه و خارج ساختن آنان از انفعال می توان با تمسک به فرهنگ مهدوی در آنها مصونیت طبیعی ایجاد کرد»، می گفتند: «در عصر کامپیوتر و پایان قرن بیستم این حرفها به گوش کسی فرو نمی رود». وقتی می گفتیم: «از موضوع انتظار و فلسفه تاریخ شیعه استراتژی

و آرمانی برای طرح‌های کلان فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی بسازید تا سفینه انقلاب اسلامی در مداری بالاتر قادر به خروج از بن بست بحث‌های بی پایه و وارداتی «سنت گرایی و مدرنیته شود»، می گفتند: «طرح‌های توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ما را بس». وقتی گیوه‌ها را کشیده و شال بر کمر سفت کردیم و دست در کار نشریه آوردیم و اولین شماره‌های آن را به همراه نامه برای بیش از ۲۰۰ حوزه علمیه، ۱۰۰۰ کانون فرهنگی مستقر در مساجد، ۳۰۰ مرکز فرهنگی، ۴۰۰ کتابخانه بزرگ، صدها نویسنده، صدها عالم روحانی، دفاتر نمایندگی ولی فقیه مستقر در دانشگاه‌های کشور، ائمه جماعات شهرها و بلاد، دفاتر نشریات مذهبی و فرهنگی، روابط عمومی همه وزارتخانه‌ها و... فرستادیم و از همه آنان برای همراهی و مساعدت در طی این مسیر، آن هم، در عصر غیبت دعوت به عمل آوردیم؛ بجز تعداد معدودی (کمتر از عدد انگشتان دست) که دست فرمایش آوردند و دست مرزادی گفتند؛ همراهی پیدا نشد. وقتی درخواست کردیم: «در کنار اینهمه هزینه و آنهمه نشریه که مستقیم و غیر مستقیم وارد مدارس و مساجد می شود، جایی نیز برای تنها نشریه ای که ذاکر نام امام عصر، علیه السلام، است باز کنید؛ دریغ کردند و با تعارف بهانه ای آوردند و حتی گاه اعلام داشتند صفحات مجله را به مطالب و موارد دلخواه ما اختصاص دهید تا... طی سالهای اخیر دست اندرکاران امور فرهنگی و اجتماعی راههای مختلفی را برای حل معضلات مردم و بویژه جوانان تجربه کرده اند که در بسیاری از موارد، دانسته یا ندانسته، سردرپی طرح‌های بیگانه با فرهنگ اسلامی داشته اند. در آستانه جشن میلاد امام عصر، علیه السلام، بر خود فرض می دانیم که اعلام کنیم: به اتکاء فرهنگ مهدوی (البته بدور از غوغای نام و نان و جنجال تبلیغاتی و سور و سات و شیرینی) می توان برای بسیاری از معضلات فرهنگی و مدنی جوامع اسلامی و بویژه جوانان و نوجوانان، راه‌های مناسب، مؤثر و کارآمد جست. بی آنکه ناگزیر به تجربه راهی شویم که یکبار غرب بتمامی آن را پیموده است. اینک «مؤسسه فرهنگی موعود» به اتکا همان باور، با نشر کتاب، مجلات موعود و موعود جوان، نرم افزارهای صوتی و تصویری، انجام تحقیقات مبنایی و میدانی همه خدمات خود را تقدیم مولانا امام المهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف، می نماید و خدای را شاکر است که بیش از هشتاد و پنج درصد مطالب همه مجلات موعود و موعود جوان را از طریق نیروهای پژوهشی خود تهیه و عرضه می نماید. امید است گفتگو درباره حضرت و ذکر نام بلندش فراتر از نیمه شعبان و در همه ایام سال مدد رسان جامعه اسلامی و امت بزرگوار پیرو اهل بیت، علیهم السلام، باشد. ان شاء الله سردبیر

از دیگر مواردی که به عنوان تکلیف (عاطفی و اخلاقی) منتظران و دوستداران امام عصر، علیه السلام، در زمان غیبت، بر آن تاکید گردیده است صدقه دادن برای حفظ و سلامتی آن وجود مقدس و مبارک است. انگیزه انسان در صدقه دادن برای خود و عزیزانش، بی تردید از محبت و دوستی او نسبت به آنان سرچشمه می گیرد و هرچه این دوستی بیشتر باشد، اعمال عاطفی او نسبت به آن عزیز از جمله صدقه دادن نیز، فزونتر خواهد بود. اکنون تو خود بیندیش در این زمان چه کس برای ما عزیزتر است؟ جز مولا- و سرورمان، امام عصر، حضرت صاحب زمان؟ از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «ایمان نیاورده احدی از شما تا آن گاه که من و اهل بیتم نزد او از جان و فرزند وی و تمامی مردم محبوبتر باشم». و چگونه چنین نباشد و حال آن که همه نعمتهای ظاهری و باطنی مانند اصل وجود من و تو، زندگی، دین، عقل، صحت و عافیت و دیگر نعمتها همه از پرتو وجود مقدس امام زمان و عنایت اوست. وجود عزیزان و نزدیکان من و تو نیز که برای سلامتی آنان صدقه می دهیم، آن هم به برکت وجود مقدس آن یگانه عزیز دوران است. پس هم ایمان آدمی اقتضا می کند و هم محبت او که به یاد مولا و امام زمانش صدقه دهد؛ حتی بر آنان هم که برای خود و عزیزانشان صدقه می دهند سزاوار است که ابتدا برای آن حضرت صدقه دهند؛ زیرا وجود و سلامتی آنان نیز از عنایت آن عزیز و به طفیل وجود و سلامتی حضرتش تامین می گردد. و اما حال آنان که همواره آتش محبت و عشق نسبت به مولایشان در دل شعله ور دارند و جز آن وجود مقدس کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی نمی دانند، به خوبی روشن است. انگیزه آنان نه ثواب صدقه است، و نه حتی حفظ عزیزان خویش در پرتو سلامتی مولایشان؛ بل فقط و فقط برای او صدقه می دهند و بس؛ و تو تردید مکن که عنایت و گوشه چشمی از آن سرور کائنات، همواره به سوی اینان و عزیزانشان سرازیر است.

× با استفاده از کتاب «پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی» از علی اکبر صدرالاسلام همدانی

میر احمد رضا حاجتی اشاره: در قسمت اول مقاله حاضر، نویسنده با اشاره به جمله ای از مقام معظم رهبری که می فرماید: «امام کبیر ما عصر جدیدی را آغاز کردند» به بیان ویژگیهای عصری که امام خمینی، قدس سره، آغازگر آن بود، پرداختند. عصری که دین و دینداری در آن تجلی دوباره می یابد و جهانیان بار دیگر متوجه ارزشهای نهفته در تعالیم دینی می گردد. نویسنده پس از نقل اظهارنظرهای تنی چند از اندیشمندان جهان در مورد دین گرایی در عصر جدید برای نشان دادن و رویکرد دینی، مذهبی و معنوی بشر معاصر به بررسی اخبار، اطلاعات و گزارشهایی می پردازد که در رسانه های خبری جهان انعکاس یافته است. غرب و رویکرد دوباره به دین

نشریه آمریکایی واشنگتن تایمز با اشاره به رخداد مهم رویکرد دوباره بشر به دین می نویسد: جریان بازگشت ملتها به دین باوری همانند یک سیل خروشان به راه افتاده است. این نشریه در ادامه تحلیل خود اضافه می کند: این تصور که سکولاریسم همه جهان را در برمی گیرد و عالم گیر خواهد شد به پایان رسیده است. (۱) آینده این پدیده مهم و جریان مبارک آنچنان پرفروغ و روشن است که بسیاری از تحلیلگران، قرن بیست و یکم را قرن بسط نفوذ فوق العاده مذهب در ابعاد مختلف زندگی بشر می دانند (۲) و در حقیقت گستره شعاع پیامهای دینی و معنوی حضرت امام خمینی می رود تا عرصه های مختلف زندگی بشر قرن ۲۱ را تحت تصرف خود درآورد. الوین تافلر، از چهره های سرشناس تحلیل رویدادهای حال و آینده دنیای غرب در کتاب تغییر ماهیت قدرت می نویسد (نقل به مضمون): اینکه کدام کشور بر جهان قرن ۲۱ مسلط خواهد شد. سؤالی هیجانی است اما در واقع طرح این سؤال اساساً اشتباه است، زیرا بزرگترین تحول امروز جهان ظهور پدیده ای جدید یعنی نیرو و قدرتی ماورای دولتهای ملی است. تافلر به عنوان نمونه ای از این نیرو و قدرت ماورای دولتها به امام خمینی، قدس سره، اشاره می کند که وانست با استفاده از نیروی مذهب بخش قابل توجهی از قدرتی را که مدتها در انحصار دولتهای ملی بود، تحت اختیار خود بگیرد. او می گوید: آیه الله خمینی [قدس سره] فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد در واقع

ص: ۵

۱- روزنامه ایران، به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۵/۵/۷۶.

۲- روزنامه ابرار، به نقل از هفته نامه فرانسوی نورل آبرزواتور، ۶/۶/۷۵.

برای حکومت‌های دنیا پیامی تاریخی فرستاد اما بسیاری در جهان مضمون آن را به اشتباه دریافت کردند و مضمون واقعی پیام آیه الله خمینی [قدس سره] چیزی نبود مگر رسیدن عصر جدیدی از حاکمیت جهانی. تافلر می‌گوید: این نکته بسیار اساسی است که غریبه‌ها باید آن را بررسی و با دقت مورد نظر قرار دهند زیرا حرکت آیه الله [امام] خمینی همان حرکت مکتب قرن بیستم را نشان می‌دهد که آن حرکت یک نظام جهانی رانشانه‌گیری نموده است و به نظرمی رسد که قلمرو و اندیشه‌های بشری در ادامه این حرکت، هم جایگاه‌های حکومت‌های دولتی را تغییر می‌دهد و هم اقتدار دولتهای ملی و محلی را در مهار حوادث درون مرزی در قرن ۲۱ کاهش می‌دهد. وی در انتها اضافه می‌کند: بازی قدرت جهانی که در دهه‌های آینده پدید خواهد آمد بدون در نظر گرفتن قدرت روزافزون اسلام، مذاهب کاتولیک و مذاهب دیگر و یا منازعات جهانی و جهاد میان آنان قابل درک نیست. (۱) امروزه مساجد، معابد، کنیسه‌ها و کلیساها در سراسر جهان پذیرای انبوه جمعیت مشتاق پیام‌های الهی و معنوی شده‌اند. ایستگاه‌های رادیویی در ایالات متحده آمریکا که برنامه‌های مذهبی پخش می‌نمایند میلیون‌ها شنونده را به خود جذب نموده‌اند. (۲) قرآن و انجیل و کتب مذهبی در صدرپرفروشترین عناوین با شمارگان جهانی قرار گرفته‌اند. به گزارش شبکه تلویزیونی سی.ان.ان: در سال ۱۹۹۵ انتشار کتاب‌های عمومی از رشد نزدیک به ۶٪ برخوردار بوده‌اند در حالی که انتشار کتاب‌های مذهبی نرخ رشدی برابر ۲۰٪ در همین مدت، داشته‌اند. (۳) تحولات مورد بحث در زمینه دین‌گرایی تأثیرات ژرف خود را بر جنبه‌های گوناگون زندگی بشر از جمله بر وقایع و جریان‌های سیاسی جوامع انسانی خصوصاً جوامع غربی بیش از پیش نمایان می‌سازند. در آخرین دوره انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به جهت جلب آرای مردم از شعارهای مذهبی بهره‌برداری گردید. (۴) نامزدهای پست نخست وزیری در جریان انتخابات اخیر پارلمانی انگلیس به توصیف اعتقادات مذهبی خود پرداختند. (۵) چنانکه تحولات مورد اشاره بخش قابل توجهی از نسل جوان کشورهای بیگانه با ارزش‌های دینی را تحت تأثیرات روزافزون خود قرار داده است: در مرداد ۱۳۷۶ به مناسبت سالگردروز جهانی جوانان کاتولیک گردهمایی عظیمی با حضور پاپ اعظم در پاریس برگزار شد که در آن بیش از یک میلیون نفر به نیایش پرداختند، در این مراسم جوانان کاتولیک ۱۴۰ کشور جهان حضور داشتند که ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر آنها خارجی و در حدود ۷۵۰ هزار نفر فرانسوی بودند. و در یکی از دهها مراسمی که رسانه‌های خبری اقدام به انعکاس

ص: ۶

- ۱- تغییر ماهیت قدرت، الوین تافلر، مرکز ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۷، ۶۵۶ و ۶۵۵.
- ۲- روزنامه جمهوری اسلامی، به نقل از روزنامه آمریکایی واشنگتن پست، ۸/۳/۷۱.
- ۳- ضمیمه روزنامه اطلاعات، ۵/۴/۷۵.
- ۴- روزنامه صبح، شماره ۳۵، مصاحبه دکتر گلشنی.
- ۵- روزنامه کیهان، ۱۱/۱/۷۶.

آن نمودند مجموعاً ۴۳ هزار نفر از جوانان آمریکایی طرفدار مسیح در شهرلس آنجلس گرد هم آمدند و هدف از این همایش آشنایی با ارزشهای مذهبی و تجدیدنظر در مورد ایمان شخصی ذکر شده بود. (۱) «باربرا کانتروویس»، نویسنده غربی، در گزارشی نسبتاً مفصل که بخشهایی از آن را در ذیل می آوریم، با تشریح و توضیح روند روزافزون معنویت گرایی و توجه به پیامهای دینی در جامعه آمریکا می نویسد: استودیوهای فیلمسازی در هالیوود هم به فیلمهای خود چاشنی عرفانی و زندگی بعد از مرگ زده اند. کتاب جدید پاپ ژان پل دوم تحت عنوان «عبور از دروازه امید» در صدر جدول کتابهای پرفروش قرار دارد. رمان جیمز ردفیلد با دستمایه مسایل عرفانی و معنوی و تحت عنوان پیشگویی آسمانی در صدر جدول کتابهای داستانی قرار گرفته است. در عالم موسیقی نیز از آلبوم سرودهای مذهبی که توسط راهبان بندیکت کلیسای سانتودمینکودوسیلوس خوانده شده، تا کنون ۸/۲ میلیون نسخه به فروش رفته است. کتاب «داکوتا یک جغرافیای معنوی» نوشته کاتلین نوریسی که در سال ۱۹۹۳ انتشار یافته هنوز در فهرست کتابهای پرفروش جای دارد، او می گوید تا کنون ۳۰۰۰ نام از خوانندگانی که می خواهند تجربیات معنوی خود را با او در میان بگذارند، دریافت کرده است... وی در ادامه مقاله خود اضافه می کند: سیاستمداران [آمریکایی] اصرار دارند که اجرای مراسم عبادی در مدارس آمریکا اجباری شود آمار حضور مردم در سخنرانیها و مراسم مذهبی چندین برابر شده است و برای حضور در برخی از این سخنرانیها باید ماهها در لیست انتظار برای ثبت نام ماند. کانتروویس می افزاید: در دانشگاههایی که دوره ها و سخنرانیهایی درباره مباحث عرفانی و معنوی برقرار می شود کلاسها بالبال از دانشجوی است. مؤسسه اینترفیس در کمبریج ماساچوست ۷۰۰ دوره و کلاس در این زمینه عرضه می کند و امسال ۲۰۰۰۰ داوطلب برای شرکت در این کلاسها ثبت نام کرده اند حال آنکه این رقم در سال گذشته از ۱۳۰۰۰ نفر تجاوز نکرده بود. پاییز امسال حدود ۲۰۰۰ نفر در سخنرانیهای دکتر «دین اورنیش» که معمولاً نطقهای پیچیده ای ایراد می کند حضور پیدا کردند و به سخنرانی او در این باره که با کسب آسایش درونی می توان از سگته قلبی احتراز کرد گوش دادند... (۲) یکی از محققان در تشریح گوشه ای دیگر از جریان معنویت گرایی و رویکرد دینی در جهان امروز چنین می نویسد: هفته گذشته شبکه های ماهواره ای تلویزیونی ترانه معنوی را برای نخستین بار در جهان رسانه ای معاصر پخش کردند که یکی از نشانه های آشکار نیازمندیهای معنوی و جامعه معنویت خواه پس از انقلاب اسلامی ایران است. این ترانه شگفت معنوی که با نام سمبلیک و نمادین [Puedes llegar] عرضه عروسکهایی است که بخشهایی از آیات کتاب مقدس یعنی انجیل را می توانند تکرار کنند که پدیده ای نو در گرایشهای مذهبی است. حجم معاملات بازرگانی کالاها معنوی تنها در جامعه آمریکا از عدد یکصد میلیون دلار قبل از انقلاب اسلامی به رقم

ص: ۷

۱- نشریه اطلاع رسانی مبلغان (ضمیمه بصائر)، آذر ۷۶.

۲- مقاله در جستجوی امر قدسی، مجله مشرق، شماره دوم و سوم، ترجمه امیرقاسمی.

سه میلیارد دلاری فعلی ارتقاء پیدا کرده است. به وجود آمدن و شکل گیری تخصص و مهارت نرم افزاری نوین در بازرگانی و امور خدمات بین المللی تحت عنوان بازاریابی مذهبی یا معنوی، در بعضی از مراکز آموزشی مذهبی و سازمان کلیساها بشدت رواج پیدا کرده است و هدفش ارتباط معنوی با مخاطب فراوانتر است. خانم «ماری انجیلیکا» که یک راهبه فقیر و بی چیز بود و جز لباس راهبگی هیچ سرمایه دیگری نداشت، وانست با ترغیب مؤمنان کاتولیک به مشارکت در راه اندازی یک سیستم تلویزیونی کابلی کاملاً مذهبی و معنوی صرف یک شبکه تلویزیونی قوی و پر قدرت با چهل و پنج میلیون مخاطب به وجود آورده و به نیازهای معنوی تازه از طریق رسانه تلویزیون پاسخ دهد (۱) ادامه دارد

ص: ۸

۱- سینا واحد، ستون فرهنگ و اندیشه، روزنامه کیهان، ۲۳/۵/۷۵.

علی اکبر مهدی پور آیا دعای ندبه با اعتقاد به «معراج جسمانی» سر ناسازگاری دارد؟!

اشاره: در قسمت‌های پیشین این مقاله سند دعای ندبه و ناقلان آن مورد بررسی قرار گرفت و به برخی از پرسشهایی که درباره این دعا مطرح است پاسخ داده شد. در این قسمت از مقاله، نویسنده محترم به بررسی این پرسش می‌پردازد که آیا دعای ندبه با اعتقاد به «معراج جسمانی» پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، سازگار است یا خیر؟ امیدواریم که این قسمت از مقاله زیر نیز مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد. آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی همه شب از غم هجر تونخفتن تا کی طعنه ز اغیار تو، ای یار شنیدن تا کی روی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی یکی از ضروریات عقیدتی اسلام معراج رسول گرامی اسلام از مکه معظمه تا مسجد اقصی و از آنجا به سوی آسمانها است. معراج رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، ریشه قرآنی دارد، قسمت اول این سیرشبانه در سوره مبارکه «اسراء» و قسمت دوم آن در سوره مبارکه «نجم» بیان شده است. همه مفسران، محدثان، مورخان و متکلمان شیعه بر این عقیده هستند که این سفر شبانه با بدن خاکی و پیکر عنصری رسول گرامی اسلام انجام شده است. شیخ طوسی و علامه طبرسی تاکید کرده اند که همه علمای شیعه و اکثر علمای عامه معتقدند که معراج رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، در بیداری و در کمال صحت و اعتدال مزاج، با بدن خاکی انجام یافته است. (۱) علامه مجلسی در این رابطه می‌فرماید: باید معتقد باشی که معراج، جسمانی بوده، رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، با بدن شریف خود به آسمانها رفت. در این زمینه به گفتار فلاسفه گوش نکن که می‌گویند: «اگر معراج، جسمانی باشد، در افلاک خرق و التیام لازم می‌آید!!» که این حرفها پوچ است و معراج از ضروریات دین بوده، انکارش کفر آمیز است. (۲) اعتقاد به «معراج جسمانی» به طوری که علامه مجلسی تصریح نموده، به صورت

ص: ۹

۱- شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۴۴۶ و ج ۹، ص ۴۲۴؛ امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۰۹ و ج ۹، ص ۲۶۴.

۲- علامه مجلسی، اعتقادات، ص ۳۴.

یکی از ضروریات عقیدتی شیعه درآمده، منکر آن بیرون از زمره شیعیان شناخته می شود. از این رهگذر برخی از فلاسفه که به معراج جسمانی و معاد جسمانی معتقد نشده اند، مورد تکفیر و تفسیق قرار گرفته اند. به عنوان مثال: بنیانگذار فرقه شیخیه «شیخ احمد احسائی» هنگامی که در توجیه مساله خرق و التیام افلاک به بن بست رسید و نتوانست مساله معراج جسمانی را در محدوده تفکر هیئت بطلمیوس آن روز حل و فصل کند، به بدن برزخی معتقد شد و آن را «هور قلیا» نام نهاد، مورد هجوم و تکفیر علمای شیعه قرار گرفت. (۱) وی کلمه «هور قلیا» را یک واژه سریانی معرفی کرده (۲) ولی مرحوم تنکابنی از آخوند ملاعلی نوری نقل کرده که واژه «هور قلیا» یونانی است و تعبیر «هور قلیا» غلط مشهور است و صحیح آن «هور قلیا» می باشد. (۳) تا جایی که ما سراغ داریم، نخستین کسی که این واژه را در بلاد اسلامی به کار برده «شیخ شهاب الدین سهروردی» (م ۵۸۷ ق.) است. (۴) آنگاه شیخ احمد احسائی آن را به وفور در کتابهای خود به کار برده است. (۵) آنچه از توضیحات احسائی، کرمانی و هانری کورین استفاده می شود، این است که منظور از «هور قلیا» مثال قالبی است نه جسد عنصری. (۶) شیخ احمد در تبیین عقیده خود در رابطه با «معراج هور قلیائی» می نویسد: جسم در حال عروج و صعود هرچه بالا برود، عناصر مربوط به هر کره را در همانجا ترک می کند و بالایی رود، مثلاً "عناصر هوا را در کره هوا، عنصر آتش را در کره آتش و هنگام بازگشت، آنچه را که ترک کرده بود باز می گیرد. (۷) بنابراین پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در شب معراج هریک از عناصر چهارگانه بدن خود را در کره خود ترک کرده، با بدنی که فاقد این عناصر چهارگانه بود، به معراج رفته است. یک چنین بدن نمی تواند بدن عنصری باشد، بلکه یک بدن برزخی و به اصطلاح وی «هور قلیا» خواهد بود. (۸) هنگامی که شیخ احمد احسائی عقیده خود را در مورد معاد و معراج ابراز کرد و از آنها به «هور قلیا» تعبیر نمود، «ملا محمد تقی برغانی» مشهور به «شهید ثالث» با وی ملاقات کرد و در مورد معاد و معراج و دیگر عقاید شیخ احمد با او سخن گفت و عقاید او را با ضروریات عقیدتی شیعه سازگار نیافت و او را به جهت اعتقاد به «معراج هور قلیا»، «معاد هور قلیا» و دیگر عقاید متفرده اش تکفیر کرد. (۹) ملا محمد جعفر استرآبادی صاحب فصول و شیخ محمد حسن صاحب جواهر به کفر ایشان نظر دادند. (۱۰) با توجه به مطالب فوق روشن می شود که اعتقاد به معراج جسمانی از نظر فقهای شیعه چقدر محکم و استوار است، که منکر

ص: ۱۰

۱- نگارنده، اجساد جاویدان، ص ۲۲۰.

۲- شیخ احمد، مجموعه الرسائل الحکیمه، رساله ۲۱، ص ۳۰۹.

۳- تنکابنی، قصص العلماء، ص ۴۶.

۴- سهروردی، حکمه الاشراق، ص ۲۵۴.

۵- احسائی، جوامع الکلم، ج ۵، قسمت اول، ص ۱۲۲/ ج ۳، قسمت دوم، ص ۱۱۹ - ۱۲۴ و ۱۳۴/ ج ۲، قسمت دوم، ص ۱۰۳.

۶- احسائی، شرح الزیارة، ص ۳۶۵، همو، شرح عرشیه، ص ۱۱۹/ ابوالقاسم کرمانی، تنزیه الاولیاء، ص ۷۰۲.

۷- احسائی، جوامع الکلم، رساله قطیفیه، ص ۱۲۷.

۸- سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۱۵.

۹- تنکابنی، قصص العلماء، ص ۴۳.

آن را از زمره اسلام بیرون می‌دانند و نشان کفر برپیشانی اش می‌نهند. اکثریت قاطع اهل سنت نیز همین عقیده را دارند و معتقد هستند که معراج در بیداری و با بدن عنصری انجام گرفته است. (۱) جای شگفت است که عده ناچیزی از علمای عامه به معراج روحانی معتقد شده و استدلال کرده اند به حدیثی از عایشه که گفته است: در شب معراج پیکر پیامبر از دیدگاه ناپدید نشده، بلکه خداوند متعال روح او را به معراج برد!! (۲) در حالی که عایشه در آن تاریخ بچه خردسالی بیش نبود و به خانه رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، راه نیافته بود. و لذا متن حدیث برای اثبات جعلی بودن آن کافی است. (۳) در فرازی از دعای ندبه در ضمن شمارش فضائل و مناقب ویژه رسول گرامی اسلام به معراج آن حضرت اشاره شده، چنین آمده است: و اوطاته مشارقک و مغاربک و سخرت له البراق، و عرجت به الی سمائك گامهایش را به شرق و غرب جهان رساندی و براق را در اختیار او نهادی و او را به سوی آسمان عروج دادی. (۴) در این فراز کوتاه از دعای ندبه، که از یک سطر تجاوز نمی‌کند، به سه مطلب مهم اشاره شده است: ۱ - سیر شبانه از مکه مکرمه تا مسجد اقصی (اوطاته). ۲ - عروج به ملکوت آسمانها (وعرجت به). ۳ - وسیله این عروج - مرکب آسمانی - (وسخرت له البراق). موضوع اول در سوره مبارکه «اسراء» مورد بحث قرار گرفته، و دهها روایت معتبر درباره آن از رسول گرامی اسلام نقل شده است. (۵) موضوع دوم در سوره مبارکه «نجم» آمده و تفصیل آن در ضمن دهها حدیث معتبر از شخص پیامبر اسلام تبیین گشته است. (۶) موضوع سوم نیز در ضمن دهها حدیث شریف از رسول گرامی اسلام و پیشوایان معصوم، علیهم السلام، بتفصیل بیان شده است. (۷) روی این بیان فرازی که از دعای ندبه در بالا آوردیم دقیقاً منطبق بر «معراج جسمانی» است که همه مفسران، محدثان، مورخان و متکلمان شیعه در پرتو آیات قرآن و احادیث متواتر پیشوایان معصوم، علیهم السلام بر آن اتفاق نظر دارند. اما آنچه موجب اعتراض دوستان نادان و دشمنان کینه توز شده، این است که در برخی از نسخه های دعای ندبه به جای: «عرجت به» تعبیر: «عرجت بروحه» آمده است! و در این صورت معنای فراز بالا چنین می‌شود: «گامهایش را به شرق و غرب جهان رساندی، براق را در اختیارش نهادی و «روح» او را به سوی آسمانها بردی!». در اینجا دو مطلب باید دقیقاً تجزیه و تحلیل شود: ۱ - آیا نسخه «عرجت بروحه» چقدر اعتبار دارد؟

ص: ۱۱

- ۱- شیخ محمد خضری، نورالیقین، ص ۶۹.
- ۲- ابن اسحاق، السیر والمغازی، ص ۲۵۹، ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۵.
- ۳- علامه مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۹.
- ۴- ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۷۵.
- ۵- سوره اسراء، آیه ۱، عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۲۷۶ علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳، سید شرف الدین، تاویل الایات الطاهره، ج ۱، ص ۲۶۵، علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۲ - ۴۱۰.
- ۶- سوره نجم، آیه های ۱ تا ۱۸، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۳، فرات الکوفی، تفسیر فرات، ج ۲، ص ۴۵۲، تاویل الایات الطاهره، ج ۲، ص ۶۲۴، فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۸۵، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۲ - ۴۱۰.
- ۷- کلینی، روضه کافی، ص ۳۰۸، ح ۵۶۷، ابن المشهدی، تفسیر کترالدقائق، ج ۷، ص ۳۰۳، الحویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۰۱، البحرانی، تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۴۷۳، و بحار، ج ۱۸، ص ۲۸۲ - ۴۱۰.

۲- بنا بر صحت این نسخه، آیا این فراز از دعای ندبه با معراج جسمانی سر ناسازگاری دارد؟ در مورد پرسش نخستین به محضر خوانندگان حقیق و حقیقت طلب عرضه می‌داریم: ۱- قدیمی‌ترین کتابی که متن دعای ندبه در آن ثبت شده و نسخه آن از حوادث روزگار جان سالم به در برده و تا زمان ما بدون تغییر و تحریف باقی مانده، کتاب معتبر و ارزشمند «المزار الکبیر» تألیف محدث گرانمایه «شیخ ابوعبدالله محمد بن جعفر مشهدی» است. فراز بالا در این کتاب «و عرجت به الی سماءک» آمده است. (۱) ۲- نسخه خطی این کتاب، از دستنویسهای قرن یازدهم، در ۴۸۲ ورق ۱۲ سطری، در کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی موجود است. (۲) در این نسخه که به شماره ۴۹۰۳ در کتابخانه نامبرده محافظت می‌شود، این فراز در صفحه ۸۲۴ سطر هفتم «و عرجت به» آمده است. ۳- نسخه عکسی این کتاب، در کتابخانه مؤسسه آل البیت قم، موجود است. (۳) در این نسخه نیز فراز یادشده، در ورق ۴۲۲ (صفحه ۸۳۴) به تعبیر «و عرجت به» آمده است. ۴- بعد از مزار کبیر، قدیمی‌ترین منبع دعای ندبه کتاب «مزار قدیم» است که نسخه خطی آن در ۱۸۱ ورق ۱۷ سطری در کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی موجود است. (۴) در این نسخه نیز که به شماره ۴۶۲ در کتابخانه یادشده محافظت می‌شود، فراز بالا در ورق ۱۷۴ سطر هشتم «و عرجت به» آمده است. سومین منبع موجود برای دعای ندبه کتاب ارزشمند «مصباح الزائر» تألیف سیدابن طاووس (م ۶۶۴ ق) است. در نسخه چاپی این کتاب فراز بالا به جای «و عرجت به» به تعبیر «و عرجت بروحه» آمده است. (۵) این نسخه یقیناً غلط است، زیرا: اولاً "سید این دعا را از کتاب مزار کبیر نقل کرده، زیرا در آغاز آن می‌نویسد: ذکر بعض اصحابنا قال: قال محمد بن علی بن ابی قره: نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سنان البزوفری رضی الله عنه دعاء الندبه، و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه، و يستحب ان يدعى به فی الاعیاد الاربعه». (۶) و این دقیقاً تعبیر صاحب مزار کبیر در آغاز دعای ندبه است. (۷) روی این بیان تردیدی نیست که سیدابن طاووس این دعا را به واسطه مزار کبیر، از ابن ابی قره، از بزوفری نقل کرده، و منظور از «بعض اصحابنا» در کلام سید همان «ابن المشهدی» است. و چون همه نسخه‌های مزار کبیر که مستند سید و مقدم بر اوست «عرجت به» می‌باشد، بی‌گمان نسخه صحیح مصباح نیز «عرجت به» بوده است. ثانیاً: «محدث نوری» در کتاب ارزشمند «تحیه الزائر» می‌نویسد: من در برخی از نسخه‌های کتاب «مصباح الزائر»، «عرجت به» دیده‌ام. (۸) محدث قمی نیز فرمایش استادش

ص: ۱۲

۱- ابن المشهدی، المزار الکبیر، ۵۷۵.

۲- اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی، ج ۱۳، ص ۸۳.

۳- فقهه ۲۹، ردیف ۱۷۶، شماره ۱۹، مسلسل ۵۲۰۹.

۴- اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۶۹.

۵- سیدابن طاووس، مصباح الزائر، ص ۴۴۷.

۶- همو، مصباح الزائر، ص ۴۴۶.

۷- ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۷۳.

۸- محدث نوری، تحیه الزائر، ص ۲۶۰.

را تایید نموده است. (۱) ثالثاً: در کتاب مزار قدیم نیز که مقدم بر سید است و او نیز این دعا را از ابن ابی قره، از کتاب بزوفری نقل کرده است، تعبیر «عرجت به» آمده است. (۲) با توجه به سه نکته یادشده تردیدی نمی ماند که نسخه صحیح کتاب «مصباح الزائر» نیز «عرجت به» بوده است، ولی متأسفانه در دستنسخه‌های بعدی عبارت «عرجت به» به تعبیر «عرجت بروحه» تصحیف شده است. تأسف‌بارتر این که همین نسخه تصحیف شده به دست مرحوم علامه مجلسی افتاده، ایشان نیز دعای ندبه را از آن نسخه تصحیف شده نقل کرده و برای رعایت امانت در نقل، فراز یادشده را «عرجت به» آورده است (۳) و بدینگونه این نسخه تحریف شده، به کتب متاخران راه یافته است. محدث قمی نیز در کتاب شریف «مفاتیح الجنان» دعای ندبه را از نسخه تصحیف شده مصباح الزائر نقل فرموده، و لذا عبارت «عرجت بروحه» را در متن ذکر کرده و عبارت «عرجت به» را در حاشیه به عنوان نسخه بدل آورده است. ولی در نسخ تحقیق شده مفاتیح عبارت «عرجت به» در متن قرار گرفته است. (۴) از مطالب فوق به این نتیجه رسیدیم که: ۱. در همه نسخه‌های چاپی و خطی و عکسی «مزار کبیر» ۲. در نسخه‌های خطی موجود از «مزار قدیم» ۳. در نسخه‌های اصلی «مصباح الزائر» ۴. «عرجت به» بوده است. و اینکه عناوین تعداد دیگری از آثار پژوهشگران را در یک قرن اخیر در اینجا می آوریم که همگی در آثار ارزشمند خود «عرجت به» ثبت کرده اند: ۱ - تحیه الزائر، از میرزا حسین نوری، (م ۱۳۲۰ ق.) (۵) ۲ - مکیال المکارم، از میرزا محمد تقی فقیه احمد آبادی، (م ۱۳۴۸ ق.) (۶) ۳ - مفتاح الجنات، از صاحب اعیان الشیعه، (م ۱۳۷۱ ق.) (۷) ۴ - شرح دعای ندبه، از محی الدین علوی طالقانی، (م ۱۳۸۷ ق.) (۸) ۵ - شرح دعای ندبه، از مرحوم شیخ عباسعلی ادیب، (۹) ۶ - سخنان نخبه، در شرح دعای ندبه، از عطائی اصفهانی، (۱۰) ۷ - شرح دعای ندبه، از سیدعلی اکبر موسوی محب الاسلام، (۱۱) ۸ - ندبه و نشاط، از احمدزمریدیان، (۱۲) ۹ - الصحیفه الرضویه الجامعه، از سید محمد باقر موحد ابطحی، (۱۳) ۱۰ - الصحیفه المبارکه المهدیه، از سید مرتضی مجتهدی، (۱۴) آنچه ذکر شد، تعدادی از اسناد و منابع دعای ندبه بود که به هنگام نگارش این سطور در دسترس نگارنده بود، و گرنه منابع و مآخذ فراوانی در طول قرون و اعصار، تعبیر «عرجت به» را درج نموده اند، که شمارش همه آنها به طول می انجامد. در اینجا لازم است یادآور شویم که شخصیت‌های برجسته فراوانی به هنگام نقل، ترجمه، شرح و یا گفتگو از دعای ندبه، این نکته را مورد عنایت قرار داده، در آثار گرانبهای خود تصریح کرده اند که لفظ «عرجت بروحه» اشتباه و صحیح آن «عرجت به» است.

ص: ۱۳

- ۱- محدث قمی، هدیه الزائر، ص ۵۰۶.
- ۲- نسخه دستنویس مزار قدیم، ورق ۱۷۳.
- ۳- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۵ و زادالمعاد، ص ۴۸۸.
- ۴- محدث قمی، مفاتیح الجنان، چاپ دارالکتاب، ص ۱۰۴۸، همو، چاپ مؤسسه رسالت، ص ۶۵۱.
- ۵- محدث نوری، تحیه الزائر، ص ۲۳۴.
- ۶- موسوی، مکیال المکارم، ج ۲، ص ۹۴.
- ۷- امین، مفتاح الجنات، ج ۲، ص ۲۶۱.
- ۸- طالقانی، شرح دعای ندبه، ص ۱۲ و ۸۲.
- ۹- مجله موعود، سال اول، شماره ششم، ص ۷۹.

- ١٠- عطائي، سخنان نخبه، ص ٤٧.
- ١١- محب الاسلام، شرح دعای ندبه، ص ٥٦ و ١٢٩.
- ١٢- زمرديان، ندبه و نشاط، ص ١٨٠.
- ١٣- ابطحي، الصحيفه الرضويه الجامعه، ص ٣١٢.
- ١٤- مجتهدى، الصحيفه المباركه المهديه، ص ١٣٦.

که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱. محدث نوری، (م ۱۳۲۰ ق.) در کتاب «تحیه الزائر» (۱) صاحب مکیال، (م ۱۳۴۸ ق.) در «مکیال المکارم». (۲) ۳. شیخ محمد باقر رشاد زنجانی، (م ۱۳۵۷ ش.) (۳) ۴. شیخ عباسعلی ادیب، صاحب «هدیه العباد» در شرح حال صاحب بن عباد و مدفون در مقبره ایشان. (۴) ۵. عطائی اصفهانی، در شرح دعای ندبه. (۵) ۶. هیات تحریریه مجله مکتب اسلام. (۶) ۷. آیه الله صافی، در فروغ ولایت. (۷) ۸. رضا استادی، در ده رساله. (۸) ۹. احمد زمردیان، در شرح دعای ندبه. (۹) ۱۰. سیدمرتضی مجتهدی، در صحیفه مهدیه. (۱۰) ۱۱. جالبتر این که در متن دعای ندبه دو شاهد نیرومند هست بر این که نسخه «عرجت به» صحیح است: ۱. جمله: «و سخرت له البراق» براق را در اختیار او نهادی. اگر در این جمله تامل شود، صحیح بودن نسخه «عرجت به» معلوم می‌گردد، زیرا معراج روحانی نیازی به مرکب ندارد. (۱۱) ۲. جمله: «و اوطاته مشارقک و مغاربک» شرق و غرب جهان را زیرپاهایش در نور دیدی «نیز صراحت در جسمانی بودن دارد، که در سفر روحانی در نور دیدن و گام نهادنی در کار نیست. (۱۲) در اینجا دو داستان جالب و شنیدنی است، که دو تن از نیک بختان تاریخ، از وجود مقدس حضرت بقیه الله، اراخانفاده، نقل کرده اند، که از نسخه «عرجت بروحه» نهی فرموده است: ۱. مرحوم آیت الله حاج میرزامهدی شیرازی (م ۱۳۸۰ ق.) که مرجع تقلید و مقیم کربلا و اسطوره زهد و تقوا بود، می‌فرماید: زمانی که من در سامرا بودم، شبها به سرداب حضرت حجت، علیه السلام، می‌رفتم و برای اینکه کسی مزاحم نشود قفل در را نیز می‌بستم و تا صبح به دعا و قرآن و توسل و گریه مشغول می‌شدم. شبی در سرداب نشسته، مشغول دعای ندبه بودم، تا به این عبارت رسیدم «و عرجت بروحه الی سمائك». در اینجا حتی در کتاب مفاتیح نیز دو نسخه است، یکی، «و عرجت به» و دیگری: «و عرجت بروحه». و هر دو نیز صحیح است، چون عربها کلام به بدن نیز «روح» می‌گویند، و هنوز هم چنین است، یعنی هم به روح و هم به بدن «روح» گفته می‌شود. و لذا من «و عرجت بروحه» خواندم، چون از نظر من هیچ اشکالی نداشت. ناگهان دیدم شخصی کنار من نشسته و خطاب به من فرمود: «در نسخه اصلی «و عرجت به الی سمائك» آمده است. من متحیر شدم که من در سرداب رابسته بودم، این شخص از کجا آمده؟

ص: ۱۴

- ۱- نوری، تحیه الزائر، ص ۲۶۰.
- ۲- موسوی، مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۰۰ و پاورقی صفحه ۹۴.
- ۳- رشاد، نشریه منتشر بها انوار دعاء الندبه، ص ۱۶.
- ۴- ادیب، شرح دعای ندبه، موعود ششم، ص ۸۰.
- ۵- عطائی، سخنان نخبه، ص ۴۸.
- ۶- مکارم و سبحانی، مجله مکتب اسلام، سال ۱۳، شماره ۷، ص ۶۶؛ همو، پرسشها و پاسخها، ج ۲، ص ۱۱۷.
- ۷- صافی گلپایگانی، فرغ ولایت، ص ۴۸.
- ۸- استادی، ده رساله، ص ۲۹۸.
- ۹- زمردیان، ندبه و نشاط، ص ۱۹۸.
- ۱۰- مجتهدی، الصحیفه المبارکه المهدیه، ص ۱۳۶.
- ۱۱- موسوی، مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۰۰.

دیدم هیچکس نیست». نگارنده برای نخستین بار این مطلب را از علامه فقید مرحوم آیه الله حاج سید محمد کاظم قزوینی، داماد مرحوم آیه الله شیرازی شنیده بود، و اخیراً در یک اثر مکتوب، از نشریات حسینیه کربلائیه‌های اصفهان، چاپ و منتشر شد.

(۱) ۲. مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد حسن میرجهانی (م ۱۴۱۳ ق.) صاحب تالیفات ارزشمند فراوان، از جمله «نوائب الدهور فی علائم الظهور» می فرمود: در عصر زعامت مرحوم آیه الله اصفهانی، قدس سره، عازم سامرابودم، مبلغ زیادی پول به من مرحمت فرمودند و دستور دادند که یک سوم آن را به وکیل ایشان در سامرا تقدیم کنم، یک سوم دیگرش را در میان طلاب تقسیم کنم و یک سوم دیگر را بین خدمتگزاران حرم مطهر تقسیم نمایم. روی این جهت کلیددار حرم مطهر به من احترام فراوانی قائل شد. از او خواستم که شبها در سرداب مقدس بمانم، موافقت نمود. در حدود ده روز در سامرا اقامت نمودم، شبها به سرداب می رفتم، کلیددار در سرداب را از بیرون می بست و خود در بیرون سرداب، در صحن مطهر عسکرین، علیهما السلام، استراحت می کرد. در آخرین شب اقامت که شب جمعه بود، هنگامی که وارد سرداب شدم و طبق معمول شمعی همراه داشتم، دیدم فضای سرداب مثل روز روشن است، دیگر شمع را رها کردم و از پله ها پایین رفتم. دیدم سیدبزرگواری مشغول عبادت است. برای اینکه حال او را مختل نسازم، بدون سلام وارد شدم، و در ب صفه ایستادم و مشغول زیارت حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، شدم. آنگاه در کنار ایشان و کمی جلوتر از ایشان به نماز ایستادم، سپس نشستم و مشغول دعای ندبه شدم. هنگامی که به جمله «و عرجب بروحه الی سماءک» رسیدم، آن آقا فرمودند: «این فقره از ما نرسیده است، و عرجت به» صحیح است، اگر «بروحه» بود دیگر نیازی به براق نبود. اصولاً شما چرا وظیفه خود را رعایت نمی کنید، چرا مقدم بر امام نماز می خوانید؟! من برای اینکه در وسط دعا حرف نزنم چیزی نگفتم، دعا را به پایان رسانیدم، نماز زیارت را خواندم و سر به سجده نهادم. در حال سجده یک مرتبه متوجه شدم که این آقا کیست که می فرماید: ۱. این فقره از ما نرسیده است! ۲. چرا مقدم بر امام نماز می خوانید؟ سراسیمه سر از سجده برداشتم و دیدم فضای سرداب کاملاً تاریک است و از آن آقا خبری نیست! با شتابی هر چه تمامتر از پله ها بالا آمدم و در سرداب را بسته یافتم. درب را کوبیدم، کلیددار آمد و در را باز کرد، دیدم نزدیک اذان صبح است. از ایشان پرسیدم این آقا که امشب در سرداب بود چه کسی بود؟ گفت: غیر از شما کسی در سرداب نبود. گفتم: همین آقا که تازه از سرداب بیرون رفت. گفت: نه، کسی بیرون نرفته، در سرداب بسته است و درهای حرم و صحن نیز بسته است. تازه متوجه شدم چه سعادت بزرگی نصیب شده و چه رایگان از دست داده ام. نگارنده این داستان را چندین بار از مرحوم آیه الله میرجهانی در مشهد و اصفهان شنیده بودم

ص: ۱۵

و تا جایی که حافظه ام یاری می کرد در اینجا آوردم. خلاصه این داستان با اندک تفاوتی در برخی از آثار مکتوب منتشر شده است. (۱) از مطالب بالا به این نتیجه رسیدیم که نسخه «و عرجت بروحه» هیچ اعتبار ندارد و نسخه صحیح «و عرجت به» می باشد، ولی بنابر صحت نیز، تعبیر «و عرجت بروحه» با اعتقاد به معراج جسمانی منافات ندارد. زیرا: اولاً: معراج رسول گرامی اسلام یقیناً بیش از یکبار بوده، و بر اساس روایتی از امام صادق، علیه السلام، یکصد و بیست بار آن حضرت به معراج رفته است. (۲) آنچه همه مفسران، محدثان، مورخان و دیگر علمای شیعه اتفاق نظر دارند که با جسم شریف آن حضرت بوده، معراج مشهور آن حضرت است، که شبی از مکه معظمه به مسجد اقصی واز آنجا به سوی آسمانها بوده است. این مورد که به «لیله الاسراء» و «لیله المعراج» معروف است، بی گمان جسمانی بوده است، ولی دیگر موارد آن بر ما روشن نیست و کسی نگفته که باید آنها را نیز جسمانی بدانیم. روی این بیان اگر تعبیر «و عرجت بروحه» صحیح باشد، ممکن است آن را ناظر بر معراجهای روحانی و دوفقره دیگر یعنی «اوطاته» و «وسخرت له البراق» را ناظر بر معراج جسمانی آن حضرت بدانیم: ثانیاً: تعبیر «و عرجت بروحه» نص معراج روحانی نیست، بلکه شامل معراج جسمانی نیز می شود، زیرا: اولاً: اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند. ثانیاً: در زبان عربی استعمال بعض در کل بسیار شایع است، مانند استعمال «رقبه» در «انسان» که در قرآن کریم نیز به کار رفته است. (۳) استعمال روح در مجموع جسم و جان علاوه بر عربی، در زبان فارسی نیز شایع است، چنانکه سعدی شیرازی می گوید: جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم می دانیم که در فارسی «جان» معادل «روح» در عربی است (۴) و سعدی از کلمه «جانت» به قرینه «از سر تا قدم» بدن ممدوح خود را قصد کرده است نه فقط روح او را. آیه الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، قدس سره، در شرح زیارت عاشورا، در شرح فقره «و علی الالروح لتی حلت بفنائک» می نویسد: و گاه روح را به معنای جسم با روح استعمال می کنند، به علاقه حال و محل یا ملابست. چنانکه عرب گوید: «شال روحه» یا جرح روحه «در عراق و حجاز این استعمال متعارف است... و این علاقه ای است صحیح و استعمالی است فصیح. و منزل بر این است عبارت دعای ندبه «و عرجت بروحه الی سمائک». چه ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد آنست. (۵) سید صدرالدین محمدحسینی طباطبایی نیز وجه دیگری را بیان فرموده است. (۶) روی این بیان نسخه «و عرجت بروحه» هیچ صحت و اعتباری ندارد ولی بنا بر فرض صحت با معراج جسمانی سر ناسازگاری ندارد. و از این طریق هیچ ایرادی بر اصالت و صلابت دعای ندبه وارد نمی شود. دیگر اعتراضات بدانندیشان را - ان شاء الله - در شماره های آینده مطرح خواهیم ساخت.

ص: ۱۶

-
- ۱- شریف رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۱۰؛ همو، کرامات صالحین، ص ۱۱۲، قاضی زاهدی، شیفتگان حضرت مهدی، ج ۱، ص ۲۳۹ و علی کرمی، دیداریار، ج ۳، ص ۱۰
 - ۲- شیخ صدوق، کتاب الخصال، ج ۲، ص ۶۰۰.
 - ۳- سوره نساء، آیه ۹۲.
 - ۴- ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۳۶۱.
 - ۵- تهرانی، شفاء الصدور، ج ۱، ص ۲۳۷.
 - ۶- طباطبایی، شرح دعای ندبه، ص ۱۱۶.

نگرشی بر موضوع دعا برای تعجیل فرج

مرتضی مهدوی خلاصه آنچه تاکنون گفتیم: ۱- موضوع «دعای تعجیل فرج» بخشی از فرهنگ و مکتب مهدویت بوده و از اهمیت و ارزش فوق العاده ای برخوردار است؛ امامتاسفانه مورد غفلت قرار گرفته است. ۲- از جمله عوامل این غفلت، تحریف مساله انتظار، برخورد نادرست با اندیشه مهدویت و عدم درک و تبیین مفهوم دعای فرج است. ۳- از انگیزه خود برای طرح این موضوع، اهمیت دعای فرج، افراط و تفریط و کج فهمی نسبت به آن، بینشهای مختلف در این زمینه و خاستگاههای آنها نیز قدری سخن گفتیم. اکنون قبل از تحلیل محتوایی دعای تعجیل فرج، شایسته است ابتداءً روایات و احادیث مربوط به این موضوع را ذکر کنیم. روایات مربوط به دعای تعجیل فرج

در بیان اهمیت و ضرورت دعا، استغاثه و درخواست از آستان حضرت ربوبی برای تسریع و تعجیل در ظهور فریادرس مظلومان جهان، روایاتی چند از امامان نور و هدایت و بخصوص صاحب زمین و زمان، حضرت ولی عصر، علیه السلام، وارد شده است که در اینجا به بیان برخی از آنها می پردازیم. الف: گفتار ائمه هدی، علیه السلام این فراز خود، شامل دو قسمت است:

روایت اول: امام همام حضرت امام حسن عسگری، علیه السلام، درباره فرزند دل‌بند خویش، نور آل محمد، امام عصر، علیه السلام، فرمودند: ... والله لیغیبن غیبه لاینجوفیها الا من ثبته الله عز و جل علی القول بامامته و وفقه للدعاء بتعجیل فرجه (۱) به خدا سوگند مهدی آن گونه نماند خواهد گشت که هیچ کس در زمان غیبت او از گمراهی و هلاکت نجات نخواهد یافت؛ مگر آنان که خدای عزوجل بر اعتقاد به امامت آن حضرت پایدارشان دارد و در دعا برای تعجیل فرج مقدسش، موفقشان فرماید. در این حدیث شریف، دعا برای تعجیل در فرج عدالت گستر جهان، «توفیق خاص» از جانب خداوند بزرگ، و عامل هدایت و نجات از ضلالت و گمراهی در زمان غیبت به شمار رفته است و اگر به مفهوم انحصار در آن توجه شود، اهمیت این عمل بیش از پیش آشکار خواهد گشت. به بیان روشتر، در این روایت فقط نجات و رستگاری کسی در زمان غیبت تضمین شده است که بالطف الهی، به دو امر توفیق یابد: یکی اعتقاد به امامت و ولایت امام عصر، ارواحنا فدا. و دیگر توفیق برای دعای تعجیل در فرج آن حضرت. ممکن است پرسید: مگر ملاک و معیار نجات و رستگاری در زمان غیبت، اعتقاد به امامت و ولایت نیست؟ اگر چنین است، پس دیگر نقش دعای تعجیل فرج در این ارتباط چیست؟ آنهم نقشی همسنگ و همدیف با اعتقاد به ولایت و امامت؟! پاسخ به این پرسش آن است که: درست است که میزان و ملاک نجات و سعادت در زمان غیبت، اعتقاد به ولایت و امامت است؛ اما نکته بسیار مهم در این زمینه، ثبات قدم و پایداری بر این اعتقاد است و آنچه در حدیث مزبور به عنوان «دعای تعجیل فرج» یاد شده، در حقیقت پشتوانه و ضامن تحقق این ثبات قدم است. اگر بگویید: در میان عوامل گوناگون همچون انتظار فرج، بعدسیاسی و ظلم ستیزی ولایت، محبت و عشق به امام عصر، علیه السلام، و مانند اینها، چرا «دعای تعجیل فرج» زمینه ساز و ضامن پایداری و ثبات قدم بشمار آمده است؟ پاسخ این است که: دعای تعجیل فرج، تمام عوامل دیگر را در بر دارد؛ زیرا کسی که با آگاهی و براستی برای تعجیل در ظهور مولایش دعای کند، حتما منتظر هم هست؛ دلش از محبت و عشق به امام زمانش آکنده است؛ در بعد سیاسی و ظلم ستیزی نیز جز ولایت و امامت آن حضرت و نایبان ایشان را نمی پذیرد، و ... بنابراین دعای تعجیل فرج با مفهومی این گونه گسترده، عمیق و جامع براستی می تواند پشتوانه ثبات قدم در زمان غیبت و اعتقاد به امامت و ولایت باشد؛ در حالی که هیچ یک از عوامل یاد شده دیگر (بدون دعای تعجیل فرج) لزوما چنین نیست. بنابراین، مفهوم حدیث امام عسگری علیه السلام به این معنا باز می گردد که: در زمان غیبت امام عصر علیه السلام، تنها کسی اهل نجات و رستگاری است که به لطف و توفیق الهی: «معتقد به ولایت و امامت آن حضرت بوده و بر این اعتقاد ثابت قدم بماند.» و دعای بر تعجیل فرج بهترین عامل و زمینه ساز این ثبات قدم است.

کسی که از مسیر تقوا و بندگی خارج است، هیچ گاه «براستی» برای آمدن امام عصر، علیه السلام، دعا نخواهد کرد و ازسوی دیگر آن که واقعا برای تعجیل ظهور دعا می کند کسی است که از بی تقواییها به تنگ آمده و از این رو خود مزین به تقوا و بندگی حضرت حق است. (۱) کمال الدین، باب ۳۲، حدیث هشتم. (۲) زیرا می فرماید: هرگاه امامتان را ندیدید، «پس» به درگاه الهی استغاثه کنید (و فرج او را بخواهید).

۱- نکات روایت نکات این روایت گرانقدر به اشاره- چنانکه دیدیم - چنین است: ۱- نجات و رستگاری در زمان غیبت، نعمت بزرگی است که نصیب همه کس نمی شود. ۲- این نعمت بزرگ فقط ارزانی کسی می شود که در اعتقاد به امامت و ولایت امام عصر، علیه السلام، ثابت قدم بماند. ۳- دعای تعجیل فرج راستین و واقعی، بهترین عامل تحقق این ثبات قدم است. ۴- این عامل، نشانگر وجود عوامل دیگر مانند انتظار فرج، محبت، ظلم ستیزی، تقوا و بندگی و مانند اینها نیز هست، در حالی که عکس آن لزوم و حتمیت ندارد. ۵- دعای تعجیل فرج، فیض و نعمت و توفیق خاص الهی است. روایت دوم: این حدیث از حضرت باقر علیه السلام است که در طی آن می فرماید: ... ان اصبحتم یوما لا ترون منهم احدا فاستغثوا بالله عز وجل ... فما اسرع ما یتیکم الفرج.

۲- هرگاه صبحگاهان روزی دیدید که امامی از آل محمد غایب گشته او رامشاهده نمی کنید، پس به درگاه خداوند عز و جل استغاثه نمایید (و فرج و ظهور او را از پروردگار بخواهید) ... پس چه زود باشد که فرج و گشایش به شما رخ نماید. نکات این روایت: ۱. در این روایت گرانقدر، گرچه لفظ «تعجیل فرج» ظاهرا به کار نرفته اما بخوبی در آن نهفته است، زیرا فراز اول حدیث شامل دو جمله است: الف) هرگاه روزی امامی از آل محمد غایب شد و او را ندیدید؛ ب) پس به درگاه خدا استغاثه نمایید؛ و جمله آخر نیز می فرماید: پس خدا بزودی باب فرج و گشایش را به روی شما می گشاید. این سبک و سیاق و نتیجه گیری در روایت، نشانگر آن است که منظور از درخواست از خداوند، درخواست ظهور و دیده شدن امام و دسترسی به اوست. (یعنی همان درخواست تعجیل فرج) ۲. تعبیر «استغاثه» از «دعا» بسیار محکمتر و مؤکدتر است؛ یعنی در زمان غیبت، نه تنها دعا و درخواست، بلکه باید سخت به درگاه حضرت حق عجز و ناله و طلب فریادرسی کرده و تعجیل فرج امام خود را از او خواست. ۳. خطاب روایت به جمع است، نه فرد؛ یعنی مسلمانان یا حداقل معتقدان به امام عصر علیه السلام. باید «همه» امام خود را از خداوند بخواهند؛ «همه» بایستی متوجه غیبت او شده و احساس کنند «باید او را بخواهند» و در پی این احساس «واقعی» او را از خداوند بخواهند این «احساس جمعی» و «خواستن جمعی» برای رسیدن فرج و ظهور امام، یک مقدمه و زمینه «طبیعی» و لازم به شمار می آید. این نکته را نیز باید همین جا استنتاج کرد که تلاش و مجاهدت برای فراهم آمدن این مقدمه و زمینه، یک «مسئولیت» و «تکلیف» است و هر کس به قدر توان خویش در این رابطه باید بکوشد و مسئولیت خود را ایفا نماید. ۴. نکته دیگری که در روایت نهفته این است که «اصل» ظهور و در دسترس بودن امام و حجت حق است و اگر امام غایب شد، باید از خداوند درخواست کرد تا او را ظاهر فرماید.

امام براساس نت خداوند بوده و خوددارای اسرار و حکمت‌های فراوان از جمله تربیت مردم، امتحان خلق، تکامل نفوس و مانند اینها صحیح و متین است؛ اما با این حال در مقایسه کلی میان غیبت و ظهور امام و حجت حق، ظهور اصالت دارد و اگر غیبتی واقع شد باید به علاج و زدودن زمینه‌ها و علل آن مبادرت کرد؛ به همین دلیل در روایت مذکور فرموده است: «اگر روزی امام خود را ندیدید، با دعا و استغاثه او را از خدا بخواهید.» معنای این سخن همان است که گفتیم «اصل»، ظهور است و در صورت وقوع غیبت باید به علاج آن پرداخت. این بحث نیز باید گسترده تر و جدی تر مطرح شود و مورد بررسی قرار گیرد و ما در اینجاست در حد بیان یک «نکته» به آن پرداختیم. ۵. نکته پنجم این است که تعبیر «ان اصبحتم یوما لاترون امامکم» با تعبیر «ان غاب عنکم امامکم» بسیار تفاوت دارد؛ بدین معنا که نسبت فعل به مردم داده شده، نه به امام. یعنی گفته شده: هرگاه روزی امامتان را «ندیدید» نه اینکه: هرگاه روزی امامتان «غایب شد». (۱) شاید نکته تعبیر مذکور این باشد که: غیبت امام از خود شماست؛ شما خود موجب شدید نتوانید امامتان را ببینید. هرگاه چنین شد، پس خود نیز باید چاره کار کنید و زمینه ظهور را با عمل و دعای خویش فراهم سازید. نکته مزبور (که علت اصلی غیبت امام عصر، علیه السلام، خود مردمند) در احادیث دیگر بصراحت بیان شده است. ۶. از فراز نخست حدیث به دست می‌آید که شیعه باید «دغدغه» و آرمان داشته باشد و آن، ظهور و فرج امام عصر، علیه السلام، است. روایت می‌فرماید: «هرگاه صبح کردید و امام خود را ندیدید، پس به درگاه الهی استغفار کنید...» این خود می‌رساند که شیعه نباید رضا دهد که هیچ روزی را بدون امام زمانش سر کند. او هر روز که صبح می‌کند، باید این دغدغه را داشته باشد که: امام من کجاست؟ چرا او را نمی‌بینم؟ چرانباید بتوانم او را بینم؟ و حال که چنین شده، پس باید به درگاه الهی استغاثه کرد و فرج او را از خداوند درخواست نمود (و البته این، در کنار ایفای مسؤولیتها، تکالیف و وظایف گوناگون او در زندگی است). پیام روایت این است که شیعه باید «از ندیدن امام خود به درد آید و آرام نباشد.» شیعه باید «غیبت امام زمان» خویش را یک «درد» و «ابتلا» تلقی کرده و «ظهور» او را «دوا»ی آن و «پاسخ» به این «نیاز» احساس نماید. طبیعی است که یک فرد یا جامعه تانیاز و دردی را «احساس نکند»، نسبت به پاسخ و دوا آن اقدامی نیز نخواهد کرد به نظر می‌رسد که این روایت ارزشمند در مقام تذکار این حقیقت است که جامعه شیعه - و بلکه همه مسلمانان - از «احساس این درد و ابتلا» غفلت نورزند. اصالت حضور و ظهور امام را دریافته و خالی بودن جای او را در میان خود (بل همه انسانها)، درک کنند؛ همان گونه که گفتیم یک «احساس جمعی» پیدا کنند؛ و

ص: ۲۰

۱- اگر در برخی روایات نیز نسبت غایب شدن به امام داده شده باشد، با آنچه گفتیم، منافاتی ندارد؛ زیرا در اینکه زمینه اصلی غیبت امام عصر، علیه السلام، مردم هستند، تردیدی نیست و در روایت امام باقر، علیه السلام، با نسبت دادن «عدم رؤیت امام» به مردم، این موضوع مورد توجه قرار گرفته است. در مواردی هم که به این نسبت تاکید نشده، نکات و مسائل دیگری در نظر بوده است.

نیاز خویش و بشریت به حجت بالغه الهی را واقعا حس نمایند، همچون حس انسانی عطشناک نسبت به چشمه ساری زلال و گوارا، یاءغریقی نسبت به کشتی نجات. همه باید احساس کنند «گمشده» دارند و آن، حجت خداست؛ کسی که با ظهورش «هویت» و «خود» راستین انسانها را به آنان ارزانی خواهد داشت. «خود یابی» شیعه و مسلمانان، بل همه بشریت، به پیدا کردن این «گمشده» است؛ و پیدا کردن او به شناخت و احساس نیاز به او، بستگی دارد. اگر آنان که به اندیشه مهدویت اعتقاد یا از آن خبر ندارند، در غفلت بسر ببرند بر آنان ملامتی نیست؛ اما شیعه که تمامی آرمان، اعتقاد، دین، کرامت، سیادت و سعادت دنیا و آخرتش در این مکتب خلاصه می شود (۱)، چرا؟! چرا شیعه به غیبت امام خود «عادت» کرده است، در حالی که بنا بر روایت مذکور، حتی اگر یک روز هم او را ندید، باید فریادش بلند شود؟! آیا این درد نیست؟ ۷. نکته دیگر مربوط به جمله آخر حدیث است. در این جمله، رسیدن فرج و ظهور امام عصر، علیه السلام، و بلکه «زود رسیدن آن»، نتیجه قطعی دعا و استغاثه به خداوند معرفی شده است. این روایت تاکید می کند که از تاثیر شگفت انگیز و سرنوشت ساز درخواست و ناله و استغاثه به درگاه الهی در زمینه رسیدن ظهور و فرج امام عصر، علیه السلام، نباید غفلت ورزید.

* چند سؤال

بحث دعا و بخصوص استغاثه و فریاد برای درخواست ظهور و فرج امام عصر، علیه السلام، از خداوند، بحثی دقیق، حساس و قابل توجه است. ممکن است درباره این موضوع، سؤالات و مسایل متعددی وجود داشته باشد که ما برخی از آنها را در اینجا مطرح می کنیم. ۱. آیا استغاثه و گریه و دعا باروند طبیعی و تکاملی مقدمات ظهور، سازگار است؟ ۲. اساسا تحلیل «استغاثه چیست؟ چرا استغاثه آن اثر شگرف را دارد (که در روایت فرمود: پس بزودی خدا فرج را خواهد رساند؟)» ۳. آیا استغاثه و گریه، نشان ضعف و زبونی نیست؟ کسی که بر اساس عقل و منطق و تدبیر حرکت می کند، چه نیازی به استغاثه و فریاد دارد؟ ۴. آیا شیعه، ملت استغاثه و ناله و گریه است؟ این امر در مکتبی حماسی، پویا، زنده، معقول، پرمصلابت و پرنشاط مانند تشیع

ص: ۲۱

۱- عزت، افتخار، سربلندی و عظمتی هم که اکنون به برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران نصیب شیعه، و بلکه همه مسلمانان جهان شده، ثمره همین اندیشه و مکتب است. اساس این نظام مقدس بر ولایت فقیه مبتنی است و آنهم نشأت گرفته از ولایت معصوم؛ یعنی امام عصر، علیه السلام، است؛ زیرا در مکتب شیعه، ولی فقیه «نایب امام معصوم» شمرده می شود. اکنون سخن این است که اگر «مشعلی تابناک» از نور ولایت، چنین عزت و عظمتی برای ما به ارمغان آورده، آیا شایسته نیست در پی «خورشید جهانتاب» ولایت باشیم؟ و آیا انگشت اشاره «فجر صادق» به سوی طلوع «خورشید» نیست؟ قطعاً پاسخ مثبت است.

چه جایگاهی دارد؟ ۵. ناله و گریه و استغاثه از نظر روحی و روانی، فرد و جامعه راملول، افسرده و خمود می کند، (۱) بنابراین نمی تواند امر سازنده و مطلوبی باشد. ۶. اصولاً- استغاثه، گریه، ناله و دعا در میان علل و عواملی که موجب تعجیل فرج و رسیدن ظهور می شود، چه جایگاهی دارد؟ چند درصد علت است؟ و نسبت آن با دیگر علل و عوامل چیست؟ ۷. آیا به نظر نمی رسد که رسالتها، وظایف و تکالیف منتظران، امور اساسی تر و مهمتر دیگری باشد؟ آیا درد جامعه، دعا و ناله و استغاثه نکردن است؟! پاسخ این سؤالات در بخشهای بعدی (از جمله در بحث تحلیل دعای فرج و پاسخ به اشکالات) بتفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. آنچه در اینجا لازم است بیان گردد، تذکر این نکته است که: اگر قبول کنیم این حدیث شریف از خاندان عصمت و طهارت، علیهم السلام، به ما رسیده، پس باید بپذیریم که از متن حقیقت برخاسته و سراسر با عقل، علم، حکمت، سنتها و قوانین تکوینی و تشریحی مقرون و منطبق است. اگر خاندان نبوت، علیهم السلام، به منبع بی پایان علم الهی متصل بوده، بر سنتها و قوانین آفرینش احاطه داشته و گفتارشان بر اساس حقایق عینی، روابط حقیقی پدیده ها و واقعیات تکوینی استوار است؛ بنابراین آنچه در حدیث فرموده اند صحیح، متین و عین حقیقت است؛ نشانگر یک امر حقیقی است؛ خبر از یک سنت الهی و رابطه علی و معلولی می دهد و مسیر اراده انسانها و مشیت را در تحقق یک واقعیت مقدس (یعنی ظهور امام)، روشن می سازد. پس اگر شیعیان و منتظران امام عصر، علیه السلام، واقعا «خواستار» ظهور آن حضرت می شدند از صمیم قلب ایشان را از خداوند متعال «طلب کرده» و برای فرج او به درگاه احدیت دعا و استغاثه می نمودند، بی تردید حضرت حق این خواسته را اجابت می فرمود. (۲) در این حقیقت نباید شک کرد؛ اما آن سؤالها و ابهامها نیز باید پاسخ گفته شود که به خواست الهی در قسمتهای آینده تبیین خواهد شد. ادامه دارد

ص: ۲۲

-
- ۱- اخیراً یکی از مقامات ارشد فرهنگی کشور چین اظهار نظر کرده است: «فرهنگ سوگواری در کشور بر فرهنگ شادی غلبه کرده است و باید برای گسترش فرهنگ شادی تلاش شود.» (کیهان ۱۴/۷/۷۸، ص ۳)
 - ۲- در این زمینه، ذکر فرازی از نامه امام عصر، علیه السلام، به جناب شیخ مفید، رحمه الله علیه، قابل توجه است: «اگر شیعیان ما - که خدا توفیق طاعتشان بخشد - بادلهایی متحد و یکپارچه، به پیمانی که با ما دارند وفا می کردند، هرگز میمنت و فیض ملاقات ما از آنان به تاخیر نمی افتاد و بزودی سعادت دیدار ما با معرفتی کامل و شناختی راستین نصیبشان می گشت... (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۵)

حکومت علوی، الگوی حکومت مهدوی اشاره: شاید در اذهان بسیاری از مردم این پرسش مطرح باشد که امام مهدی، علیه السلام، چگونه حکومت خواهد کرد و نظام سیاسی - اداری که او برپا می کند چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟ در پاسخ این پرسش باید گفت که ویژگی‌های حکومت مهدوی همان ویژگی‌های حکومت علوی است؛ با این تفاوت که حکومت علوی تنها در گستره ای محدود از کره خاک و در مدت زمانی ناچیز برقرار شد و آن حضرت هم به دلیل درگیری در جنگ‌های داخلی، نتوانست به همه آنچه که در نظر داشت جامه عمل پوشد؛ اما امام مهدی، علیه السلام، با پیش گرفتن سیره جدش امیرالمؤمنان، علی، علیه السلام، تا آستانه برپایی قیامت از دالت برمی سازد و به همه اهداف خود دست می یابد. با توجه به فرارسیدن ماه شعبان، ماه تولد امام عدالت و ماه رمضان، ماه شهادت امام عدالت، بی مناسبت ندیدیم که برای آشنایی بیشتر خوانندگان عزیز موعود مروی داشته باشیم بر سیره حکومتی امام علی، علیه السلام، در مدت زمان محدود حکومت خویش. امید که مقبول افتد. با پیروزی‌های بزرگ اعراب مسلمان در نقاط مختلف جهان، سیل اموال و درآمد به بیت المال سرازیر شد و در زمان خلیفه دوم، بر خلاف سنت پیامبرسبقت در اسلام یا شرکت در جنگ‌های صدر اسلام ملاک برتری در دریافت بیت المال شد. خلیفه هر چند بعداً از این تبعیض مالی اظهار پشیمانی کرد و سختگیریهایی به عمل آورد اما هرگز نتوانست اوضاع و احوال را به وضع پیشین بازگرداند (۱). عثمان در دوران زمامداری اش برخلاف وعده ای که هنگام قبول خلافت کرده بود نه به سنت پیامبر عمل کرد و نه سیره شیخین را مد نظر قرار داد، بلکه دست یاران و اقوام خویش را در تصاحب بیت المال باز نگه داشت و به بهانه

صله رحم، اموال هنگفتی را به آنان اعطا کرد و همان تبعیضات دوران عمر را با شدت بیشتری گسترش داد و در نتیجه زمینداران و مالداران بزرگ پدید آمدند. خود وی خانه ای از سنگ و آهک بنا کرد که درهایش از چوب عاج و عرعر ساخته شده بود. وقتی کشته شد صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم نقد از خود باقی گذاشت و ارزش املاکش در «وادی القری و دیگر جاها بیش از صد هزار دینار برآورد شد. او اسب و شتران فراوان داشت (۱) گوه‌هایی که دخترانش بر سینه می‌آویختند چون آفتاب می‌درخشید (۲). تمام خمس گرفته شده از آفریقا رایکجا به مروان بخشید و فدک را به قطاع (۳) وی درآورد. همه غنایم آفریقا - از طرابلس تا طنجه - را به عبدالله بن ابی سرح اهدا کرد. زید بن ارقم - کلید دار بیت المال در زمان عثمان - که از جایزه دویست هزار درهمی به ابوسفیان و رداخت یکصد هزار (درهم) به مروان با سفارش عثمان به خشم آمده بود. کلیدها را جلوعثمان گذارد و گریست. عثمان گفت: چون صله رحم کرده ام می‌گیری؟ گفت: نه اما گمان دارم این مالها را به عوض انفاقهایی که در راه خدا، هنگام حیات رسول الله کردی برمی‌داری، اگر صد درهم به مروان می‌دادی باز هم زیاد بود (تا چه رسد به هزار درهم). عثمان گفت: پسر ارقم، کلیدها را بگذار و برو! فرد دیگری را مسؤول بیت المال خواهم کرد (۴) از عطا‌های بی حساب عثمان، زبیردارای چهار هزار دینار نقد، یک هزار اسب و یک هزار کنیز شده بود. طلحه املاک فراوان و خانه‌های مجلل داشت. عبدالرحمن بن عوف دارای هزار اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند بود و در اسکندریه، بصره و کوفه خانه‌های باشکوه بنا کرده بود. (۵) امیرالمؤمنین که رابط میان مردم معترض و خلیفه بود، بادلسوزی تمام به وی پیشنهاد کرد جهت برآوردن خواسته‌های مردم سریعاً به حقوق از دست رفته آنان رسیدگی نماید و خطر قریب الوقوع را به وی یادآور شد. عثمان برای این امر مهلت خواست، حضرت در پاسخ فرمود: آنچه به مدینه مربوط است، در آن مهلتی نیست و آنچه بیرون از مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آنهاست. (۶) اما عثمان نخواست یا نتوانست به قول خود وفا کند و بدین ترتیب موجبات قتل خویش را فراهم آورد. وجود این تبعیضها، مساله‌ای زودگذر و موقتی نبود که با رفتن عثمان از میان برود بلکه در میان خواص جامعه آن روز به صورت یک فرهنگ و عادت درآمده بود. اطرافیان و وابستگان خلیفه به صرف همین وابستگی و قرابت، از مال و مقام بسیار برخوردار می‌شدند و باتوجهات هوس پسندانه آن را حق خود می‌شمردند و تحت عنوان صله رحم سوسوی وجدان خویش را نیز خاموش ساخته با خیال راحت اموال مردم را به غارت می‌بردند. امیرالمؤمنین، علیه السلام، در توصیف این دوران می‌فرماید: او (عثمان) همانند شتر پر خوار و شکم برآمده‌همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت. او باهمکاری بستگان پدری اش، همچون شتر گرسنه در بهار بر روی علف بیت المال افتاده به خوردن مشغول شدند اما کارشان به نتیجه نرسید». (۷) بعد از قتل عثمان، مردم برای بیعت با امام علی، علیه السلام، به در خانه او هجوم آوردند اما او بخوبی می‌دانست تغییر این فرهنگ و خارج ساختن این عادت زشت از سر بزرگان قوم کاری بس

ص: ۲۴

۱- ر.ک: المسعودی مروج الذهب، ج ۱، جز ۲، ص ۳۳۲.

۲- ر.ک: علی، حماسه جاوید، ص ۴۵.

۳- «قطاع، قطعه زمینی است که حاکم به فردی واگذار می‌کند و سود بسیار اندکی از او می‌گیرد اما از دادن مالیات معاف است. ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹.

٤- ر.ك: ابن ابي الحديد، همان، ج ١، ص ١٩٨.

٥- ر.ك: علي حماسه جاويد، ص ٤٥.

٦- نهج البلاغه، خطبه ١٦٤.

٧- همان، خطبه ٢.

دشوار است و به یک عمل جراحی بزرگ نیاز دارد که پیکره سرطانی آن روز اجتماع تحمل آن را نخواهد داشت. ولی، به دلیل مسؤولیت الهی علما و حضور و اعلام آمادگی مردم برای تحقق این تحول اجتماعی، اصلاحات بزرگ خود را آغاز کرد و خطاب به مردم، اوضاع آن دوران را به دوران قبل از اسلام و عمل خویش را به اقدامات رسول خدا تشبیه کرد و ازامتحنانی سخت خیر داد (۱) و اصول خلل ناپذیر حکومت خود را اعلام نمود و تا آخر نیز بدان پای فشرد. امام، علیه السلام، دستور داد همه اسبها و شترها و اسلحه های موجود درخانه عثمان - جز سلاح و مرکب شخصی او - را به بیت المال بازگردانند. عمروعاص چون از این ماجرااطلاع یافت، در نامه ای به معاویه نوشت هرچه می خواهی بکن که پسر ابوطالب همه اموال تو را خواهد گرفت، آنچنانکه چوبی را پوست کنند. (۲) امیرمؤمنان در دومین روز بیعت، براستی هشدار داد، اموال و قطایعی را که عثمان، ناروا به دیگران بخشیده به بیت المال باز خواهد گرداند. هرچند با آن، زنانی را کابین بسته باشند و یا کنیزکان خریده باشند. (۳) در دیدگاه علوی برتریهای معنوی، همچون تقوا و صحبت با رسول خداهرگز ملاک برتریهای مادی و مالی قرار نگرفت و همگان به طور مساوی ازبیت المال بهره مند شدند. به همین دلیل بسیاری از اشراف و رؤسای قبایل که اکنون خود را از حششان! محروم می دیدند، امام عادل را رها کرده به سراغ معاویه رفتند. حضرت در یک درد دل خصوصی، با مالک اشتر، ازاینکه مردم او را رها کرده اند، شکوه کرد. مالک علت آن را شدت عدالت اودانست و گفت: اکثر مردم به دنبال دنیا هستند، اگر بذل مال کنی اطرافت جمع می شوند. فرمود: نمی توانم بیش از حق به کسی بدهم. امید است که خداوند گروهی کوچک را بر گروهی بزرگ غلبه دهد. (۴) جامعه آن روز هرچند از بیماریها و انحرافات متعددی رنج می برد اما دنیاطلبی و فساد مالی از همه آنهاخطرناک تر بود و امیر مؤمنان همچون طبیبی ماهر ابتدا به معالجه این آفت اهتمام ورزید. او دوست داشت همه انحرافات را از میان بردارد اما از بیم پراکندگی بیشتر مردم و توقف برنامه های اصلاحی، از وارد ساختن فشار بیشتر خودداری کرد. او آرزو داشت روزی بتواند همه سنتهای تعطیل شده رسول خدا، همچون تغییر مقام ابراهیم، حرمت متعین (عمره تمتع، نکاح متعه)، غضب فدک و... را به حال اول خود بازگرداند (۵) اما همین اصلاحات نیز با مقاومت شدید روبرو شد و کوهی از مشکلات و کارشکنیها را در مقابل حکومت عدل امام قرار داد که برداشتن آنها به صبری جمیل، برنامه ای دقیق و موعظه های مردی شفیق محتاج بود که بزرگمردی چون علی بن ابیطالب، علیه السلام، همه آنها را داشت. امام برای انجام این اصلاحات ابتدا از خود و اطرافیانشان آغاز کرد. کارگزاران امیرالمؤمنین وقتی می دیدند پیشوا و امامشان قبل از تعلیم دیگران به تعلیم نفس خویش اقدام نموده است (۶) و براطرافیان خود نیز همچون دیگران در اجرای قوانین و عدالت، نظارت دارد، برای خود عذر و بهانه ای نداشتند. آن حضرت معتقد بود کسی که خود را به عدالت ملزم ننمود و اولین تجربه عدالت را در کشور وجودخویش با بیرون راندن خواسته های دل نیازموند و در کار خیری که مردم راءبدان دعوت می کند پیشی نگرفت (۷) قادر نخواهد بود دیگران را به کارهای نیک و عدالت وادار سازد. عدالت خواهی چنان با گوشت و خون امیر مؤمنان آمیخته بود که رسول خدا فرمود: او در راه اجرای احکام الهی سختگیر است.

۱- همان، خطبه ۱۶.

۲- ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۸۰.

۵- ر.ک: الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی روضه، ج ۱، ص ۸۵.

٦- ر.ك: نهج البلاغه، كلمات قصار ٧٣.

٧- ر.ك: همان، خطبه ٨٦.

نکنید که برای خداسختگیر است، حق با علی است و او به تنهایی ارزش یک سپاه در راه خدا را دارد. (۱) ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۲۷. (۲) المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۴. (۳) ر.ک: همان، ص ۴۰۱. (۴) ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۲۶. (۵) همان، نامه ۵۱. (۶) ر.ک: همان، نامه ۲۷. (۷) ر.ک: همان، خطبه ۱۷۶. (۸) ر.ک: همان، نامه ۴۱. (۹) عثمان بن حنیف بن واهب بن الحکم بن ثعلبه بن الحارث الانصاری - در زمان حکومت عمر متصدی اخذ مالیات از بخشهایی از عراق بود - امیرالمؤمنین او را به ولایت بصره گماشت، طلحه و زبیر چون بر بصره تسلط یافتند بعد از شکنجه های زیاد، او را از بصره بیرون کردند، وی بعد از شهادت علی بن ابیطالب، علیه السلام، در کوفه ماند و در زمان معاویه از دنیا رفت (ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۶، ص ۲۰۵) عثمان از صحابه

ص: ۲۶

۱- او کاملاً آگاه بود که اگر شخص حاکم یا اطرفیانش اندکی از جاده عدالت و انصاف بیرون روند، زیردستان با شدت بیشتری حریم عدالت رامی شکنند. به قول سعدی: اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان او درخت از بیخ به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زند لشکریانش هزار مرغ به سیخ از اینرو چشمهای روشتر از آفتابش همیشه بر اطرفیانش نظاره می کرد و به آنان اندک مجالی برای دور شدن از جاده عدالت نمی داد. آن حضرت در نامه ای به محمد بن ابوبکر، آنگاه که وی را به فرمانداری مصر فرستاد توصیه کرد که حتی در نگاه هایش به مردم عدالت داشته باشد. زیرا اگر حاکم میان نگاه کردن به بزرگان و اشراف جامعه با نگرستن به ضعفا و پارهنگان تفاوت قائل شود، گروه اول به حمایت بی دلیل او طمع می کنند و دسته دوم از عدالت وی ناامید می شوند.

۲- هشدار امیر مؤمنان به عقیل با آهن گداخته و سرزنش علی بن ابی رافع - متصدی بیت المال - به دلیل عاریت دادن یک گردنبد به دختر خلیفه و دستور بازگرداندن آن، در همین راستا قابل تفسیر است. آن حضرت برای آنکه نشان دهد برداشت نابجا از بیت المال، نوعی دزدی محسوب می شود به عقیل که درخواست مال بیشتری داشت فرمود: شبانه صندوق تاجران بازار را بشکن و بردار. عقیل اظهار اشت خواهان دزدی نیستم. فرمود: دزدی از یک نفر آسانتر است از سرقت از بیت المال است و خیانت به یک گروه سختتر از خیانت به یک فرد است.

۳- روزی، در میان لباسهای مختلفی که به بیت المال رسیده بود، یک پالتوی کلاه دار از جنس خز، نظر امام حسن، علیه السلام، را به خود جلب کرد. اما حضرت از دادن آن خودداری کرده به عدالت تقسیم نمود و آن پالتو سهم جوانی همدانی شد و او چون شنید امام حسن بدان نظر داشته، به وی تقدیم کرد.

۴- با مروری بر خطبه ها و نامه های امام امیر المؤمنین برنامه های نظارتی ایشان را برای تحت نظر گرفتن کارگزاران می توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش فکری، فرهنگی و بخش اجرایی، حکومتی. ۱. اقدامات فکری و فرهنگی امام امیرالمؤمنین برای حفظ و ادامه سلامت کارگزارانش به مناسبتهای مختلف، جایگاه، وظایف و سرانجام انسان را برای آنان تبیین می نمود تا از گرفتار آمدنشان در دام غفلت بر حذر دارد. دامی که بیشترین صیدش صاحب منصبان و حاکمان اند. وی هنگام اعزام یکی از مدیران به محل مأموریت و یا در حین خدمت، طی نامه هایی آنان را به یاد نظارت خداوند بر اعمال بندگان و سختیهای قیامت می انداخت و نسبت به مسؤولیت الهی آنها بیدار باش می داد. در نامه ای به یکی از مالیات بگیران خود «او را به تقوا و ترس از خدا در امور پنهان فرمان می دهد، آنجا که غیر خدا هیچ شاهدهی نیست.»

۵- و نیز می فرماید: در راه خدا آنچه بر شما واجب است انجام دهید که خداوند از ما و شما خواسته با کوششهای خود از اوسپاسگزاری کنیم.

۶- شبیه چنین سفارشهایی در نامه به مالک اشتر و محمد بن ابی بکر

۷- نیز دیده می شود. و نیز به مالک سفارش فرمود: مبادا به بهانه اطاعت از فرمان دیگری، فرمان خدا را نادیده گیری. امیرالمؤمنین حکومت و زمامداری را به عنوان امانت در دست کارگزاران معرفی می کرد که خیانت در آن و دست درازی به

بیت المال، همسنگ خیانت به خون مسلمانان

۸- و نشانه عدم اعتقاد فرد خائن به قیامت است.

۹- در نامه معروف به عثمان بن حنیف

رسول خدا بود و در جنگ احد شرکت داشت. (۱) ر.ک: نهج البلاغه، نامه (۲).۴۵ همان، نامه (۳).۵۳ همان، خطبه ۱۲۶. (۴) ر.ک: همان، نامه (۵).۷۹ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۶.

۱- بعد از گله و شکایت از او و بیان زندگانی سراسر زهد خود، علت اینگونه سخت گیری بر نفس را ترس از روز هولناک قیامت می شمارد و کسانی را که به غذاهای تشریفاتی و نابودشدنی دنیا مشغول گشته اند به حیوانات پرواری تشبیه کرده است تا مخاطب را از خواب غفلت بیدار کند و در پایان به فرماندار خود می نویسد: پسر حنیف، از خدا بترس و به همان قرصهای نان اکتفا کن تا خلاصی تو از جهنم امکان پذیر گردد.

۲- روش دیگر امام، علیه السلام، برای نظارت بر زمامداران از طریق فکری، فرهنگی، توجه دادن آنها به عواقب شوم خیانت در همین دنیا است، اگر کسی به قبر و قیامت هم کاری نداشته باشد، باید بداند که «ستم، نامه عزل شاهان بود» مملکتی ممکن است به کفر بماند ولی به ظلم باقی نخواهد ماند، اگر زمامدار در پی کسب نام نیک در دنیا است، بایستی متوجه باشد همانگونه که امروزیان اعمال گذشتگان را نقد و بررسی کرده مورد قضاوت قرار می دهند، آیندگان نیز اعمال ما را خواهند سنجید. «مردم به کارهای تو - مالک - همانگونه نظر می کنند که تو درباره آنها می گفتی

۳- بسیاری از حیف و میلها در بیت المال بدان دلیل صورت می گیرد که حاکم می خواهد با دادن اموال همه مردم به گروهی خاص، آنان را در اطراف خود نگه دارد تا روز مبادا از او حکومتش دفاع کنند. البته بهره مندان از این اموال چند صباحی زبان به مدح و ثنای او خواهند گشود و در ظاهر موجب سرافرازی حاکم در دنیای گردند اما سنت خداوند بر این قرار گرفته است که سرانجام از سپاسگزاری آنان محروم می گردد و هنگام نیاز و لغزش بدترین رفیقان و ملامت کننده ترین دوستان باشند.

۴- خدای تعالی با هیچ یک از بندگان خود بی دلیل نه سر خصومت و دشمنی دارد و نه با احدی پیمان قوم و خویشی و برادری بسته است، بلکه همه چیز بر اساس حکمت و قانون استوار گردیده و باطل در آن راه ندارد یکی از این حکمتهای الهی هلاکت قوم ستمکار باهر نام و عنوان است. امیرمؤمنان در نامه ای به فرماندهان نظامی علت سقوط و هلاکت حکومتهای گذشته را در دو مساله دیده است: یکی آنکه زورمندان آنها به گونه ای عمل می کردند که مردم مجبور شدند حقوقشان را از طریق رشوه و دیگر راههای ناصواب خریداری نمایند و دیگری سوق دادن مردم به سوی باطل از سوی حاکمان است.

۵- شیوه دیگر امیرالمؤمنین برای دور ساختن زمامداران از ارتکاب خیانت، تحریک احساسات و غیرت آنها بود. در نامه ای به ابن عباس می نویسد. من در کارهای تو شریکم اگر زبانی برسانی به امام و پیشوای خود زیان رسانده ای.

حرام از گلویت پایین می رود (۱)... گاهی حضرت در سخنرانیهای عمومی نیز به مردم هشدار می داد که خداوند شما را به وسیله اموال می آزماید. روزی مولای متقیان در حال سخنرانی بود، مردی برخاست و از معنی فتنه و امتحان پرسید. امام پاسخ داد: وقتی آیه «الم احسب الناس ان یترکوا، ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون نازل شد از رسول خدا پرسیدم مقصود از آزمایش و فتنه چیست؟ فرمود: یا علی! امت، بعد از من امتحان خواهند شد... این مردم پس از من با ثروتشان آزمایش می شوند، دیندار بودن را منتی بر خدا قرار می دهند... رشوه را به نام هدیه و ربا را به رسم تجارت حلال می شمارند (۲)... ۱. اقدامات اجرایی و حکومتی

اقدامات فرهنگی و سفارش حاکمان و کارگزاران به یادآوری قیامت و نظارت خداوند هر چند ضروری و کارساز است، اما هرگز کافی نیست. بلکه در کنار آن بایستی اقدامات حکومتی و نظارتی نیز اعمال گردد. اقدامات امام امیرالمؤمنین در این خصوص عبارتند از:

۱-۲. انتخاب اصلح برای مدیریت

یکی از مهمترین وظایف حاکم اسلامی، انتخاب شایسته ترین افراد برای مدیریتهای مختلف کشور است. امیرالمؤمنین، مدیر جامعه را به قطب آسیا تشبیه کرده (۳۳) و تغییر آن را موجب تغییر اوضاع زمانه دانسته است (۳) در بسیاری موارد دین و اعتقاد مردم نیز اعتقاد مدیر آن جامعه می باشد چنانکه رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در نامه های خود با امپراتور روم و پادشاه ایران، گناه مسلمان نشدن مردم را به عهده آنان دانست. رهبر جامعه اسلامی چنانکه به هر دلیل فردی را به مدیریت بخشی از کشورش برگزیند، در حالیکه می داند دیگری از او شایسته تر است، به فرمایش پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، به خدا و رسول خدا و همه مسلمانان خیانت کرده است. (۴) رسول خدا جوانی بیست و چندساله به نام «عتاب بن اسید» را به فرمانداری مکه انتخاب کرد و به او فرمود: می دانی چه مقامی به تو داده ام؟ تو را فرماندار اهل الله، عز و جل، نموده ام و بعد فرمود: لو اعلم لهم خیرا منک استعملته، علیهم اگر بهتر از تو سراغ داشتم او را بدین امر برمی گزیدم. (۵) یکی از یاران پیامبر از وی مقام و منصبی خواست، حضرت دستی به شانه اش زد و فرمود: تو برای حکومت ضعیفی و آنکه از عهده بر نیاید، در آخرت خوار و پیشیمان خواهد شد. (۶) امام امیرالمؤمنین نیز در دوران زمامداری خود بدین امر مهم توجه کافی داشت، خود به انتخاب اصلح اقدام می کرد، مدیران ضعیف را معزول می نمود و به کارگزاران خود این امر را توصیه می فرمود.

ص: ۲۸

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۱.

۲- همان، خطبه ۱۵۶. ۳۳. ر.ک: همان، خطبه ۳.

۳- ر.ک: همان، نامه ۳۱.

۴- البیهقی، سنن، ج ۱۰، ص ۱۱.

۵- اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۵۸.

۶- مدیریت و فرماندهی در اسلام، ص ۱۵۳.

ماه خدا با برکت، رحمت و مغفرت الهی به بندگان خدا روی می آورد و همگان را به مهمانی خدا فرامی خواند؛ ماهی که روزهایش بهترین روزها، شبهایش بهترین شبها و ساعتهاش بهتر ساعتهاست؛ (۱) ماهی که در لحظه لحظه اش خدا جاری است و هر آنش سرمایه ای است که باید چون جان پاسبان داشت و آن را براحتی از کف نداد.

مگر می توان غیر از ماه مبارک رمضان، ماهی را پیدا کرد که یک شب از شبهای آن ارزشی فزونتر از هزار ماه داشته باشد؟ (۲) مگر می توان غیر از این ماه، ماهی را سراغ گرفت که در سرتاسر آن درهای بهشت بر روی مردمان گشوده و درهای دوزخ بر روی آنان بسته باشد؟ (۳) مگر می توان ماه دیگری را نشان داد که در آن نفس کشیدن حکم تسیح و خوابیدن حکم عبادت داشته باشد؟ (۴) پس بیاید قدر این ماه را بیشتر بدانیم و پیش از آنکه لحظه های ارزشمندش سپری شود از چشمه سار جوشان آن خود را سیراب کنیم. رمضان، بهار قرآن و بهار دعا و مناجات به درگاه پروردگار بی نیاز است. در هیچ ماهی به اندازه ماه مبارک رمضان دعا، مناجات، ذکر و نمازهای مستحبی وارد نشده است. هر روز آن، دعایی خاص و هر شبش نماز و ذکر ویژه خود دارد. اما رمضان، بهار انتظار نیز هست؛ چرا که در دعاها و مناجاتهای این ماه به همان اندازه که روح بندگی و تضرع به درگاه خداوند و طلب آموزش و رستگاری از او موج می زند؛ روح انتظار و امید فرارسیدن دولت کریمه اهل بیت، علیهم السلام، نیز جاری است. با بررسی اجمالی اعمال ماه مبارک رمضان روشن می شود که علاوه بر تضرع و بندگی در پیشگاه خالق هستی دو موضوع دیگر نیز در مجموع این اعمال مورد توجه جدی قرار گرفته است؛ که عبارتند از: ۱- نقش امام و حجت الهی در جهان هستی؛ ۲- انتظار و آمادگی برای ظهور دولت کریمه اهل بیت، علیهم السلام. در اینجا برای روشنتر شدن موضوع به برخی از دعاها و مناجاتهایی که این دو موضوع در آنها تجلی یافته است، اشاره می کنیم.

۱. نقش امام و حجت الهی در جهان هستی

در اعتقاد شیعه امامت تنها به امور شرعی و اعتقادی مردم و یا حتی امور اجتماعی و سیاسی محدود نمی شود، بلکه امام به عنوان حجت خدا در عالم تکوین نیز نقش داشته و واسطه فیض الهی به بندگان است. به عبارت دیگر آنچه که خداوند در عالم هستی مقدر

فرموده از مجرای امام و حجت عصر بر مردم جاری و ساری می شود. و از این رو است که در زیارت جامعه کبیره، که از امام هادی، علیه السلام، نقل شده خطاب به ائمه معصومین، علیهم السلام، عرض می کنیم: ... بکم فتح الله و بکم یختم، و بکم ينزل الغيث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر و... (۵) ... خداوند، [هستی را] به وسیله شما آغاز کرد و به وسیله شما [نیز] به انجام می رساند. او به وسیله شما باران را نازل می کند و به وسیله شما، تا زمانی که خود اراده کند، آسمان را از اینکه بر زمین فروافتد، نگاه می دارد و هم به وسیله شما غم و اندوه را برمی دارد و سختیها را برطرف می سازد. و یا در زیارت مطلقه حضرت اباعبدالله، حسین بن علی، علیهما السلام، که از امام صادق، علیه السلام، نقل شده، خطاب به آن وجود مقدس و دیگر ائمه هدی، علیهم السلام، می گوئیم: ... اراده الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم. (۶) اراده پروردگار در همه آنچه او مقدر داشته به شما محول شده و از خانه های شما صادر می شود. با توجه به این بینش و این اعتقاد نسبت به امامان معصوم و حجت های الهی، علیهم السلام، است که شب قدر مفهوم می یابد شبی که فرشتگان و روح به اذن پروردگار خویش «کل امر» یا برنامه یک ساله جهان هستی را بر کسی که از سوی خداوند به ولایت برگزیده شده عرضه می دارند. چنانکه در روایتی که از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و اله، نقل شده آمده است: امنوا بلیله القدر، فانه ينزل فیها امر السنه و ان لذلك و لاه من بعدی علی بن ابی طالب و احد عشر من ولده. (۷) به شب قدر ایمان بیاورید همانا در این شب امور یک سال (همه آنچه در یک سال واقع می شود) نازل می گردد و برای این موضوع پس از من پیشوایانی وجود دارند که عبارتند از: علی بن ابی طالب و یازده تن از نوادگان او. بنابراین، ماه مبارک رمضان که شب مقدس قدر را در خود جای داده است فرصت مناسبی است برای توجه دادن مردمان به جایگاه برجسته حجت های الهی، علیهم السلام، به طور عام، و امام عصر و حجت زمان، علیهم السلام، به طور خاص، در عالم هستی و یادآوری وظیفه ای که آنان نسبت به این واسطه های فیض خداوندی دارند

ترجمه و تلخیص: لعیا اعتماد سعید

اشاره: با وجود نقش مهم و برجسته مرحوم نعمانی در پاسداری از اندیشه غیبت و مهدویت قدر او چنانکه باید شناخته نشده و چنانکه شایسته مقام اوست درباره او سخن گفته نشده است.

حجه الاسلام سید محمد جواد شبیری در مقاله عالمانه ای که با عنوان «الکتاب النعمانی و کتابه الغیبه» نگاشته اند بتفصیل درباره زندگینامه، اساتید (مشایخ) و شاگردان مرحوم نعمانی و همچنین اهداف او از تالیف کتاب «الغیبه» و مصادر و منابعی که او در تالیف این کتاب از آنها بهره جسته، سخن گفته اند.

آنچه در زیر خواهد آمد ترجمه بخش کوتاهی از مقاله یاد شده است. علاقمه مندان به مطالعه کامل این مقاله را به شماره سوم مجله «علوم الحدیث» ارجاع می دهیم. مقدمه

قدیمی ترین کتابی که درباره غیبت امام زمان به دست ما رسیده است، کتابی است با نام «الغیبه»، که شیخ بزرگوار و جلیل القدر ابو عبدالله نعمانی، آنرا تالیف نموده است. به دلیل اهمیت این کتاب تصمیم به بیان زندگینامه مؤلف آن و بحث درباره مصادر کتاب (۱) گرفتیم. امید است که در راه روشن نمودن گوشه ای از زندگی این محدث بزرگ، همچنین این اثر مهم، توفیق یابیم. زندگی نعمانی

ابو عبدالله محمد بن جعفر نعمانی از بزرگان اهل علم در قرن چهارم بوده و نجاشی وی را با این سخن وصف کرده است: او که معروف به ابن زینب (۲) است، شیخ عظیم القدر و بلند مرتبه ای است از اصحاب ماست، عقایدش صحیح بوده

ص: ۳۱

- ۱- بخش مربوط به مصادر کتاب الغیبه به علت مشتمل بودن بر مباحث تخصصی رجال و حدیث در این ترجمه نیامده است.
- ۲- در کتاب الرجال، نجاشی، اینگونه آمده ولی در کتاب الغیبه شیخ طوسی (ص ۱۲۷، ش ۹۰) از او با عنوان «ابن ابی زینب نعمانی» یاد شده است.

و تعداد زیادی حدیث نقل کرده است. او ابتدا در بغداد بود و سپس به شام عزیمت کرد و در همانجا جان سپرد. (۱) درباره زندگی این عالم جلیل القدر اطلاعات کافی به دست ما نرسیده است، فقط می دانیم که ابوالقاسم موسی بن محمد القمی در سال ۳۱۳ ق. در شیراز، حدیث لوح جابر انصاری را از قول سعد بن عبدالله اشعری برای او نقل کرده است. (۲) همچنین نعمانی، در سال ۳۲۷ ق. در بغداد بوده و در ماه رمضان همان سال تحت تعلیم ابوعلی محمد بن همام قرار داشته است. (۳) و در سال ۳۳۳ ق. در بطریه (۴) از توابع اردن، (۵) حدیث را از محمد بن عبدالله بن معمر طبرانی فرا گرفته است. همچنین گفته می شود که محمد بن عثمان بن علان دهنی بغدادی (۶) نیز احادیثی برای وی نقل کرده است، ولی تاریخ آن مشخص نیست. در ابتدای بعضی از نسخه های «الغیبه» اینچنین آمده است: محمد بن علی ابوالحسن الشجاعی کاتب - که خداوند او را سلامت بدارد - برای من چنین روایت کرد: محمد بن ابراهیم ابوعبدالله نعمانی - که خداوند او را رحمت کند - در ذی حجه سال ۳۴۲ ق. برای من اینچنین نقل کرده است...» (۷) چنانکه گذشت، نجاشی می گوید: نعمانی در شام وفات یافته است ولی او تاریخ و محل دفن نعمانی را مشخص نکرده است. نعمانی مطالب بسیاری را از احمد بن محمد بن سعید کوفی با واسطه ابن عقده (م ۳۳۲ ق.) (۸) فرا گرفته است، اما او مشخص نکرده که این مطالب را در کجا فرا گرفته است. ولی گمان می رود که مکان آن در بغداد باشد. ابن عقده در طول زندگانی خویش، سه بار به بغداد سفر کرده (۹) که در سومین سفر خویش، در مسجد جامع «رصافه» و مسجد «براثا» در سال ۳۳۰ ق. (۱۰) احادیثی را برای دیگران املا کرده است. پس ممکن است نعمانی، در این تاریخ یا نزدیک به آن، احادیث را از ابن عقده فرا گرفته باشد.

ص: ۳۲

- ۱- ر.ک: النجاشی، کتاب الرجال، ص ۳۸۳، ش ۱۰۴۳.
- ۲- ر.ک: النعمانی، الغیبه، ص ۶۲، س ۵.
- ۳- همان، ص ۲۴۹، س ۶.
- ۴- همان، ص ۳۹، س ۱.
- ۵- ر.ک: الحموی، یاقوت، معجم البلدان، ص ۱۷؛ اطلس تاریخ اسلام (در جاهای مختلف)؛ الوزير البکری، معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۹۳ (بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ق.).
- ۶- ر.ک: النعمانی، همان، ص ۱۰۲، س ۳۷.
- ۷- همان، ص ۱۸ (پاورقی ۲).
- ۸- الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ص ۵، س ۲۲؛ الطوسی، کتاب الرجال ص ۴۹۰، ش ۵۹۴۹؛ ۳۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ص ۲۹، ش ۲۷۶؛ النجاشی، کتاب الرجال، ص ۹۵، ش ۲۳۳.
- ۹- الخطیب البغدادی، همان، ص ۵، س ۱۸، به نقل از شاگرد وی ابن الجعابی.
- ۱۰- همان، ص ۵، س ۱۵، ص ۲۲، س ۱۶؛ الطوسی، الامالی، ص ۲۶۹، ش ۵۰۹ (مجلس ۱۰، س ۳۹).

زمان تالیف این کتاب، دقیقاً برای ما مشخص نیست ولی در مقدمه به چاپ رسیده (۱) بعضی از نسخه‌ها، اینچنین آمده است: او این کتاب را در ذی حجه سال ۳۴۲ ق. تصنیف نموده است. ولی این تاریخ، زمانی است که مصنف کتاب خود را برای راوی اش ابوالحسن الشجاعی نقل کرده است. پس قاعدتاً تالیف کتاب باید قبل از این تاریخ بوده باشد. با ملاحظه آنچه که گذشت، می‌توان تاریخ تالیف کتاب را بین سالهای ۳۳۳ ق. (سالی که نعمانی تحت تعلیم محمد بن عبدالله طبرانی بود) تا ۳۴۲ ق. محدود نمود. همچنین وی مدت حیرت و سرگردانی مردم درباره امام [دوازدهم] را «هشتاد و چند» (نیف و ثمانون) (۲) سال بیان کرده که با استفاده از این بیان می‌توان تاریخ تالیف کتاب را به شکل دقیق تری به دست آورد. بدین گونه که این سخن دلالت بر این دارد که سن وی در هنگام تالیف کتاب، حداقل ۸۱ سال بوده، چرا که شاهد حیرت و سرگردانی مردم در طول هشتاد و چند سال بوده است. پس یا ۲۵۶ ق. (۳) متولد گردیده است، می‌توان گفت که این کتاب در فاصله سالهای ۳۳۶ ق. و بعد از آن تالیف شده است. از آنچه گذشت اینچنین برمی‌آید که وی کتاب را در بین سالهای ۳۳۶ تا ۳۴۲ ق. تالیف کرده است. هدف از تالیف کتاب: در زمان غیبت امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه، و بعد از وفات علی بن محمد سمری (آخرین نفر از نواب اربعه) در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق. و فرارسیدن زمان غیبت کبری، طایفه امامیه دچار سرگردانی شد و بعضی از کسانی هم که به علم صحیح دسترسی نداشتند، مانند گروهی که نعمانی در بغداد و شام با آنها برخورد کرد، از طریق حق دور مانده، دچار ارتداد شدند. از همین رو شیخ فرقه امامیه، ابوعبدالله نعمانی، بهتر دید تا برای هدایت مردم به سوی حق و حقیقت اقدام نماید و این کار جز از طریق نشر احادیث پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت، علیهم السلام، درباره غیبت و مسائل مربوط به آن، ممکن نبود. وی در مقدمه کتاب خویش (ص ۲۰) این مساله را ذکر کرده، می‌گوید: اما بعد، ما دیدیم که فرقه‌های تشیع از هم گسیخته شده‌اند و به گروه‌ها و مذاهب‌های مختلفی تقسیم گردیده‌اند. بعضیها به اوج صعود کرده‌اند و بعضی دیگر به حضيض ذلت هبوط نموده‌اند و غیر از عده کمی، همه درباره امام زمان و ولی امرشان دچار شک و تردید گشته‌اند. پس به قصد قربت تصمیم گرفتم آنچه از ائمه صادقین و طاهرین (از امیرالمؤمنین، علیه السلام، گرفته تا آخرین امام) درباره غیبت

ص: ۳۳

- ۱- ر.ک: النعمانی، همان، ص ۲.
- ۲- کلمه «نیف» در عبارت «نیف و ثمانون» (هشتاد و چند) به از یک تا سه اطلاق می‌شود.
- ۳- الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵، ص ۵۱۴، ح ۱، فرق الشیعه، الطوسی، الغیبه، ص ۲۳۱، ش ۱۹۸، ص ۲۴۵، ش ۲۱۲، ص ۲۵۹، ش ۲۲۶، ص ۲۷۲، ش ۲۳۷، ص ۳۹۳، ش ۳۶۲.

روایت شده ذکر نمایم. (۱) (صفحه ۲۳ کتاب الغیبه) این کتاب و امثال آن، مانند کمال الدین شیخ صدوق، اثر مطلوبی در هدایت گروه‌های سرگردان داشت. و موجب اجتماع شیعه بر راه مستقیم گردید، تا جایی که در اواخر قرن چهارم هیچ اثری از فرقه‌های منشعب از شیعه که بعد از امام حسن عسکری، علیه السلام، به وجود آمده بودند، باقی نمانده بود. (۲) اینگونه به نظر می‌رسد که چون در زمان نعمانی فرقه اسماعیلیه از شدیدترین مخالفان امامیه بودند، او تنها به این فرقه پرداخته و به رد فرقه‌های دیگر نپرداخته است. او در یک باب کتابش مطالبی درباره اسماعیل بن عبدالله (۳) آورده و اثبات کرده است که وی امام نیست و همانا امام، ابوالحسن موسی بن جعفر، علیهما السلام، است. همچنین ادعای دروغین قائم فاطمی برای مهدویت نیز یکی از اسباب تالیف این کتاب بوده است. چرا که نعمانی در «الغیبه» به بطلان این ادعا اشاره می‌کند و درباره جنگ فاطمی با ابویزید اموی و کیفیت آن نیز مطالبی می‌آورد و چه بسا این مساله دلیلی هم برای نوشتن کتاب دیگری از سوی نعمانی در رد اسماعیلیه نیز بوده باشد. (۴) و اما سایر مذاهب جدید و بدعی، فاقد قدرت و شوکت بودند و به همین دلیل ارزش بحث و بررسی و حتی رد کردن نیز نداشتند.

ص: ۳۴

۱- به کتاب الغیبه صفحات ۲۷، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۱۱ مراجعه شود.

۲- شیخ مفید در کتاب الفصول المختاره (ص ۳۲۱) پس از بیان فرقه‌های چهارگانه امامیه که پس از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، به وجود آمدند، می‌گوید: «در زمان ما (یعنی سال ۳۷۳) از هیچیک از فرقه‌هایی که یاد شد اثری وجود ندارد، مگر امامیه دوازده امامی که فرزند [امام] حسن را که همنام رسول خداست، امام می‌داند و یقین به زنده بودن ایشان دارد... جمعیت این فرقه، تعداد دانشمندان و متکلمان آن از سایر فرقه‌ها بیشتر است... آنها چهره [بارز] امامیه، و رؤسای جماعت آنها و موردا اعتماد آنها در دیانت هستند. به غیر از این فرقه سایر فرقه‌ها منقرض شده و از چهارده فرقه دیگر که ذکر شد، هیچ سخن آشکاری در دست نیست، و تنها چیزی که از آنها وجود دارد حکایتی از گذشتگان و سخنانی بیهوده درباره وجود اقوامی است که هیچیک از آنها به اثبات نرسیده است» این عبارت، چنانکه ملاحظه شد، بر انقراض فرقه‌های بدعت گذاری که پس از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، به وجود آمدند، دلالت آشکار دارد. اما شیخ مفید درباره دیگر فرقه‌های شیعه نظیر واقفه و فطحیه که پیش از این مقطع به وجود آمده بودند، سخنی نگفته و حکم به انقراض آنها نکرده است، و شاید در عبارت او اشاره ای هم به وجود آنها وجود داشته باشد. بنابراین منافاتی بین این سخن شیخ مفید و سخنی که در مقدمه کتاب خصائص الائمة (ص ۳۷) آمده و دلالت می‌کند که واقفه تا سال ۳۸۳ ق. وجود داشتند نیست. لذا جایی برای اعتراض به شیخ مفید وجود ندارد.

۳- النعمانی، همان، ص ۳۲۴، باب ۲۴.

۴- النجاشی، همان، ص ۳۸۳، ش ۱۰۴۳.

سید مجتبی بحرینی السلام علیک یا باب الله و دیان دینه سلام بر تو ای باب خدا (وسیله ارتباط و ایصال خلق به حق) و دیان دین او (حاکم دین خدا) این سلام نیز، مانند سلام قبل و بسیاری از سلام های بعد، مشتمل بر دو قسمت است و در آن به حضرتش به دو عنوان عرض سلام داریم: یکی به عنوان باب الله و دیگری به عنوان دیان دین الله. عنوان اول که باب الله است عنوانی است که در نوع زیارات دیده می شود. شاید روایات رسیده از حضرات معصومین علیهم السلام در این زمینه به حد تواتر برسد که این خاندان باب الله اند. حضرت صادق علیهم السلام فرمود: «الاولیاء هم ابواب الله التي یؤتی منها و لولا هم ما عرف الله عزو جل و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه. (۱)» «جانشینان پیامبر همان ابواب الله اند، درهایی که از طریق آنها می توان به حق رسید. اگر آنها نبودند هر آینه خدای - عزو جل - شناخته نمی شد. خدا به وسیله آنان بر بندگانش احتجاج نموده است.» حضرت باقر علیهم السلام فرمود: «نحن حجه الله و باب الله. (۲)» «مائیم حجت خدا و مائیم باب الله» در دعای ندبه نسبت به امام زمان علیهم السلام می خوانیم: این باب الله الذی منه یؤتی؟ کجاست آن باب الهی که از طریق او می توان به خدا رسید؟ «و منقذ الامه باب الله و غایه النور ولی الله (۳) باب الله یعنی چه؟ خاندان رسالت علیهم السلام ابواب الله هستند و امام زمان علیهم السلام باب الله است به چه معنی است؟ باب یعنی در. در این تعبیر جنبه تشبیهی مورد نظر است والا- معلوم است خدا در محلی قرار ندارد که دری داشته باشد تا این خاندان عنوان باری و دری داشته باشند. برای روشن شدن مطلب، مناسب است خصوصیات در را در نظر بگیریم. خانه ای را با در و دیوار تصور کنیم. باغی را با دری مجسم سازیم. نقش در، در این خانه و باغ چیست؟ از این در چه کاری برمی آید و این در، در اینجا چه کاره است؟ نخستین جهتی که نسبت به در مورد توجه و نظر است

ص: ۳۵

۱- ر.ک: تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۹.

۳- ر.ک: مطلع الانوار، ص ۱۷۰.

جهت طریقی آن است یعنی هر کس می خواهد وارد خانه شود یا قدم میان باغ بگذارد، راه صحیح و طریق مناسب آن وارد شدن از در است که اگر از دیوار وارد شد کار نابجایی کرده و چه بسا به مقصد نرسد و آسیبی متوجه او گردد. عقل و شرع چنین کسی را مذمت می کند. همان گونه که باب و در وسیله ارتباط است که هر کسی بخواهد به طور صحیح وارد خانه ای شود باید از در وارد گردد یا بخواهد به شهری داخل شود باید از دروازه بیاید، این خاندان هم باب و در هستند؛ هر کسی می خواهد به خدا برسد و به مقام قرب حق نائل آید و بهره ای از کمالات ربانی ببرد، باید از طریق این خاندان قدم بردارد و از این باب و دریاید والا به مقصد نرسیده خسته و وامانده چه بسا به پرتگاهی مبتلا شود و خسران و زیانی برای خود و دیگران به بار آورد. جهت دیگری که در باب قابل توجه است این است که در عنوانی است برای احترام یا اهانت و سمبلی برای تجلیل یا تحقیر و نشانی برای اظهار محبت و دوستی یا عداوت و دشمنی. توضیح مطلب این که: گاهی انسان می خواهد به محضر شخص بزرگی شرفیاب شود و بوسه ای بر دست عالم ربانی بگذارد و ادای احترامی نسبت به شخصیتی داشته باشد ولی به دیدار خود او موفق نمی شود؛ می آید بر آستان و در خانه او بوسه ای می زند؛ به باب او ادای احترامی می نماید و از آستان او تبرک می جوید. متقابلاً وقتی از کسی سخت متنفر است و می خواهد به هر وسیله ای شده انزجار خود را از او نشان دهد ولی خودش را نمی بیند، می آید و در خانه وی خاکروبه می ریزد و آستانه او را آلوده می کند و مشت قهر بر دسرای او می کوبد؛ به جای این که کوبه مهر را به نوا در آورد. خاندان رسالت علیهم السلام ابواب الله اند و امام زمان علیهم السلام باب الله. می خواهی به خدا احترام بگذاری؛ بیا به اینان احترام بگذار. می خواهی به خدا اظهار محبت کنی؛ بیا مهتر را به باب الله اظهار کن. اینجاست که سر احادیث بسیاری که به این مضمون رسیده و در زیارت جامعه هم می خوانیم روشن می شود که چرا من والا کم فقد و الی الله و من عادا کم فقد عادی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم قد اعتصم بالله. (۱) ولایت و عداوت و دوستی و دشمنی اینان محبت و بغض حق متعال است. آخر باب الله هستند. همان طور که اگر به در خانه کسی نگاه غضب آلوده کنی به صاحب خانه جسارت کرده ای، اگر به باب الله هم کج نگاه کردی از مسیر حق کج شده ای. هر کسی برای باب خود حرمتی قائل است؛ خدا احترامی برای باب خویش قائل نباشد؟ هیئات!

ص: ۳۶

نکته دگری که در مورد در قابل توجه است ارتباط و تناسبی است که میان در و آنچه در پس در است موجود است. نوعا کم و کیف باب بیان گر وراء باب است. کوچکی و بزرگی رفعت و عظمت یا پستی و حقارت و سایر خصوصیات درمی تواند معرف خانه و صاحب خانه باشد که اگر تناسبی نداشته باشیم گویند این در به این خانه نمی خورد. نقل شده است کسی در خانه ای را دید بسیار با عظمت و رفعت. با توجه به همین ارتباط و تناسب - که این در بزرگ و رفیع نشانه وجود شخصی کریم و گشاده دستی در پس این در و میان این خانه است - به طمع افتاد و مسالتي نمود ولی عطای کمی به او نمودند. گفت: یا درتان را کوچک کنید یا بخششان را متناسب با این در قرار دهید. آری، این خاندان باب الله اند. مقام بابی و منصب دری آنان باید با مقام ربوبی مناسبتی داشته باشد تا کسی نگوید این در به این خانه نمی خورد و این باب تناسبی با این بیت و صاحب این بیت ندارد. اینان باب هستند اما باب الله در هستند اما دری که می خواهد وسیله ارتباط خلق با خالق باشد و بابی که مردم از آن به حق برسند و به مقام قرب او نائل آیند. هرچه از عظمت این باب در نظر بگیریم، راه به جایی نبرده ایم. امروز در عالم هستی خدا یک باب دارد و آن وجود مقدس حضرت خاتم الاوصیاء، عجل الله تعالی فرجه، است که هر کس می خواهد به آنجا که باید برسد، باید از این در وارد شود. خدای در دیگری ندارد، مقام باب الهی در انحصار اوست؛ همان گونه که منصب ختم بابی از آن اوست. پس از او دیگر بابی نیست. از آغاز عالم همه انبیای عظام الاهی و اوصیای گرامی آنها باب الله بودند. در هر عصر و زمانی خدا دری گشود و بابی برای هدایت و وصول خلق باز نمود تا آن که سرانجام مقام باب الهی به آن وجود مقدس رسید که دیگر پس از او بابی نیست. تنها در است و آخرین باب. آن هم چه دری و چه بابی! دری که از سال ۲۶۰ هجری به روی خلق باز شده و پیوسته مفتوح بوده و هست و خواهد بود تا چه کسی لایق و قابل باشد از این باب و در وارد شود و به مقامات عالی نائل آید. هر چند عصر، عصر غیبت است، باب الله برای اهل الله مفتوح است. هر کسی از این در درآمد به سعادت رسید و هر کس به دری دیگر رونمود - ولو به تصور این که چون عصر غیبت است و آن باب مسدود پس... (!) - جز زیان و خسران برای خود و دگران چیزی عائدش نگردید. کیست که رو به سوی او کرد و در خانه باب الله را کوبید و در به رویش باز نشد؟ بر او سلام می کنیم به عنوان باب الهی. مگر می شود باب الله مسدود باشد؟ باب دل من مسدود است که آن باب را مسدود می نگرم. دریچه قلب من بسته است که آن در را بسته می بینم. بگذرم که آنچه از این امور نصیب من است فقط حرف است و حرف. نکته دگری که در باب الله بودن خاندان رسالت علیهم السلام عموما و حضرت صاحب الامر علیهم السلام بالاخص قابل توجه است این است که باب الله بودنشان به انسان اختصاص ندارد و چنین نیست که فقط باب و در برای این دسته

از مخلوقات باشند. بلکه همان گونه که خدا خدای همه و رب و مربی کل است، این دودمان هم برای کل هستی باب اند. امروز آن پرده نشین سراپرده غیبت باب الله است نسبت به همه آفرینش. هر موجودی، کمتر از ذره تا روح القدس و پایین تر از تحت الثری تا فوق ذروه عرش خدا، بخواهد به جایی راه یابد و به مقامی نائل شود، باید از این در بیاید و دست التجا و آستین نیایش را به حلقه آستانه این باب الله دراز کند تا چیزی عائدش گردد. اختران پر تو مشکاه دل انور ما دل ما مظهر کل کل همگی مظهر ما نه همین اهل زمین را همه باب الله ایم نه فلک در دورانند به دور سرما عنوان دوم دیان دین بودن است. دیان یعنی چه؟ چرا به آن حضرت به عنوان دیان دین خدا سلام می کنیم؟ مرحوم طریحی گوید: دیان از نام های خدای تعالی است و به معنای قهار است و حاکم و قاضی نیز گفته اند. در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده است: یا سید الناس و دیان العرب (ای آقای مردم و حاکم عرب) و در حدیث آمده است: «کان علی علیه السلام دیان هذه الامه». یعنی علی علیه السلام دیان و حاکم این امت بود. (۱) شرتونی لغوی گوید: دیان به معنای قهار، قاضی، حاکم سائس، حاسب، پاداش دهنده نیک و بد می آید. و کان علی دیان هذه الامه بعد نبیها علی علیه السلام دیان این امت بود بعد از پیامبرشان. با توجه به آنچه آوردیم می توان گفت نوع معانی ای که برای دیان ذکر شده در این جمله سلام قابل تطبیق است زیرا آن وجود مقدس قهار و قاضی حاکم و سائس و مدبر دین خداست هر چند این تعبیر در بسیاری از زیارات آمده و در زیارت حضرت رضا علیه السلام به نوع حضرات معصومین علیهم السلام اطلاق گردیده است. (۲) همه این خاندان دیان دین الله بوده اند ولی ظهور و بروز کامل این کمال و نمود تام و تمام این جلال در عصر ظهور موفور السرور آن مظهر جمال کبریایی محقق می شود و مجموعه عالم به کف با کفایت آن وجود مقدس زیر پوشش توحید و دین حق قرار می گیرد و عنوان دیان دین الهی او جلوه می کند.

ص: ۳۸

۱- مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۳ ماده دین.

۲- اقرب الموارد، ماده دان.

جهان در آستانه جنگ جهانی سوم (مصاحبه با پروفیسور هانتینگتون)

مصاحبه با پروفیسور ساموئل هانتینگتون، درباره هراس او از رویارویی تمدن‌ها و نقاط ضعف غرب

مترجم: ق. طولانی اشاره: با نزدیک شدن به پایان هزاره سوم، نظریات آینده پژوهانه مختلفی از سوی اندیشمندان ابراز شده است. برخی از این نظریات قرن آینده را قرن صلح و تفاهم جهانی یا رسیدن به نقطه مشترکی همچون عقلانیت و دموکراسی لیبرال دانسته اند. اما، برخی دیگر «آینده ای دیگرگونه را به تصویر می کشند. در نظر آنان فرارسیدن آینده به معنای تقابل میان حوزه های تمدنی و دینی است ساموئل هانتینگتون اندیشمندی است به طور مشخص در کتاب برخورد تمدن‌ها» به این موضوع اشاره می کند.

از آنجا که مباحث مربوط به آینده پژوهی در حوزه های مختلف دینی و فرهنگی در شماره های گذشته موعود» پیگیری شده است، در این شماره نیز گفتگوی مجله اشپگل با «ساموئل هانتینگتون - بدون هرگونه داوری در این باره تقدیم خوانندگان عزیز می شود. اشپگل: پروفیسور هانتینگتون، در کتاب تازه شما، بحران بزرگ و گسترده جهانی این چنین آغاز می شود: چین، که هر روز بیشتر به توان اقتصادی و نظامی خود آگاه می شود برای دستیابی به مخازن عظیم نفتی فلات قاره ای به کشور همسایه خود ویتنام حمله می کند. هانوی از واشنگتن تقاضای کمک می نماید، در این شرایط یکی از معدود ناوهای هواپیمابر آمریکا، که در منطقه باقی مانده اند، برای مقابله با حمله چین وارد عمل می شود... هانتینگتون: ... اما ژاپن اعلام بی طرفی می کند و به آمریکا اجازه نمی دهد از پایگاههای نظامی خاور دور این کشور استفاده کند. زیردریایی های پکن خسارات سنگینی به کشتیهای ما وارد می آورند. در آغاز این درگیری نظامی در سناریوی من محدود باقی می ماند، زیرا هم چین و هم ایالات متحده آمریکا می دانند که موشکهای آنها قابلیت حمل سلاحهای هسته ای را تا خاک دشمن دارند. اشپگل: در چنین شرایطی آمریکاییها

می پرسند، چرا آنها باید به خاطر درگیریهای خاور دور چنین خطراتی را به جان بخرند؟ هانتینگتون: افکار عمومی آمریکا، این جنگ را جنگ خودنمی داند. نقاط ضعف غرب بتدریج اثرات سوء خود را در کشورهای بزرگتر و دارای فرهنگهای دیگربرجای می گذارد. هند با سوء استفاده از دخالت قدرتهای بزرگ به دشمن دیرینه خود یعنی پاکستان حمله می کند، یک موج گسترده ضد غربی جوامع مسلمان را فرا می گیرد. دولتهای میانه رو، عرب توسطبنیادگراها سرنگون می شوند. اسپیکل: اوضاع متشنج می شود. هانتینگتون: تهاجم گسترده ای علیه اسرائیل آغاز می شود. در این میان واشنگتن با نومییدی تلاش می کند، روسیه را وارد ناتو کرده و متحدان اروپایی خود را تشویق به مشارکت کند. با وجود تمامی تلاشهای آمریکا، متحدان اروپایی این کشور تنها در زمینه های سیاسی و اقتصادی آمادگی خود را برای مشارکت اعلام می کنند و از دخالت نظامی در بحران سرباز می زنند. در این اوضاع و احوال ژاپن بی طرفی خود را نقض کرده و در خاور دور درکنار پکن قرار می گیرد. اسپیکل: آیا به اعتقاد شما جنگ جهانی این چنین آغاز می شود؟ هانتینگتون: چین و متحد اصلی مسلمانش یعنی ایران، برای ترساندن اروپاییها موشکهای هسته ای را به طور پنهانی به بوسنی و الجزایر منتقل می کنند. صربها بر اساس نقش سنتی خود به عنوان مدافعان مسیحیت، به طرف ساریوو حمله ور می شوند و در آنجا بخشی از موشکهای هسته ای را به غنیمت می گیرند. در این هنگام به تلافی تهاجم صربها اولین بمب اتمی در اروپا منفجر می شود. این بمب را ازلجزایر بر روی شهر بندری مارسسی فرانسه پرتاب می کنند. اسپیکل: این رویارویی جهانی تمدنها چه عاقبتی خواهد داشت؟ آیازمین به خاطر به کارگیری سلاحهای هسته ای نابود خواهد شد و یا یک جنگ فرسایشی به مرور زمان طرف های درگیر را فرسوده و ناتوان می کند... هانتینگتون: ... به هر حال مرکزسیاست جهانی از کشورهای شمال به ارودی جنوب منتقل می شود؛ یعنی به کشورهای جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین که بسرعت در حال رشد هستند. در هر صورت چنین تحولاتی نتایج بسیار مخربی برای ایالات متحده و اروپا به همراه خواهد داشت. اسپیکل: از کتاب شما چنین برمی آید، که جهان در آستانه یک هرج و مرج و آشفتگی گسترده قرار دارد. هانتینگتون: البته من ادعای کنم، تمام این چیزهایی که نوشتم دقیقا اتفاق می افتد، احتمال وقوع چنین درگیری هایی در سطح جهان بسیار کم است، اما غیر ممکن نیست؛ اما منطقی ترین و در عین حال گنگ ترین بخش این سناریو، همان علت آغاز جنگ است: یعنی حمله بزرگترین کشور طلایه دار تمدن غرب به تمدن چین، که منجر به رویارویی فرهنگ هاست و جهان سوم نیز دخالت گسترده ای در این درگیری ها خواهد داشت. اسپیکل: شما در کتاب خود به تهدید زردی

اشاره کرده اید که یک چین جنگ طلب و سلطه جو به همراهی یک جامعه اسلامی متخاصم برای غرب ایجاد می کند. آیا این بدان معناست، که پس از فروپاشی کمونیسم نیز ما غربی ها همچنان به دشمنان جدیدی نیاز داریم؟ و پرسش دیگری که به ذهن خطور می کند این است که چرا چنین دشمنانی را یک استاد سرشناس دانشگاه هاروارد، همانند شما به غرب عرضه می کند؟ هانتینگتون: من دشمنان تازه ای برای خودمان خلق نمی کنم، این کار بسیار احمقانه است. اینکه برخی معتقدند، من مایلم بار دیگر جنگ سردو یا حتی یک جنگ گرم دیگر روی دهد، بی پایه و اساس است. اما من اعتقاد راسخ دارم که در آینده سیاست جهانی، دیگر از سوی ایدئولوژی های رقیب یا دولتهای ملی و یا بلوکهای اقتصادی تعیین نخواهد شد بلکه این کار را فرهنگ های متخاصم بر عهده خواهند گرفت. اگر قرار باشد در این شرایط یک جنگ جهانی دیگر روی دهد، آن جنگ نبرد بین فرهنگ های گوناگون خواهد بود. رزم گاه ها و میادین جنگی آینده در امتداد جبهه های فرهنگی قرار دارند. اسپیکل: به اعتقاد شما در چنین شرایطی غرب در برابر بقیه جهان قرار می گیرد. علاوه بر این شما ادعای کنید که چنین جدالی ممکن است بسیار خونبارتر و بی رحمانه تر از تمامی نبردهای پیشین باشد. شما در کتاب خود ایالات متحده و اروپا را از کاهش بیشتر تسلیحات بر حذر می دارید. با این اوصاف، چرا حمایت طرفداران گسترش تسلیحات شما را شگفت زده می کند؟ هانتینگتون: من در گذشته طرفدار کاهش تسلیحات بودم، اما در شرایط فعلی معتقدم، واشنگتن باید در زمینه از بین بردن سیستم های تسلیحاتی خود تجدیدنظر کرده و این کار را متوقف کند. اگر من وضعیت فعلی جهان را تشریح می کنم، بدین معنا نیست که بخواهم از وقوع جدال و درگیری در سطح جهان طرفداری کنم. اسپیکل: چه چیزی شما را این قدر نسبت به درست بودن فرضیه هاتان مطمئن می سازد؟ هانتینگتون: قبل از آنکه مرامورد انتقاد قرار دهید، اجازه دهید قدری بیشتر درباره اندیشه هایم توضیح دهم. اسپیکل: لطفا بفرمایید. هانتینگتون: نسخه جنگ سرد بیش از چهل سال اذهان ما را تحت الشعاع قرار داده بود. در آن زمان در جهان بلوکی شامل کشورهایایی نسبتا ثروتمند به رهبری آمریکا، که اغلب آنها حکومت هایی دمکرات داشتند، وجود داشت که اصطلاحا جهان آزاد خوانده شد. این دنیای آزاد با جوامع کمونیستی بلوک شوروی یا همان بلوک شرق، در عرصه های ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی در رقابتی تنگاتنگ بود. مظاهر این رقابت به طور عمده در مناطق تحت نفوذ این دو قطب و در خارج از سرزمینهای آنها، یعنی در جهان سوم و کشورهای فقیر آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، که خود را کشورهای غیر متعهد می نامیدند، نمایان بود. اسپیکل: این الگوی برگرفته از دوران جنگ سرد، گاهی ما را به اشتباه انداخته است. هانتینگتون: بله دقیقا همین طور است، بر این اساس بسیاری از ناظران سیاسی، ایدئولوژی های رایج در شوروی و چین را نادیده گرفتند، زیرا به مذاق آنها خوشایند نبود. اما روی هم رفته ما در مقابل کمونیسم موضع خوبی اتخاذ کرده بودیم. اسپیکل: این امر سرانجام به فروپاشی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. هانتینگتون: حق با شماست. پس از فروپاشی شوروی مساله دستیابی به الگویی تازه بر اساس تقسیم بندیهای روشنفکرانه برای ارایه تعریف مشخصی از قلمرو سیاسی جهان مطرح شد. اسپیکل: فرانسین فوکویاما، یکی از همکاران شما، از پایان تاریخ یعنی پیروزی غرب بر بقیه جهان و عصر طلایی خبر داده است. هانتینگتون: ... اما او پس از مدت کمی متوجه شد، که بسیار خوشبین بوده است. عده ای دیگر از کارشناسان به دنبال ارایه الگوهایی بر مبنای بازگشت دوباره جدال دیرینه میان دولتهای ملی یا قدرتهای متخاصم قبیله ای و جهانی بودند. با وجودی که هر کدام از این نظریه ها چیزی برای عرضه داشتند، ولی در عین حال از کنار مساله اصلی با سهل انگاری می گذشتند. به عبارت دیگر آنها در ارایه نظریات خود به این نکته توجه نداشتند، که مراکز قدرت در جهان پیوسته تغییری نمی کنند. هر روز که می گذرد غرب نقش محوری خود را در معادلات قدرت از دست می دهد و تمدنهای دیگر نقش مهمتری بر عهده می گیرند. اسپیکل: شما

تمدن را چگونه تعریف می کنید؟ هانتینگتون: تمدن به معنای بزرگترین واحد فرهنگی است، که انسانها در قالب آن تعریف می شوند. زبان مشترک، تاریخ مشترک و نیازهای مشترک مقوله هایی هستند که جزو ویژگی های تمدن محسوب می شوند. تحولات سریع اجتماعی و مدرنیزه شدن اقتصاد در سطح جهان باعث می شود، که انسانها مشترکات تازه ای را جستجو کنند. این پدیده از قدرت و اعتبار دولت ملی به عنوان سرچشمه و ریشه هویت انسانهای کاهند. در این میان اغلب مذهب جایگاه خود را حفظ می کند: یک شخص می تواند نیمی فرانسوی و نیمی عرب باشد. یعنی یک دورگه باشد، اما انسان نمی تواند همزمان هم کاتولیک و هم مسلمان باشد. در این جاست که نقش مذهب به عنوان عاملی برای نزدیک کردن انسانهای همکیش به یکدیگر، و تمایز ساختن آنها از پیروان مذاهب دیگر روشن می شود. بر همین اساس بنیادگرایان مسلمان، مسیحی و هندو هر روز با اقبال بیشتری روبه رو می شوند. اسپیکل: به نظر شما تعداد تمدنهای مطرح جهان چقدر است؟ هانتینگتون: جهان در آینده بر اساس روابط متقابل میان هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل می گیرد. این تمدنها شامل تمدن غرب، اسلامی، چینی، ژاپنی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی است. جبهه های حایل میان این تمدنها به عنوان مراکز بحران و خونریزی جانشین خطوط تماس ایدئولوژیکی دوران جنگ سرد می شود. اسپیکل: این نوع نگرش به مسایل تمدنی در جهان ممکن است خیلی خودسرانه به نظر برسد. به عنوان مثال چرا شما تمدن آمریکای لاتین را که تحت تاثیر زبان اسپانیولی قرار دارد، جزو تمدن غرب طبقه بندی نمی کنید؟ هانتینگتون: شما به نکته بسیار جالبی اشاره کردید. من خود نیز درباره آمریکای لاتین اطمینان نداشتم. واقعیت این است که در این رابطه ۵۰ درصد حق با شماست و ۵۰ درصد با من. تمدن آمریکای لاتین ظاهراً روابط بسیار نزدیکی با تمدن غربی دارد. اما نمی توان این دو تمدن را در چارچوب یک مدل یکسان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. اسپیکل: آیا می توانید مواردی را نام ببرید که تئوری شما با نام رویارویی تمدنها» صحت خود را به اثبات رسانده باشد؟ هانتینگتون: این تئوری درستی و صحت خود را تقریباً در تمامی بحرانهای جهانی پس از جنگ سرد نشان داده است. برای نمونه می توان به جنگ بالکان و حمله صربهای افراطی مسیحی به مسلمانان بوسنی، جنگ چین و نبرد روسها با مجاهدین بنیادگرا، تلاش برخی کشورهای مسلمان و ممالک پیرو آیین کنفوسیوس برای دستیابی به سلاحهای هسته ای و همچنین جنگ تجاری میان آمریکا و ژاپن، که انگیزه های فرهنگی در آن دخیل بوده و وقوع چنین چیزی میان اروپا و آمریکا قابل تصور نیست، اشاره کرد. اسپیکل: مهمترین اختلافات فرهنگی که به اعتقاد شما ممکن است منجر به جنگ شوند، کدامند؟ هانتینگتون: یکی از موارد اختلافات فرهنگی را می توان در جهان اسلام جستجو کرد. به عنوان مثال بالکان، قفقاز، آسیای میانه، خاور میانه، و شمال آفریقا در این زمره می گنجد. همچنین در جنوب شرقی آسیا میان مسلمانان خشکه مقدس و همسایگان نشان اختلافات فرهنگی وجود دارد، که مساله جمعیت نیز بدان دامن می زند. زیرا رشد جمعیت در جوامع اسلامی روند بسیار پرشتابی دارد. اسپیکل: آیا چنین تفاوتهای فرهنگی خطر ساز در اروپا نیز وجود دارد؟ هانتینگتون: حصار آهنین کمونیسیم به واسطه ایجاد

یک حفره و شکاف فرهنگی برچیده شد، پس از پایان جنگ سرد هر روز شکاف بین اروپای غربی مسیحی و شرق ارتدوکس و نیز اسلام عمیق ترمی شود. با توجه به آنچه گفته شد می توان گفت که خطوط تماس در اروپا در امتداد مرزهای مسیحیت سال ۱۵۰۰ بین کشورهای بالتیک و روسیه قرار دارد و غرب اوکراین را که دارای مذهب کاتولیک است از شرق ارتدوکس آن متمایز کرده و از میان رومانی می گذرد. این مرزبندی فرهنگی در بالکان منجر به تقسیم یوگسلاوی با عواقب بسیار خونیاری شد. اسپیکل: آیا شما این سخن راجدی می گوید، که امکان دارد در سرتاسر اروپا در امتداد این شکاف فرهنگی جنگ به وقوع بپیوندد؟ هانتینگتون: قدر مسلم اینکه جنگ بزرگ و فراگیری روی نخواهد داد، اما در یوگسلاوی شاهد وقوع جنگ بودیم، صربها و آلبانیایی ها روابط خصمانه ای با هم دارند، یونان و ترکیه نیز روابط شکننده ای با یکدیگر دارند. همیشه فاصله و اختلاف لزوماً منجر به تشنج تا سرحد جنگ نمی شود، اما همواره این احتمال وجود دارد که اینگونه تشنجات وخیم تر شوند. اسپیکل: شما می نویسید، در طول قرنهای تفاوت‌های فرهنگی منجر به پیدایش جنگ‌های خونینی شده است. اما با این وجود بدترین جنگ‌های شصت سال اخیر در داخل تمدنها اتفاق افتاده اند. به عنوان نمونه می توان به پاکسازی نژادی استالین، جنایات نازیها، کشتار مردم کامبوج توسط پال پوت اشاره کرد که تمامی آنها در حقیقت نوعی جنگ علیه ملت یا فرهنگ خودی بوده اند. هانتینگتون: تمام آنچه شما به آن اشاره کردید در ظاهر اینگونه به نظر می رسد. ولی در حقیقت این حوادث محصول ایدئولوژی هاستند، و ما در حال گذر از عصر ایدئولوژی به عصری هستیم که در آن فرهنگها تعیین کننده هستند... اسپیکل: با اجازه شما باید عرض کنیم که سخنان شما ما را قانع نمی کند. شما نظریه خود را تشریح کردید. اکنون آیا ما اجازه داریم از آن انتقاد کنیم؟ هانتینگتون: سعی تان را بکنید. اسپیکل: جنگ‌های معاصر نیز ریشه در تقابل تمدنی ندارند. به عنوان مثال جنگ قبیله هوتو با قبیله توتسی در رواندا، مبارزه کاتولیکها با پروتستانها در ایرلند شمالی و جدال طالبان مسلمان و پشتو با واحدهای مسلمان ازبکی در افغانستان را در نظر بگیرید. تمامی موارد ذکر شده حاکی از آن است که در اغلب موارد جنگ همچنان در چارچوب یک تمدن مشخص باقی مانده است. هانتینگتون: من ادعا نمی کنم، تمامی درگیریها و جنگ‌های جهان بر اساس نظریه من اتفاق می افتند. این یک واقعیت است، که تعداد زیادی از جدالها در داخل تمدنها روی می دهد. ولی اگر چنین درگیریهایی میان چند تمدن گوناگون به وقوع بپیوندد، صلح جهانی را دستخوش خطر می کند. اسپیکل: آیا فکر نمی کنید این استثنا در نظریه شما یک قاعده باشد؟ شما جهان اسلام را دشمن متحد و یکپارچه غرب معرفی می کنید، در صورتی که هرج و مرج و اختلاف در درون جهان اسلام از همه جای دنیا بیشتر است. به عنوان مثال چه وجه اشتراک سیاسی بین یک کشور مسلمان و در عین حال توسعه یافته و دموکرات مانند مالزی با امپراطوری روحانیون ایران وجود دارد، که به نوبه خود با گروه طالبان مخالف است؟ هانتینگتون: من ادعا نمی کنم، که تمامی جهان اسلام علیه غرب هم قسم شده است. من در کتابم هم از جنگ‌هایی که در داخل جهان اسلام روی می دهد و هم از جنگ‌هایی که مسلمانان با پیروان سایر ادیان به راه می اندازند، سخن می گویم. تنها در اینجا ذکر این نمونه کافی

است که مسلمانان در جریان جنگ بوسنی مشکل مسلمانان بوسنی را مشکل خود می دانستند. اشپیگل: این خیلی غیرمنصفانه است که جنگ بالکان را با نبرد بین فرهنگها و یا یک جنگ مذهبی مقایسه کنیم؛ کاری که شما انجام داده اید. اما اجازه بدهید از موضوع خارج نشویم. اولاً- در جریان جنگ بالکان از مسلمانان بوسنی آن طور که باید حمایت نشد؛ ثانیاً ارسال اسلحه به بوسنی توسط کشورهای مسلمان مانند ایران و ترکیه با چراغ سبز آمریکا انجام شد. هانتینگتون: کشورهای مسلمان برای حمایت از مسلمانان بوسنی صدها میلیون دلار هزینه کردند، که این امر باعث شد توازن قوا به ضرر صربها تغییر کند. اشپیگل: ما در اینجا یکی از جنگهای بزرگ پس از پایان جنگ سرد، یعنی مناقشه کویت را مورد بررسی قرار می دهیم. در جریان جنگ خلیج فارس برای بیرون راندن صدام از کویت ائتلافی مرکب از کشورهای اسلامی مانند عربستان سعودی و غرب تشکیل شد؛ چون جنگ کویت یک جنگ فرهنگی نبود، بلکه تنها یک نبرد کلاسیک و ژئوپولیتیک بر سر مواد اولیه و حوزه های قدرت و نفوذ بود... هانتینگتون: ... اما از جانب دیگر صدام حسین موفق شد، پای اسلام را به این جنگ باز کند. جنگ خلیج فارس، صدام حسین را در بخش اعظم جهان اسلام به یک قهرمان تبدیل کرده است. صفر الهولی، رییس مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه ام القری مکه، در سال ۱۹۹۳ درباره جنگ خلیج فارس گفت: این جنگ، جنگی علیه عراق نیست، بلکه در آن غرب در برابر اسلام صف آرایی کرده است. همچنین آیه الله علی خامنه ای، رهبر مذهبی ایران، کینه خود را نسبت به دشمن عراقی اش فراموش کرده و نبرد با غرب را جهاد نامید. اشپیگل: نقاط ضعف نظریه شما هنگامی بیشتر آشکار می شود، که شما سعی می کنید، محوری متشکل از کشورهای معتقد به آیین کنفوسیوس و جهان اسلام را تهدیدی برای غرب معرفی کنید. شما در کتاب خود چنین پدیده ای را کانون جنگهای آینده، می دانید. به اعتقاد شما کشورهایمانند چین، پاکستان و ایران چگونه می توانند در کنار هم قرار گیرند؟ هانتینگتون: جمهوری خلق چین در آستانه تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی و نظامی جهانی است. پکن به ایران و پاکستان تکنولوژی هسته ای فروخته است. همکاری نظامی بین مهمترین کشورهای کنفوسیوس و مهمترین ممالک جهان اسلام را نمی توان نادیده گرفت، و این همان چیزی است که غرب را بشدت تهدید می کند. اشپیگل: معمولاً- تکنولوژی تسلیحاتی را به کشوری می فروشند، که بالا-ترین قیمت را بپردازد. آمریکاییها نیز مدرن ترین جنگ افزارها را در اختیار عربستان سعودی قرار داده اند، بدون اینکه کسی از دوستی بین اسلام و مسیحیت حرفی زده باشد. بزرگترین نگرانی پکن در شرایط کنونی همان اسلام است. ساکنان مسلمان استان سین کیانگ، در شمال غربی چین، که اغلب آنها از اقوام ترک هستند، هر آن ممکن است علیه حکمرانان کمونیست چین دست به شورش بزنند. هانتینگتون: حق با شماست، همکاری بین چین و کشورهای مسلمان یک رابطه تاکتیکی است. اما این همکاری خطر گسترش سلاحهای هسته ای را افزایش می دهد. در اینجا مایلم جمله ای را از همکار فقیدم، آقای توماس کوهن نقل کنم، که می گوید: یک

نظریه تنها باید از نظریه های دیگر بهتر باشد و هیچ لزومی ندارد نظریه ای بتواند همه چیز را تشریح کند. زیرا هیچ فرضیه ای قادر به این کار نیست. آیاشما نقشه بهتری در اختیار دارید که با کمک آن بتوانید راه خود را در جهان امروزی بیابید؟ اشیگل: شما می گوئید، تمدنهای جهان همواره از هم فاصله می گیرند. در حالی که دیگران معتقدند روند جهانی شدن آنها را به هم نزدیک می سازد. اینان برای اثبات ادعای خود برخی از مظاهر جهانی شدن را نیز ذکر می کنند، مانند شبکه تلویزیونی ام. تی. وی، مکینتاش، مک دونالد موسیقی تند و... آیاهم اکنون در جهان یک فرهنگ جهانی تحت تاثیر غرب وجود ندارد؟ آیا کودکان ممالک مسلمان و نیز کشورهای کنفوسیوس شیفته میکی موس و واکمن نیستند؟ هانتینگتون: تمامی تمدنهای جهان مایلند خود را با شرایط تازه وفق دهند ولی این به معنای غربی شدن فرهنگهای غیر غربی نیست. به عنوان مثال اگر روس ها کوکاکولابنوشند، به طور خودکار آمریکایی نمی شوند، و یا ما به هنگام خوردن سوشی (نوعی غذای ژاپنی)، مانند ژاپنی ها فکر نمی کنیم. در حقیقت آنان با این کار بخشی از فرهنگ غرب را از آن جدا کرده و آن را با فرهنگ خود تلفیق می کنند. اشیگل: فکر نمی کنیم، شما منکر این حقیقت شوید که محصولات هالیوود و برنامه های تلویزیونی دیسنی، بر عاداتها و طرز فکر مردم سایر نقاط جهان مانند هند یا چین نیز اثر می گذارد. هانتینگتون: آزادی بیان در ذات فرهنگ غرب است. اشیگل: آیا این بدان معناست، که ما باید دیگران را مجبور کنیم که مانند غربیها فکر کنند؟ هانتینگتون: نه! این تصور، که ما باید پیروان فرهنگهای دیگر را وادار کنیم تا نظام ارزشی ما والگوهای سازمانی آن را بپذیرند، تصوری اشتباه و شاید غیراخلاقی است. از طرف دیگر این کار نتایج بدی برای ما به همراه د

× این گفتگو با عنوان: [Atombombe Und dann die] در مجله اشیگل، شماره ۴۸ به چاپ رسیده و ترجمه آن نیز در شماره ۵۶ مورخ ۲۴/۹/۷۵ مجله ترجمان منتشر شده است.

رضا بابایی باغها را چراغان کنید، بوی انار، مشام پرستوها را دیگر نمی‌گذرد. زاغکی، زیر سروبن خزیده است، پیدایش کنید، به خم رنگ بیندازیدش، طاووس می‌شود. امروز همه از دایره بیرون ترند. (۱) کمرها که آلوده صد بندگی بودند، شال همت به خود پیچند که پیچ و تاب راه هنوز بسیار است. تاجهایی که مرداب افکندگی، قی می‌کردند، اینک تکه پاره‌های سنگفرش بازارند. آمدنم، مثل شعر، ناگهانی است، مثل سبزه، نقاش زمین است، مثل گریه، با خود هزار عاطفه می‌آورد، به شیرینی یاری است که رقیب مومیایی او، شمع رابه عزا نشانده است. آمدنم، مثل تحویل سال است، پر از خنده و دیدار. آمدنم، آمدنی است. فانوس‌ها را یک‌یک به کوچه آورید، درآبگینه‌هایشان آتش بریزید، تا در صبح استقبال، کسی دلمرده نباشد. غنچه‌ها را دیگر، چشمه‌های خون نخوانید. ابرها، پیغام طراوت می‌گزارند، گریه آسمان نیستند. درکوچه‌های بن‌بست، عروسی بس است، از آن همه حجله که در تابوت نحوست می‌گذاشتید، شرمناک نیستید؟ من در راهم. اندک آب خود را به خاک راه آلوده نکنید. من با خود یک اقیانوس ابر آورده‌ام، همه از بهر شماست. شنیده‌ام بچه مرشدهای خاخام، عکس مرامی دزدند، حمایل می‌کنند، و کنار نیل می‌روند، تا چند گرم مهربانی از خدا پس‌انداز کنند. شنیده‌ام از پشت ابرهای سیاه و سرد، بر سر شما آهنهای گرم می‌ریزند. شنیده‌ام با شما آن می‌کنند که عجزه‌های روستای پایین رودخانه، با گنجشکان بی‌آزار. شنیده‌ام فرعون زاده‌های اهرام خو، به شمامی خندند

و غیبت مرا تسخر می زنند. به آن گورهای ایستاده بگویید: موسی، برادر من، جمله شما را به هیچ فروخت، و اگر هیچ، سایه ای می داشت، شما را از آن نیز بهره نبود. بگویید: هیچستان شما، از روی نیل تا پایین آن است؛ آنجا که فرعون برای شما میراث گذاشت. به آنها بگویید: آسمان حجاز به نیای من گفته است: شما همان نامردمانی هستید که از گاو موسی شیر به لب و دهان خود پاشیدید، اما دختران خود را هلله کنان به نکاح گوساله ی سامری در آوردید. کابین آن را هم ستانیدید: چهل سال سعی بی صفا. من از مقدار شما بیشم. حدیث خار و گل، یا شمع و پروانه، یا تشنه و آب، یا باغ و بهار، رها کنید که اینها همه کهنه ردایی است نخ نما. ندبه بخوانید؛ ندبه همیشه تازه است. ندبه هر روز شما را جمعه می کند. کاش همیشه کودک می ماندید، و با من به همان زبان گریه سخن می گفتید. چقدر دوست دارم این تنها زبان زنده را. گریه تنها زبانی است که دروغ را نمی شناسد، و درس فریب در واژگان مدرسه او نیست. حسرت نخورید به روزگار کسانی که در بازار می ایستند، و در خانه نشستن را از یاد برده اند. روزیدارند، و شب نیز بیدار. حسرت، وقف تازه جوانی است که در پای حبیب «سر و دستار نداند که کدام اندازد» (۱) و با آواز فناریها، تا آخرین ایستگاه پرستوها پرواز را خریده است. مرا بخواهید؛ اگر بهای آن شکستن است؛ ماه بی شکستن تمام نمی شود. از من برخیزید؛ اگر آخر آن نشستن است. شمع از شعله برخاسته، نشست. ترازوی نیاز شما از نماز هم پر می شود؛ کفه آن رابه زر نیالایید. آفت عشق را بشناسید: بی تابی است. آمدنم. دور نیست. معشوقه بسامان شد، تا باد چنین بادا کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا ملکی که پریشان شد، از شومی شیطان شد باز آن سلیمان شد، تا باد چنین بادا یاری که دلم خستی، در بر رخ ما بستی غمخواره یاران شد، تا باد چنین بادا شب رفت صبح آمد، غم رفت فتوح آمد خورشید درخشان شد تا باد چنین بادا عید آمد و عید آمد، یاری که رمید آمد عیدانه فراوان شد، تا باد چنین بادا (۲)

ص: ۴۷

۱- ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف سرو دستار نداند که کدام اندازد حافظ

۲- دیوان شمس، تصحیح فروزانفر، ج ۱، ص ۵۶، ۵۵.

«وقتی اذکوتکین با یزید بن عبدالله جنگید ناحیه وسیعی را از مرز عراق تا همدان به تصرف خود درآورد و به خزائن یزید بن عبدالله دست یافت، ما مجبور شدیم که خزانه را به اذکوتکین بدون هیچ کم و کاستی تحویل دهیم. [وقتی مشغول این کار شدیم] شخصی نزد من آمد و گفت که یزید بن عبدالله فلان اسب و فلان شمشیر را جهت تقدیم به حضرت حجت، عجل الله تعالی فرجه، کنار گذاشته بود. من هم از تحویل آن دو خودداری کردم و امیدوار بودم بتوانم آنها را برای مولایمان حضرت حجت، عجل الله تعالی فرجه، نگهدارم. اما [ماموران «اذکوتکین» سخت گرفته و] به دقت حساب کشی کردند] و من دیگر نتوانستم که از تحویل دادنشان خودداری کنم ارزش آن دو را حدودا هزار دینار تخمین زدم و وجه آن را کنار گذاشتم و تحویلشان دارم. و به خزانه دار گفتم: «این هزار دینار را بگیر و در یک جای مطمئن نگه دار و هرگز آن را برای خرج کردن به من نده هرچند بسیار نیازمند باشم.» روزی در خانه نشسته بودم و به کارها رسیدگی کرده، گزارشات را گوش می دادم و امر و نهی می کردم که ابوالحسن اسدی که گاهی نزد من می آمد و من نیازهای او را برطرف می کردم، نزد من آمد. مدت زیادی نشست. من نیز [از انجام کارها] بسیار خسته شده بودم [ومی خواستم استراحت کنم] گفتم: «چه کار داری؟» گفت: «باید تنها با توسخن بگویم.» من به خزانه دار دستور دادم که جایی در خزانه برای ما آماده کند. وقتی وارد خزانه شدیم نامه کوچکی را بیرون آورد که حضرت حجت، عجل الله تعالی فرجه، در آن خطاب به من نوشته بود: «ای احمد بن حسن! هزار دیناری را که بابت وجه آن اسب و آن شمشیر در نزد تو داریم به ابوالحسن اسدی تحویل بده!» [هنگامی که از مضمون نامه مطلع شدم] به سجده افتادم و خدا را شکر کردم که بر من منت نهاد و دانستم که ایشان حجت بر حق خداوندند. زیرا هیچ کس غیر از خودم از این موضوع اطلاعی نداشت. آنقدر خوشحال از منتی که خداوند بر من نهاده بود شدم که سه هزار دینار نیز بر آن مال افزودم.» × ر.ک: بحار - ج ۵۱ - ص ۳۰۳ ایضا: م - ص ۶۱۰ - ۶۱۱ ایضا: فرج المهموم - سید بن طاووس

روزی زنی از اهالی دینور نزد من آمد و گفت: «ای ابی روح! تو در شهر ما از جهت دین و تقوا مطمئن ترین کس هستی می خواهم امانتی را به تو بسپارم که آن را به محلش برسانی و نسبت به [ادای امانت] استوار باشی.» گفتم: «باشد. ان شاء الله [موفق خواهم شد].» گفتم: «در این کیسه سربسته مقداری درهم نهاده ام. آن را باز مکن و در آن منگر تا به کسی که از محتوای آن تو را آگاه سازد برسانی و این نیز گوشواره ام است که ده دینار ارزش دارد در آن سه دانه مروارید به ارزش ده دینار تعبیه شده است. از حضرت صاحب الزمان، عجل الله تعالی فرجه، نیز سؤالی دارم که بایستی جواب آن را پیش از آنکه تو سؤال کنی بفرماید.» گفتم: «سؤال چیست؟» گفت: «مادرم هنگام عروسی من ده دینار از کسی که من او را نمی شناسم قرض گرفته بود و من می خواهم آن را پس بدهم اگر حضرت، عجل الله تعالی فرجه، آن شخص را بر من معلوم نموده و دستور بفرماید قرضم را ادا می کنم!» با خود گفتم: «این مطلب را چگونه به جعفر بن علی - کذاب، عمومی امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، که ادعای امامت می کرد - بگویم؟» گو یا ظن آن زن آن بود که ممکن است جعفر بن علی امام باشد - والله اعلم. زن گفت: «این [سؤالات] امتحانی است بین من و جعفر بن علی.» در بغداد به نزد حاجز بن یزید و شاء - از وکلای امام زمان، عجل الله تعالی فرجه - رفتم و بر او سلام کرده و نشستم. گفت: «حاجتی داری؟» گفتم: «مالی نزد من هست که تا از کیفیت و مقدار آن خبر ندهید، نمی توانم آن را به شما تحویل دهم.» گفت: «ای احمد بن ابی روح! باید به سامره بروی.» گفتم: «لا اله الا الله! عجب کاری به عهده گرفته ام!» وقتی به سامره رسیدم، گفتم: «در ابتدا نزد جعفر بردم.» بعد فکر کردم و گفتم: «ابتدا نزد ایشان - امام هادی، علیه السلام، و امام حسن عسکری، علیه السلام، و امام زمان، عجل الله تعالی فرجه - می روم تا ایشان را امتحان کنم. اگر به نتیجه نرسیدم نزد جعفر خواهم رفت. هنگامی که - به محله عسکر و خانه ابامحمد حسن بن علی عسکری، علیه السلام، نزدیک شدم، کنیزی بیرون آمدم و گفت: «تو احمد بن ابی روح هستی؟» گفتم: «بله گفت: «این نامه مال توست آن را بخوان نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ای پسر ابی روح! عاتکه دختر دیرانی کیسه ای که هزار درهم به گمان تو در آن است به تو امانت سپرده در حالی که گمان تو درست نیست. تو ادای امانت کرده و کیسه را باز نکرده ای و نمی دانی در آن چه مقدار وجود دارد. در آن هزار درهم و پنجاه دینار است و گوشواره ای که آن زن گمان می کرد که ده دینار ارزش دارد اما درست گفته که سه دانه نگین از مروارید در آن تعبیه شده که کمی بیش از ده دینار آن را خریده است. گوشواره را به کنیز ما بده که آن را به او بخشیده ایم و برو به بغداد و مال را به حاجز بده و از او آنچه به تو می دهد بگیر تا خرج راحت کنی. و اما آن ده دیناری که آن زن گمان می کند که مادرش در عروسی او قرض گرفته و نمی داند که صاحبش کیست. این چنین نیست او می داند صاحبش کیست. صاحب آن ده دینار کلثوم دختر احمد است که از دشمنان ما اهل بیت است و آن زن دوست ندارد که آن را به او بدهد و می خواهد آن را بین خواهران خود قسمت کند. ما به او اجازه دادیم. اما وقت کند بین خواهران نیازمندش تقسیم نماید و دیگر ای ابی روح! برای امتحان جعفر به نزد او مرو و باز گرد به دیار خود که عمویت فوت کرده است خانواده و مال او راروی تو کرده است.» [بعد از مطالعه نامه] به بغداد باز گشتم و کیسه را به حاجز دادم آن را شمرد هزار درهم و پنجاه دینار بود و سی دینار به من داد و گفت: «دستور دادم که این را برای خرجی به تو بدهم.» آن را گرفته و به خانه ای که برای اقامت در بغداد گرفته بودم [باز گشتم که خبر آوردند عمویت مرده و خانواده ام خواسته اند که باز گردم. پس باز گشتم و دیدم خبر صحیح بوده و سه هزار دینار و صد درهم به من به ارث رسیده است. × ر.ک: بحار - ج ۵۱ - ص ۲۹۵ - ۲۹۶ ایضا: م م - ص ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ ایضا: خرایج - قطب راوندی

سلام بر دل‌های شکسته سلام بر سینه‌های سوخته سلام بر دست‌های خسته سلام بر آسمان نگاه‌های بارانی سجاده‌ای بر پیش‌های دلم می‌گسترانم آه، که این کلام چقدر زمین گیر است و هوای روزگاران چه دلگیر «همه هست آرزویم که بینم از تو رویی چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی» مهربان سالار ما را دریاب که هنوز غارنشین نفس اماره خویشیم. مولای عزیزم، پدر مهربانم! بی تو خورشید در افق‌های غم فرو می‌رود بی تو یاسها شکفتن نمی‌دانند بی تو تابوت آرزوها بر شانه لحظه‌ها سنگینی می‌کند بی تو خستگان و دلسوختگان قدومت می‌میرند بی تو گل‌های نرگس عطر پریشانی و زمزمه زندانی می‌دهند حال اگر تو بیای از طلوع تا غروب از شفق تا فلق دسته‌دسته آیه‌های نور خواهد بود شکوفه و گل و سرور خواهد بود اگر تو بیایی تمام واژه‌ها صبور خواهند بود تو اگر بیایی از گرمای نگاهت نرگس‌های دشت می‌رویند و دستان خسته ام باغبان نهال عشقت می‌شوند. تو اگر بیایی برهوت زندگی به ظهور لاله حضورت آباد می‌شود. تو اگر بیایی اشک غم بر چهره ماتم می‌میرد و رنگ شادمانی می‌گیرد. اینک... دلسوختگان، ندبه خوانان مولا، هزاران هزار گل نثار بغض گلوتان بار غم بشوید و سرود تبریک بخوانید که مولا می‌آید آقا می‌آید سرور می‌آید به امید جانفشانی در صبح ظهورت اللهم عجل لولیک الفرج

ز - مزینانی - طالقان

مریم ضمانتی یار تنها دو روز به سفرم باقی مانده بود و هرچه به لحظه حرکت نزدیکتری شدم بر دلهره و اضطرابم افزوده می شد. تصور اینکه بین چند میلیون انسان غریب مانده باشم و هیچ کس هم نباشد که به من کمک کند دلم رامی لرزاند. پدر انگار نگرانی را درچشمان اشک آلود من دید که از جابلند شد، به طرفم آمد و دستهایم را بین دستهای گرمش گرفت و گفت: - تو خوشحال نیستی دخترم؟ خوشحال نیستی که به چنین سفری می روی؟ شرمنده سرم را به زیر انداختم و گفتم: چرا پدر خوشحالم... مگر می شود به کسی بگویند قرار است به زیارت خانه خدا بروی و او خوشحال نباشد. مشکل من تنهایی است. شوهرم با من نیست و من از ابهت و عظمت این سفر می ترسم و از ناتوانی خودم در برابر آن همه جمعیت. پدر با مهربانی دستم را نوازش کرد و گفت: نگران نباش دخترم. پیوسته بگو یا علیم و یا خبیر. مطمئن باش خدا از تو حمایت و دستگیری می کند. سفر حج بر تو واجب است و خدا هم از میهمانان خود که راه رانمی شناسند و آشنایی ندارند حمایت می کند. صورتم از اشک خیس بود. در تمام عمرم هرگز دچار چنین دلهره ای نشده بودم. گرچه دلهره ای شیرین بود. برای آخرین خداحافظی به طرف پدرم رفتم. بیش از همه دلم می خواست در این سفر او همراهم بود. دستش را بوسیدم و گفتم: از تنهایی می ترسم. پدر با مهربانی پیشانی ام را بوسید و گفت: ذکر یا علیم و یا خبیر را فراموش مکن، خدا با توست... با بستگان و عزیزانم، با چشمانی اشکبار خداحافظی کردم. از پله های هواپیما که بالا رفتم قلبم بشدت شروع به تپیدن کرد. زیرلب زمزمه کردم: خدایا من خودم را به تومی سپارم، یا علیم و یا خبیر... در میقات احرام بستم و پا به مسجدالحرام گذاشتم. نگاهم تا بلندای خانه خدا پرکشید. دلم از یک حس دلپذیر لبریز شد: خدایا از اینکه مرا به خانه خودت دعوت کردی تو را با همه وجودم شکر می کنم، امامی دانی که تنها و غریبم و در میان این همه زائر کسی پناه و محرم من نیست تا مرا حمایت کند. خودم را به تومی سپارم... اشک تمام صورتم را پوشانده بود و جمعیت را تار می دیدم. جمعیت به قدری متراکم بود که احساس می کردم اصلا توان طواف ندارم. ابهت فضا مرا چنان تسخیر کرده بود که سر تا پای وجودم می لرزید. بانهایت تلاش، حجرالاسود را که نقطه شروع طواف بود پیدا کردم، اما هرچه خواستم از همانجا شروع کنم و به گرد کعبه طواف کنم اصلا مقدور نبود.

دلم شکست. در برابر آن سیل عظیم جمعیت احساس ناتوانی بردلم چنگ انداخت. سالها انتظار چنین لحظه ای را کشیده بودم و حالا قادر نبودم قدم از قدم بردارم. اشک مجالی نمی داد. با خودم ناله کردم: خدایا من برای طواف خانه تو آمدم و می بینی که با این ازدحام جمعیت قدرت حرکت ندارم. خدایا چه کنم.... موج جمعیت از پیش رویم می گذشت و من قدرت پیوستن به این موج عظیم را نداشتم. دلم بی قراری می کرد و درمانده التماس می کردم و خدا را صدا می زدم که ناگهان دیدم نقطه مقابل سنگ حجرالاسود بین آن همه جمعیت، فضایی به شکل یک استوانه باز شد و کسی در گوشم آرام گفت: «خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن.» دلم فروریخت. شوقی سراپای وجودم را دربرگرفت. وارد آن فضای خالی از جمعیت شدم. دیدم پیش رویم حضرت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت، سمت چپ شخص دیگری است. من پشت سر آن حضرت قرار گرفتم و با آرامش مشغول طواف شدم. در آن لحظات نه تنها از آن سیل جمعیت احساس فشار نمی کردم که حتی انگشت کسی هم به من نخورد. در تمام مدتی که هفت دور طواف بر گردخانه خدا می کردم با دست شانه های حضرت را نوازش می کردم و با اوزمزمه کرده و اشک می ریختم. ولی چهره نورانی شان را نمی دیدم؛ چراکه حضرت پشت به من و رو به جمعیت پیش می رفتند و در حال طواف بودند. آسمان در آن لحظات در برابر وسعت آرامش و سرور من کوچک و ناچیز بود. اشک می ریختم و با آن حضرت نجوا می کردم. طواف هفتم که به آخر رسید؛ ناگهان خود را بیرون از آن فضای معطر یافتم و دیگر نه امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، را دیدم و نه فردی که همراه آن حضرت بود.... ناله ام بلند شد و اشکم

بیش از پیش جاری و این تاسف برایم باقی ماند که چرا به حضرت سلام نکردم تا صدای دلنشینش را بشنوم و پاسخ سلامم را بگیرم... اشک مجالم نمی داد حرف بزنم. پدرم پیشانی ام را بوسید و گفت: زیارت قبول دخترم. چه کردی؟ گریه امان نمی داد که حرفی بزنم. پدر بانگرانی پرسید: چرا حرف نمی زنی دخترم؟ چه کردی؟ میان گریه گفتم: طواف... طواف کردم پدر، طوافی که هرگز از یادم نمی رود. پدر گفت: دیدی گفتم که خدامیهمان خانه اش را به حال خودوانمی گذارد. گفتم: پدرجان من... من طواف خانه خدا را همراه و همقدم با امام زمان انجام دادم... چشمان پدر پر از اشک شد: با امام زمان؟! - بله... او به فریادم رسید... در اوج ناامیدی بودم که کسی در گوشم گفت: «خودت را به امام زمانت بسپار و با او طواف کن...» من در تمام طواف دستم بر روی شانه های مولایم بود و با او درد دل می کردم و حرف می زدم... پدر چشمان اشک آلودم را بوسید و گفت: به فدای مولایی که زائران غریب را حمایت می کند و به فدای دیدگان تو که امام عصر را زیارت کرده ای...

خدا کند تو بیایی

سید مهدی شجاعی از عمق ناپیدای مظلومیت ما، صدایی آمدنت را وعده می داد. صدا را، عدل خداوندی صلابت می بخشید و مهر ربانی گرما می داد. و ما، هر چه استقامت، از این صدا گرفتیم و هر چه تحمل، از این نوادریافتیم. در زیر سهمگین ترین پنجه های شکنجه تاب می آوردیم که شکنج زلف تو را می دیدیم. در کشاکش تازیانه ها و چکاکچک شمشیرها، برق نگاه تو تابمان می داد و صدای گامهای آمدنت توانمان می بخشید. رایحه ات که مژده حضور تو را بردوش می کشید مرهمی بر زخمهای نو به نومان بود و جبر جانهای شکسته مان. دردها همه از آن رو تاب آوردنی بود که آمدنی بودی. تحمل شدائد از آن رو شدنی بود که ظهورت شدنی بود و به تحقق پیوستنی. انگار تخم صبر بودیم که در خاک انتظار تاب می آوردیم تا در هرم خورشید تو به بال و پر بنشینیم. سنگینی بار انتظار بر پشت ما، سنگینی یک سال و دو سال نیست سنگینی یک قرن و دو قرن نیست. حتی از زمان تودیع یازدهمین خورشید نیست. تاریخ انتظار و شکیبایی ما به آن ظلم که در عاشورا بر ما رفته است برمی گردد، به آن تیرها که از کمان قساوت برخاست و بر گلوی مظلومیت نشست، به آن سم اسبهای کفر که ابدان مطهر توحید را مشبک کرد. به آن جنایتی که دست و پای مردانگی را برید. از آن زمان تاکنون ما به آب حیات انتظار زنده ایم، انتظار ظهور منتقم خون حسین. تاریخ استقامت ما از آن زمان هم دورتر می رود، از عاشورا می گذرد و به بعثت پیامبر اکرم می رسد. هم اودر مقابل همه جهل و ظلم و کفر و شرک و عناد و فساد که جهان آن زمان را پوشانده بود وعده می فرمود که کسی خواهد آمد. نامش نام من، کنیه اش کنیه من، لقبش لقب من، دوازدهمین وصی من خواهد بود و جهان را از توحید و عدل و عشق و دادپر خواهد فرمود. اما تاریخ صبر و انتظار ما به دورترها برمی گردد، به مظلومیت و تنهایی عیسی، به غربت موسی، به استقامت نوح و از همه اینها گذرمی کند تا به مظلومیت هابیل می رسد. انتظار و بردباری ما را وسعتی است از هابیل تاکنون و تا برخاستن فریاد جبرئیل در زمین و آسمان و آوردن مژده ظهور امام زمان. آری و در آن زمان هستی حیات خواهد یافت، عشق پر و بال خواهد گشود و در رگهای خشکیده علم، خون تازه خواهد دوید. پشت هیولای ظلم و جهل با خاک، انس جاودان خواهد گرفت، شیطان خلع سلاح خواهد شد، انسان بر مرکب رشد خواهد نشست و عروج را زمزمه خواهد کرد.

چندی پیش به همراه تعدادی ازدوستان و همکاران واحدهای مختلف معاونت فرهنگی مسجد مقدس جمکران، با هدف استفاده از رهنمودهای روشنگرانه حضرت آیه الله صافی گلپایگانی، مدظله العالی، به خدمت معظم له رسیدیم با وجود آنکه در یک ساعت نابهنگام به منزل حضرتشان مراجعه کرده بودیم با روی گشاده و صفا و صمیمیت خاصی در اتاق کوچکشان پذیرایمان شدند و وقتی یکی ازدوستان گفتند این جمع از خدمتگزاران مسجد مقدس جمکران هستند، بیش از پیش به تشویقمان پرداختند و آن گاه که در زمینه برنامه های تحقیقاتی و پژوهشی و ارشادی و تبلیغی از طریق ارائه گزارشی و طرح سؤالاتی خواستار رهنمودهایی شدیم در هر موردی به اندازه ای که وقت اقتضا می کرد مطالب راهگشا و سازنده ای را بیان فرمودند. از جمله مسائلی که در آن جلسه مطرح شد بیان میزان اعتبار حکایت بنای مسجد مقدس جمکران بود و اینکه می بینیم گاهی به بهانه های مختلف افرادی با وجود اقبال بسیار زیاد عاشقان ولایت و امامت در

طول تاریخ به این میعادگاه عاشقان مخلص حضرت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، سعی می کنند از طریق بی اساس و ساختگی خواندن جریان دستور بنای مسجد جمکران توسط حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، علاقه مندان به این مکان شریف را دلسرد نمایند؛ لذا از حضور مبارک آیه الله صافی گلپایگانی، مدظله العالی، درخواست شد که در این مورد نظر خودشان رایبان کنند. ایشان در این باره به نحو اختصار فرمودند: بعضی از افراد دیرباورند؛ لذا در اغلب مسائل شبهه و وسوسه می کنند و گرنه مساله بنای مسجد مقدس جمکران مثل سایر مسائل تاریخی بلکه قویتر از خیلی از مسائل تاریخی که داریم به ما نقل شده است. مگر در کتابهای تاریخی برای همه مسائل و حوادث تاریخی سند ذکر کرده اند؟ آنچه که هست اینکه در تاریخ قم از کتاب «مونس الحزین حکایت دستور بنای مسجد جمکران نقل شده است شواهد و قرائن و قواعد زیادی هم آن را تایید می کنند که از جمله آنها کرامات بسیار زیادی است که در این مکان شریف در طول تاریخ واقع شده است. بعلاوه علمای بسیار بزرگی نظیر میرزای قمی و... به این مساله بیشتر احاطه داشته اند در این مطلب شک هم نکرده اند و از ابتدای امر روال این بوده است که به این نقلها اعتماد می شود؛ به عنوان مثال حالا اگر کسی بگوید اینکه می گویند قبر زکریا بن آدم یا قبر علی بن بابویه در قم است این را من قبول نمی کنم. مگر چه دلیلی دارید که این احتمال نبود را رد کنید؟ در اینگونه از موارد که شهرت تاریخی مستمر داریم که فلان قبر متعلق به فرضا ابن بابویه است؛ نمی شود بدون دلیل گفت: نخیر این قبر تعلق به او ندارد؛ چرا که در مقابل این همه شواهد و قرائن تاریخی که هست اگر کسی منکر بود، او باید دلیل بر انکار خود بیاورد. بعلاوه در مورد مسجد مقدس جمکران من خودم حضور داشتم که کسی از حضرت آیه الله بروجردی، رضوان الله تعالی علیه، پرسید که نماز مسجد جمکران را به قصد ورود بخوانیم یا نه؟ (قابل تذکر است که حضرت آیه... بروجردی در این گونه از مطالب بسیار دقیق بودند در احکام هم اگر یک دلیل محکمی در بین نبود حکم نمی کردند) در این مورد وقتی آن شخص این سؤال را مطرح کرد ایشان تامل کردند و سپس با قاطعیت تمام فرمودند: «به قصد ورود بخوانید.» بدیهی است که اگر حضرت ایشان با آن توجه و دقت و احتیاطی که داشتند، آن حکایت را قبول نداشتند و یا خودشان به یک طریق دیگری که صدر در صد مورد اعتمادشان بود به این موضوع نرسیده بودند آن حرف را نمی زدند معلوم می شود که آن مرحوم کاملاً به مساله دستور بنای مسجد مقدس جمکران توسط امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، اطمینان داشتند که فرمودند به قصد ورود بخوانید.

یک کتاب در یک مقاله

نام کتاب: «مهدی موعود»

مهدی موعود، عجل الله تعالی فرجه، مؤلف:

علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله ترجمه:

حسن بن محمد ولی ارومیه ای رحمه الله تحقیق:

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران ناشر:

انتشارات مسجد مقدس جمکران نوبت چاپ:

اول، (پاییز ۱۳۷۶، پانزدهم شعبان ۱۴۱۸) تیراژ: ۲۵۰۰ قیمت دوره: ۴۸۰۰ در لابه لای مجموعه معارف و مسائل اسلامی بعضی از بخشها به لحاظ اهمیت خاصی که دارد همواره مورد توجه اندیشمندان واقع گشته و در نتیجه رسالات و کتابهای زیادی باهدف تبیین و پاسخ به شبهات و پرسشها در آن زمینه به نگارش درآمده است. بدون اغراق این قبیل از آثار امروزه جزء بهترین و نابترین منابعی هستند که اهل تحقیق می توانند با استفاده از آنها به نیازهای علمی و اعتقادی جامعه اسلامی مناسبترین پاسخ را ارایه دهند. یکی از این عرصه ها معارف مربوط به امام زمان، علیه السلام، است، که آثار گرانقدری در این زمینه از علمای بزرگ اسلام اعم از شیعه و سنی به جای مانده است که هر یک از آنها در نوع خود بسیار ارزشمندند باین همه بعضی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردارند. یکی از این آثار جلد سیزدهم از مجموعه ۲۵ جلدی بحارالانوار (چاپ سنگی) است (۶) که در ضمن سی و شش باب به تبیین معارف امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، می پردازد و مهمترین ویژگی این اثر آن است که مشتمل بر هزار و سیصد روایت از اهل بیت عصمت، علیهم السلام، می باشد. به عبارت دیگر مجموعه مطالب آن

ص: ۵۷

با استناد به سخنان پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، و ائمه اطهار، علیهم السلام، تنظیم و تدوین شده است، لذا می توان آن را جزء قابل اعتمادترین آثار در موضوع مزبور به حساب آورد. از آنجا که این اثر مهم در اصل به زبان عربی نگارش یافته است، استفاده از آن برای اغلب افراد مشکل و یا حتی غیر ممکن است. این امر موجب شده است که بعضی از علما در صدد برآیند تا آن را به فارسی ترجمه کنند از جمله آنها کتابی است تحت عنوان «مهدی موعود» که توسط یکی از علمای قرن سیزدهم به نام میرزا محمدحسن ارومیه ای ترجمه شده است. وی در مقدمه ترجمه خود در زمینه هدف و انگیزه ترجمه این کتاب می نویسد: «اینکه مجلد ثالث عشر بحار الانوار از مابین کتب محتویه بر اخبار و آثار ائمه اطهار، علیهم السلام، به سبب اشتمالش بر مطالب مهمه علیه (صلوات الله، علیهم) منفرد ممتاز است، حتی از کثرت ملاحظت دوشیزگان مضامین آن عشاق قلوب به صداستیاق به سوی آنها در مد اعناق بوده بلکه عود دلها در مجمره آرزوی شاهد مقاصد آن می سوخت و پروانه خاطرها در پای شمع تمنای وصال عراسیش جان می باخت لیکن به جهت غموض عبارات و عربیت کلماتش دست تمنای و امق افکار اکثر مردم به دامن وصال عذرای وی نمی رسید و دیده معجون اوهاشان به مشاهده جمال لیلای آن فایز نمی گردد... لهذا در عهد دولت.... به حسب الاشاره خلعت عربیت را از بر و دوش غوانی معانی آن خلع به لغت فارس نقل نمودم به طرزى که تطابق مضامین ترجمه را با اصل کتاب در جمیع ابواب مرعی و منظور داشتم... این کتاب بار اول در عهد قاجار و سپس در سال ۱۳۲۹ ق. در تهران به چاپ رسید و چاپ اخیر آن به همت واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران در پانزدهم شعبان ۱۴۱۸ ق. در دو جلد و ۱۴۴۸ صفحه انجام گرفته است. در بخشی از مقدمه واحد تحقیقات در تبیین بخشی از ویژگیهای این چاپ آمده است: در چاپ حاضر علاوه بر دقتهای لازم در امور ویراستاری و تنظیم ابواب، کوشش شده است نقیصه ای که در اصل کتاب شریف بحار الانوار و نیز ترجمه های دیگر... به نظرمی رسید بر طرف شده و با تطبیق متن احادیث با کتابهای مصدر و ذکر نشانی دقیق هر حدیث در آن کتاب راه تحقیق بیشتر در منابع و مصادر اصلی بحار الانوار بر پویندگان هموار گردد. در جلد اول این کتاب که مشتمل بر هفتصد و نود و دو صفحه است بیست و نه باب به شرح ذیل به چشم می خورد.

باب اول: ولادت با سعادت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، و احوال مادرش؛ باب دوم: بیان نامها و لقبها و کنیه های حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه؛ باب سوم: نهی از به زبان آوردن نام حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه؛ باب چهارم: صفات حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، و علامات و نسب او؛ باب پنجم: آیاتی که به قیام حضرت قائم، عجل الله تعالی فرجه، تاویل شده است؛ باب ششم: نصوصی که از خداوند و ابای کرام حضرت قائم، عجل الله تعالی فرجه، در خصوص آن حضرت وارد شده است؛ لازم به تذکر است که مجموعه مطالب این باب در بیست و پنج بخش تنظیم و ارائه شده است. باب هفتم: اخباری که از امیرالمؤمنین، علیه السلام، در خصوص قائم، علیه السلام، وارد شده است؛ باب هشتم: اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام حسن و امام حسین، علیهما السلام، وارد شده است؛ باب نهم: اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام باقر، علیه السلام، وارد شده است؛ باب یازدهم: اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام صادق، علیه السلام، وارد شده است؛ باب دوازدهم: اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام کاظم، علیه السلام، وارد شده است؛ باب سیزدهم: اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام رضا، علیه السلام، وارد شده است؛ باب چهاردهم: اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام محمد تقی، علیه السلام، وارد شده است؛ باب پانزدهم:

اخباری که در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از امام هادی و امام عسکری، علیهما السلام، وارد شده است. باب شانزدهم: اخباری که از اهل کهنات در خصوص حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، وارد گردیده است. باب هفدهم: ادله ای که شیخ طوسی، رضوان الله تعالی علیه، در اثبات غیبت آن حضرت در کتاب غیبت ذکر نموده. باب هیجدهم: اخباری که دلالت دارد بر وجود سنن و شیوه انبیاء در حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، و استدلال بر غیبت او. باب نوزدهم: اخبار معمرین برای رفع استبعاد مخالفین طول غیبت قائم، علیه السلام. باب بیستم: معجزاتی که از حضرت مهدی، علیه السلام، ظاهر گردیده و بعضی از احوال او و سفرایش. باب بیست و یکم: احوال سفرایی که در زمان غیبت صغری بین شیعیان و حضرت قائم، علیه السلام، واسطه بودند. باب بیست و دوم: احوال کسانی که به دروغ ادعای سفارت حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، را نمودند. باب بیست و سوم: ذکر احوال کسانی که حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، را دیده اند. باب بیست و چهارم: خبر سعد بن عبدالله و دیدن او حضرت قائم، علیه السلام، را و پرسیدن مسائل خود را از آن حضرت. باب بیست و پنجم: بیان علت غیبت حضرت مهدی و کیفیت بهره مند شدن مردم از او در زمان غیبت آن حضرت. باب بیست و ششم: بیان امتحان شیعه در ایام غیبت و نهی از تعیین وقت ظهور و وقوع بداء و در خصوص وقت آن. باب بیست و هفتم: بیان فضیلت و ثواب انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و آنچه که انجام آنها در این زمان سزاوار است. باب بیست و هشتم: بیان کسانی که در غیبت کبری ادعای دیدن آن حضرت را کرده اند و اینکه آن حضرت به بیان خلاق می آید و ایشان را می بینند. باب نادر: در احوال کسانی که آن حضرت را در ایام غیبت کبری نزدیک به زمان ما دیده اند. در پایان هم فهرست آیات به طور تفصیلی ارایه شده است. در جلد دوم که مشتمل بر ششصد و پنج صفحه است تعداد هفت باب به شرح زیر آمده است: باب بیست و نهم: علامات ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، خروج سفیانی و دجال... باب سی ام: بیان ظهور حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، و آنچه بر خروج او دلالت می کند و... باب سی و یکم: بیان سیرت و کیفیت رفتار و اخلاق و عدد اصحاب حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه. باب سی و دوم: بیان چیزهایی که بنا بر روایت مفضل بن عمر در ایام ظهور آن حضرت شدنی است. باب سی و سه: در بیان رجعت ائمه اطهار، علیهم السلام. باب سی و چهارم: ذکر خلفای حضرت مهدی، علیه السلام، و اولاد او و احوالی که بعد از آن حضرت واقع می شود. باب سی و پنجم: توقیعاتی که از طرف آن حضرت صادر شده است. آخرین صفحات این جلد هم به فهرست آیات اختصاص دارد.

(۱). این مجلد از بحار الانوار در چاپهای جدید شامل جلد های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ از مجموعه ۱۱۰ جلدی می باشد.

(۲) مهدی موعود، ص ۱۹ - ۲۰. همان، ص ۱۸.

اشاره: در پی درخواست جمعی از خوانندگان و دوستداران «موعود»، صفحه «میعادگاه منتظران» پاسخگوی سؤلهای مختلف شما در باره «موعود آخرالزمان» خواهد بود.

سؤلهای خود را به آدرس مجله ارسال دارید. وظیفه ما جوانان در زمان غیبت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، نسبت به امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ از آنجا که غیبت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، هرگز به معنای تعطیلی احکام اسلام نیست، از اینرو همه افراد جامعه اسلامی در قبال تمامی احکام و مقرراتی که خداوند متعال برای آنها مقرر ساخته است، مسؤول اند. به عنوان مثال در بعد تکالیف فردی موظف به خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام اعمال حج (در صورت داشتن شرائط خاص آن) می باشند و در بعد وظایف اجتماعی هم وظیفه دارند تا تکالیفی را که از جمله آنهاست اقامه امر به معروف و نهی از منکر به جای آورند. نکته بسیار مهمی که در این زمینه حائز اهمیت است آن که همه مکلفین باید قبل از اقدام به انجام یک تکلیف از شرایط و خصوصیات آن به حد کافی علم و آگاهی حاصل نمایند تا در مرحله عمل از حد و حدود خاص آن تعدی نمایند بلکه هر یک از آنها را بر طبق چارچوبهای مشخص شده در تعالیم حیات بخش اسلامی انجام دهند. به عنوان مثال در مورد همین موضوع امر به معروف و نهی از منکردهها مطلب بسیار اساسی هست که باید مکلف از کم و کیف آنها آگاه باشد که به عنوان نمونه مختصراً اشاره ای می کنیم: الف) اهمیت و ارزش امر به معروف و نهی از منکر

چه بسا اگر افرادی به نقش بسیار حساس این امر توجه نمایند و باسهل انگاری و بی تفاوتی با آن برخورد کنند برای جامعه مشکلاتی پیش می آید که کیان آن را به خطر می اندازد. در راستای توجه به این نکته است که

در آیات و روایات فراوانی لزوم اقامه آن به تعبیرمختلفی گوشزد شده است. در آیه ۱۰۴ آل عمران می فرماید: ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون بایدجمعی در میان شما باشند که دعوت به کار نیک و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنها رستگارانند. و حضرت علی، علیه السلام، در ضمن یکی از کلمات قصار نهج البلاغه در این باره می فرماید: و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفثه فی بحر لجی. (۴) تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان در برابر دریای پهناور است. خلاصه از مجموعه این دسته از آیات و روایات چنین معلوم می شود که امر به معروف یک تکلیف واجبی است که اولاً- در بین مجموعه واجبات از جایگاه خاصی برخوردار است ثانیاً بی توجهی به آن، سبب ایجاد گرفتاریهای مهمی در جامعه می گردد که از جمله آنها این است اشرار تسلطه مقدرات جامعه پیدا می کنند و مردم هر چه دعا کنند به مرحله اجابت نمی رسد. (۵)

ب) شرایط امر به معروف و نهی از منکر

همانطور که برای به نتیجه رسیدن هر کاری شرایط خاصی لازم است برای انجام مناسب و نتیجه بخشی امر به معروف و نهی از منکر هم شرطهایی ذکر شده است که عمده آنها چهار چیز است:

۱- خود امر کننده به معروف و نیک و نهی کننده از منکر و بدی، عالم به معروف و منکر باشد یعنی دقیقاً بداند که چه کاری از نظر شرع مقدس معروف است تا به آنها امر کند و چه چیزهای منکر است تا از آنها دیگران را باز دارد.

۲- شرایط زمانی و مکانی و وضعیت مخاطب به گونه ای باشد که فرد احتمال تاثیر امر و نهی را بدهد به عبارت دیگر فرد تشخیص دهد که در چنین موقعیتی امر و نهی کردن به طرف مقابل مؤثر خواهد بود و او را از کار بد باز داشته و به انجام کار نیک وادار خواهد نمود و گرنه بدون وجود چنین احتمالی امر به معروف و نهی از منکر و جویی ندارد.

۳- شرط دیگر آن است که امر و نهی کننده بداند هنوز این فرد بنای تکرار کار منکر را دارد و گرنه اگر اواز انجام کار بد پشیمان شده و تصمیم گرفته است که دیگر به سراغ آن کار نرود برای امر و نهی کننده زمینه امر و نهی باقی نمی ماند.

۴- در ضمن باید امر و نهی کننده بداند که این کار او ضرر جانی و حیثیتی برای مؤمنی و یا خود او در پی نخواهد داشت و گرنه باز تکلیف از او ساقط خواهد بود مگر اینکه آن منکر یا ترک معروف یک مساله بسیار مهمی باشد که در آن صورت حتی تحمل ضرر جانی هم واجب می شود که تفصیل آن در کتابهای فقهی مطرح است. این نکته را نیز باید در نظر داشت که امر کننده به «معروف» و بازدارنده از «منکر» در صورتی می تواند به نتیجه مطلوب دست یابد و مخاطب خود را تحت تاثیر قرار دهد که خود به معروف عمل کند و از منکر دوری جوید.

برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبی هم ذکر شده است که با وجود احتمال برآورده شدن مقصود از مرتبه پایین، جائز نیست که به مراتب بالاتر عمل شود. این مراتب عبارتند از: ۱- اول با قلب، یعنی شخص معصیت کننده طوری عمل شود که اومتوجه شود که امر به معروف و نهی از منکر قلباً از کار او ناراحت است. مثل اینکه روی خود را برگرداند یا چهره اش را عبوس کند و رفت و آمد با او را کم سازد یا حداقل نمی تواند عکس العمل نشان دهد در قلب خود از آن کار ناراحت باشد. ۳- مرتبه دوم امر و نهی با زبان: یعنی وقتی کارهای قبلی مؤثر نشد و واجب است که اهل معصیت را با زبان نهی کند و یا به ترک کنند معروف با زبان امر کند. اما جائز نیست که در امر و نهی از فحش و دروغ و اهانت و ... استفاده کند مگر اینکه معصیت او یک امر مهمی باشد مثل قتل و جنایت... که اینجاها جلوگیری بهر نحوی جائز خواهد بود. ۳- مرتبه سوم توسط به زور یا به اصطلاح مرتبه ید (دست) است که در این مورد اغلب لازم است با اجازه و تحت نظر فقیه جامع الشرائط و حاکم شرعی انجام گیرد چرا که چه بسا اقدام های خودسرانه سبب بروز تنش و هرج و مرج در سطح جامعه خواهد شد که توضیح کامل هر یک از این مراتب و شرایط خاص آنها در رساله های علمیه مراجع و کتاب های فقهی و رساله هایی که به طور مستقل در این باره به نگارش درآمده آورده شده که علاقه مندان می توانند به آنها مراجعه کنند و ... نتیجه آنکه در دوره غیبت هم مکلفین موظفند از طریق کسب اطلاع از کم و کیف و شرایط و خصوصیات احکام نسبت به انجام و اقامه آنها اقدامات لازم را به عمل آورند و نگذارند این امور به فراموشی سپرده شود این تنها به مساله امر به معروف... اختصاص ندارد و مسلمانان در تمامی احکام دینی از چنین وظیفه ای برخوردارند. والسلام

۱. نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۳۷۴.

۲. لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم. (نامه ۴۷ نهج البلاغه صفحه ۴۲۲ صبحی صالح).

شاید پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم آنچنان که در غرب در میان ساکنان دو قاره آمریکا و اروپا مطرح است در میان ما مطرح نباشد. دلیل این امر هم معلوم است. برای همه مردمی که در سرزمینهای اسلامی زندگی می کنند مبدا تاریخ، هجرت حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، است و از اینرو از منظر مسلمین، ما در حال گذر از نیمه اول قرن چهاردهم هستیم و نه قرن بیستم. اما اگر درست به ماجرا بنگریم - و صرف نظر از موضوع مبدا تاریخ - این کشورها از نظر موقعیت تاریخی نیز در قرن بیستم زندگی نمی کنند که حالا گذر از آن برایشان از اهمیت ویژه ای برخوردار باشد. چرا که طفیلیان فرهنگ و تمدن معاصر غربی با فاصله ای بیش از یکصد سال سر در پی آنها نهاده اند. و تنها با حفظ صورتی ضعیف و نمود از تمدن قرن بیستم اروپا از خود صورتکی از انسان قرن بیستمی ساخته اند. کامپیوترهای فعال در این کشورها هم به اسباب بازیهایی شبیه اند که دخالت مستقیمی در حیات نظامی و اقتصادی و صنعتی آنها ندارند که کسی بخواهد برایشان دل بزند. به همین خاطر است که تنها طی یکی دو ماه اخیر از Y۲K یا همان «بحران سال دو هزار» در ایران سخن به میان آمده است. و از همه مهمتر مردم این کشورها مسلمانند و مسیح و آئین او همواره در حاشیه و سایه زندگی آنها قرار داشته است. از همین رو گذر بیست قرن از ظهور و بعثت عیسی، علیه السلام، موضوع مبتلا به ذهن و زبان این مردم نبود. با اینهمه قرن بیستم، با همه ماجراها و حوادثی که به همراه داشت سپری شد. آنچه که در دنیای سیاست رخ داد، دستاوردهای تکنیکی، تغییر جغرافیای جهان، مبادلات اقتصادی، جنگها و موضوعات دیگری از این دست می توانند موضوع بحث کسانی واقع شوند که سعی در بازنگری قرن بیستم دارند. اما سعی ما بر آن است تا از منظر «مطالعات فرهنگی با نگاهی اجمالی به ویژگیهای این مقطع از حیات انسان معاصر بنگریم.

بروز و ظهور فراگیر تکنولوژی و تمدن با جلوه های گوناگونش موجب بوده که در وقت گفتگو از غرب و حتی نقد و نظر درباره فرهنگ و تمدن آن، قرن بیستم بیش از سایر قرون موضوع بحث و مجادله باشد. بپراه هم نیست چون غرب در این قرن بیشترین نقش را در صحنه حیات مادی و فرهنگی انسان معاصر ایفا کرده است. اگر قرن نوزدهم میلادی را قرن ظهور و نضج فرهنگ معاصر غرب بشناسیم، قرن بیستم قرن «ظهور تمام نمای تکنولوژی آنست. تاریخ جدید که آغاز شد، تفکری رخ نمود که از همه حیث تفکر انسان غربی را معطوف به زمین کرد. و شاید از همین روست که وجه تمایز اساسی دو دوره تاریخی جدید و قدیم را در همین «رجوع حیث تفکر انسان» باید دانست. در تاریخی، همه نگاه ها معطوف به آسمان بود و در تاریخی دیگر همه نگاه ها معطوف به زمین. به اقتضای این تاریخ، تفکر جدید در خلوت فلاسفه و اندیشمندان غربی جان گرفت و از آن پس در بیانی اجمالی نقل مجالس و محافلی شد که سعی در بیان تفسیری جدید اما انسانی از عالم و آدم داشت. این طفل نوزاد در دامن ادبیات و به کمک شاعران و داستان پردازان و نویسندگان پرورش یافت تا در هیات فرهنگ و ادبی فراگیر جماعت آدمیان را به ادب جدید مؤدب سازد. و بزودی «تفسیر جدید از عالم و آدم» تفسیری عمومی شد. ادبی جاری و فرهنگی که در همه وجوه خود این دریافت جدید و صرفاً انسانی از هستی را به نمایش می گذاشت. «تفکر جدید، فرهنگ جدید و انسان متجدد» دست در گردن هم همه بنای پیشین را فرو ریختند تا پایه های بنای نوین فرهنگ و تمدن مغرب زمین را برکشند. قرن نوزدهم تمامیت فرهنگ جدید را عرضه داشت، در حالی که بستر مورد نیاز «تمدن» جدید را نیز فراهم می ساخت. اما قرن بیستم تمامی شاهد رشد و گسترش تمدن غربی شد. گویی گذر ایام و قرون دریافتهای کلی را از اجمال به تفصیل کشید تا خود را در هیات اخلاق و فرهنگ و بالاخره تمدن آشکار سازد. در این زمان به همان سان که این فرهنگ را در آثار اهل ادب می شد خواند، در گستره زمین و در قالب مجسم نیز می شد دید. از همین روست که این قرن را بمتابه «ظهور مرحله سوم و آخرین مرحله از حیات تاریخی انسان معاصر» می شناسیم.

روزی یکی از روشنفکران غربی گفته بود: «تفسیر جهان بس است؛ بیاید جهان را تغییر دهیم» یا سخنی با همین مضمون؛ قرن نوزدهم امیدواری عجیبی ایجاد کرد، امید به آنکه با بسط فرهنگ و علم جدید بشر روی سعادت معهود و موعود را خواهد دید. از همه غمها رها خواهد شد و الهه خوشبختی را در آغوش خواهد گرفت. همه سالهای اولیه قرن بیستم یا در واقع چند دهه اول این قرن با امید سپری شد. هر روز در هوای روزی که علم و تکنولوژی دردها را درمان، ویرانها را آباد و بی عدالتیها را مقهور نماید و بشر را از همه نگون بختیها رهایی بخشد. چنانکه این تمنا دستمایه آثار بسیاری از شاعران، هنرمندان، نقاشان و... بود. جنبشهای بسیاری در سرتاسر عالم به مدد این دریافت و تمنا رخ داد. مردان و زنانی که در هوای محو ظلم و ظالم و رسیدن به حقوق خویش سر در پی ایدئولوژیها، مرامها و سیاست بازیهای غربی گذاشتند و جان و مال را در آستانش قربانی کردند. هر چه از قرن بیستم گذشت سایه یاس، انفعال و احساس تنهایی، بیش از پیش گسترده شد تا آنجا که در میانه این قرن سرمایه داریهای عنان گسیخته، فاصله های طبقاتی وحشتناک، بحرانهای اخلاقی، درهم ریختگی عناصر طبیعی و ظهور بیماریهای نادری که تا پیش از آن سابقه نداشت؛ پیش از همه ساکنان کره ارض، غریبان را با تردید روبرو ساخت. گویی تجربه تمام و کمال این تاریخ در وجوه فکری، فرهنگی و مدنی موجب شده بود تا دریابند: «در غرب خبری نیست». فرزانه مردانی چون گوته آلمانی، که یرکی گورد، آلدوس هایکسلی و دیگران سعی کردند همه دریافت خود را از وضع انسان و جهان قرن بیستم در قالب نمایشنامه، رمان و آثار فلسفی به تصویر کشند و در کنار آنها جماعتی با رویگردانی از غرب روی به نوعی زندگی یله و رها آوردند. هیپی ها در کنار مشتاقان سنتهای هندی، چینی، ژاپنی و امثال آنها انعکاس نوعی سرخوردگی بودند. همه امیدواری دهه های اول قرن بیستم مبدل به یاس مفرط در میانه این قرن و دهه های پایانی اش شد. اما، بزودی از میانه همه سیاهیها نوری دمیدن گرفت. برقی ساطع شد و جماعتی چند در عین ناامیدی امیدوار به دمیدن خورشیدی نو شدند. نزدیک شدن سالهای پایانی قرن بیستم، اخبار منتشر در میان معتقدان به مسیحیت و یهودیت درباره ظهور منجی خستگی و یاس فراگیر از تمدنی که همه چیز را می بلعید این امید را زنده می ساخت که «مردی می آید». در هیچ دوره ای به اندازه یک دهه اخیر در اروپا و نه کشورهای مسلمان نشین و یا به اصطلاح جهان سوم، درباره ظهور مسیح و منجی مسیحیت گفتگو نشده و یا آثار هنری و مطبوعاتی و حتی سمعی و بصری به وجود نیامده است. از همین روست که می توان گفت: این قرن با امید آغاز شد و با امید هم به پایان رسید. و امیدواری نتیجه مایوس شدن از همه فرهنگ و تمدنی بود که گمان می رفت همه آرزوها را برآورده خواهد کرد.

در همه آثاری که به بررسی و مطالعه وضعیت فرهنگی و مادی انسان معاصر می پردازند از «تاریخ و تفکر»ی که طی چهارصد سال اخیر (یعنی بعد از قرن ۱۶ تا به امروز) ظهور کرده با عنوان تاریخ جدید و یا تفکر جدید یاد می شود. جدید در نسبت با تاریخ قبل از آن است. در قرن بیستم در میان غوغای تکنولوژی می شد زنگ مرگ و پایان این تاریخ را شنید. این سخن برای کسانی که صورت را می نگرند و تکنولوژی و تمدن را اساس نظر خود قرار می دهند، غریب و گاه اغراق آمیز به نظر می رسد تاریخ یک قوم با تمدن آغاز نمی شود و بعکس با تمدن رو به ضعف و سستی می نهد. چه مدنیت همه توان بالقوه یک تفکر و فرهنگ ویژه را به نمایش می گذارد و به عبارت دیگر ظهور تمدن، ظهور آخرین مرحله و ظهور وجه ناپیدای فکری و فرهنگی است و پس از آن دیگر چیزی نیست. در قرن بیستم انسان غربی و تمدن غربی در عین ایستایی و رکود تنها در خود تکرار می شد. اگر چه ایدئولوژیهای سیاسی و اجتماعی سعی در روی پا نگه داشتن این تمدن داشتند اما، رنگ باختگی انواع ایدئولوژیهای متکی به تفکر امانیستی بزودی تکرار بیهوده غرب را در خودش به نمایش گذاشت. آنگاه که تاریخی به سر می آید، دوره ای سپری می شود و رگه ها و نشانه های تاریخ جدید رخ می نماید. قرن بیستم، این تاریخ را به پایان آورد و در بستر خود نشانه های ظهور تاریخ جدید را نمودار ساخت. دیگر هیچ مسیحادمی قادر به احیای امانیسم و فرهنگ لیبرالیستی نیست. باید متذکر شد که علیرغم آنکه غرب و غربیان این مراحل را پشت سر نهاده اند بسیاری از کشورهای معروف به «توسعه نیافته لنگ لنگان بدنبال نیل به موقعیتی هستند که غرب با تردید و انکار ناگزیر به بازگشت از آنست. هر روز شاهد تلاش جماعتی هستیم که در جوه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سعی در سوق دادن جوامع شرقی و مسلمان نشین به سوی لیبرالیسم و کاپیتالیسم دارند و برای آن سر و دست می شکنند. تکرار لیبرالیسم ناقص در اینگونه کشورها به همان اندازه مضحک است که تقلید تجدد و روشنفکری عصر قاجار در ایران. بی گمان تاریخ جدید انعکاس هواجس شیطانی و نزول مقام آدمی از حیث آسمانی به شان نبات و حیوان نیست، چه بشر یکبار و برای همیشه تا اسفل درجه حیات در آن پیش رفته است. رویکرد کامل او به زمین برایش ارمغانی جز «نیهیلیسم و ابتذال» نداشت. زنگ تاریخ جدید در نهانخانه قلب مردان مرد بصدای آمده است، تاریخی که با نام «خدا» آغاز می شود. و هیچ قدرتی قادر به جلوگیری از این رویکرد نیست. در دو دهه پایانی قرن بیستم بسیاری با گوش جان نشان صدای این زنگ را شنیدند. چنانکه خمینی بزرگ شنید. اما باید اعتراف کنیم که ما هنوز صدای این زنگ را نشنیده ایم، که اگر شنیده بودیم استراتژی «تعرب بعد الهجره را پیشه نمی کردیم.

تقارن «انقلاب اسلامی با فصل جدیدی که حیات بشر را دیگرگون می کند برای بسیاری از آنان که از صورت می گذرند خبر از این حادثه بزرگ دارد و این تاریخ سیر اکمالی خود را طی می کند. تفکر خود را می گسترده، فرهنگ خود را می نمایاند و بشر را ناگزیر مؤدب به ادب دین می کند حتی اگر همگان امروز انکارش کنند. حتی اگر همه ایرانیان سر در پی روشنفکری منفعل بگذارند. وقت جدید، بخت دولتی را می گشاید که وعده داده شده. چنانکه فرموده بودند برای هر کسی دولتی است. دولت حق در تاریخ جدیدی که شکفتن آغازیده ظهور خواهد کرد «ولو کره المشركون». قرن بیستم، همه سرها را به سنگ یاس و نومیدی کوفت، همه ادعا را شکست تا دانسته شود صاحب قدرت، و ولی مطلق خداوندی است که اگر همه عالمیان بدو کفر ورزند بر دامن کبریا نشیند گردد. به همان سان که قدرت آدمی را در تجربه بزرگ زمینی نمودار ساخت. دیدار انسان قرن بیستم، دیدار موجودی است که در عین «قدرتمندی در «یاس» دست و پا می زند. ظاهربینان قدرت را می نگرند اما از تماشای عجز و یاس آن غافلند. قرن بیستم میدانی فراهم ساخت تا انسان با غور در زمین همه جمال و جلال سنتهای نهفته در میان پدیده ها را دریابد اما، بغلط اینهمه را به خود منتسب نماید و مستغنی از غیر خود روی به خود کامگی و استکبار آورد. اما، فرو غلتیدن در همه بحرانهای اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و طبیعی او را متذکر می سازد که راهی جز رجعت به حقیقت هستی ندارد. سردبیر

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

